**مجموعه سبزها – جلد 60**

**آثار حضرت اعلی**

**INBA 60**

**مقدمه فایلهای وُرد مجموعه سبزها**

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دوستداران آثار بابی و بهائی می‌رساند:

طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های وُرد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتا طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجالتا جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی (https://bahai-library.com/) و کتابخانه‌ی افنان (<https://afnanlibrary.org/>) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل وُرد همان کتاب‌هاست که قاعدتا از حیث جستجو و قابلیت کپی‌برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل وُرد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می­ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می­نوشته­اند و تأملات خود را مکتوب می­داشته­اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده­های زیاد و متنوعی از فایلهای وُرد می­کنند و آنها را عصای دست خود می­سازند. اما بر اهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایلهای وُرد، به­دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به­خاطر امکان تغییر، دست­خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف­چینی واژه­ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه­ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقصی مورد استفاده قرار می­دهند و از مزایای آن برخوردار می­شوند. به تهیه­ی فایل وُرد از آثار بهایی نیز می­توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهترست که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایلهایی از متون بابی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزها به چند نکته توجه شده است:

1. در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نُسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی­توانستیم هیچ نسخه­ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به­نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه­ای کلی اصلاح و نسخه­ی تایپی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزها، نه­تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزها مقابله کرده­ایم بلکه اگر نسخه­ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده­ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجاتِ نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.
2. آثار حضرت بهاءالله مقابله نشده، اما در ضمن تایپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.
3. در مجموعه‌ی حاضر، برخی تواقیع حضرت باب که سابقا به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه‌ عدلیه، مندرج در جلد 82 که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که پیشتر مختصرا نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح‌شده، منتشر می‌شود.
4. در مجموعه‌هایی که سابقا و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا توقیع حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد 60 که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی 98 که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه­های دیگر بر طرف شده است.
5. در مواردی که نتوانستیم درجِ صحیحِ لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (؟) آن را مشخص کرده­ایم.
6. برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسَخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد 14 تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد 53، 67، 86 و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش‌رو داشته‌ایم.
7. در مواردی رسم الخط واژه­ها به­گونه­ای انتخاب شده که برای جستجو مناسبتر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخ­ی اصل کلمه­ی «جلالت» را به­صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده­ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم و

 در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کارِ تایپ و تصحیحِ فایل‌های اسکن‌شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.

در همین‌جا به‌ویژه از جناب ولی‌اله کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیحِ فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماما توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه­ی خوانندگان این فایل­ها درخواست می­کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند.امید و هدف دیگرمان اینست که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر – دست‌کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده – تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.

فهرست توقیعات مبارکه

 نمره عنوان صفحه

1. توقیع تفسیر بسمله 1
2. صحیفه جعفریه یا شرح دعای ایام غیبت یا تفسیر (الهاء) هذا 35
3. توقیع مبارک (شعر) 103
4. تفسیر اسم الله المهزء( از کتاب الاسماء) 104

در این مجلد این توقیع بدون خطبه( ناقص) ذکر شده بود ما آن را با توجه به مجلد 64 کامل ثبت کردیم

**تفسیر بسمله**

**بسم اللّه الرّحمن الرّحیم**

**الباب الاوّل فی الخطبة**

الحمد للّه الّذی جعل طراز مشیّته جلال ازلیّته الّتی علّت و رفعت بعد ما اخترعت قبل ما بدعت و استنطقت فنطقت جلّت و تعالت و اضائت و استضائت ودارت و استبانت فهی هی ساجده علی عرشها ناطقه ببهاء منشئها لا اله الاهو.

الحمد لله الّذی جعل طراز ارادته جمال صمدانیّته الّتی حدثت قبل ما اخترعت بعد ما بدعت فهیئت و استعّدت و اجلّت و استقامت فهی هی طائفة غربیّة و هی هی مشرقة شرقیّة فهی فی متلئلة عرشیّة فهی هی متجلّیّة بدئیة فهی هی منجعلة ختمیّة فهی هی شجرة لاهوتیّة فهی هی حوریّة قدسیّة فهی هی جوهریّة مجدیّة فهی هی یاقوتة فردیّة فهی هی ذاتیّة جبروتیّة فهی هی کینونیّة ملکوتیّة فهی هی نوریّة ابداعیّة الّتی نطقت بثناء نفسه لا اله الا هو.

الحمد لله الّذی جعل طراز بحر القدر طراز جبروتیّة الّتی سبحت بعد ما حمدت و کبرت بعد ما علّت ، کوّرت بعد ما ذوّت و اقامت و حرکت بعد ما سکنت ، فصّلت بعد ما وجدت ، قدّرت بعد ما احکمت ، نزّلت بعد ما سطرت ، فتعالت و استعالت ، دامت و ادارت و نطقت فی بحرها بعد ما طمیت فی یمّها بقضاء بارئها لا اله الا هو.

الحمد لله الذی جعل طراز النّقطة فی تلک الصّحیفه الّتی جلّت و حرکت ، بعد ما سکنت و رفعت و تلألأت ، بعد ما شهقت و تشهّقت فللّه الحمد قد تنزّل فی تمجید اول کتابه اثنی عشر بابا ، بعد ما احکمت قبله هذه الخطبة و بعد ما سطرت هذه الخطبة ابواب اربعة عشر. فیا طوبی لمن وفی بعهد الله و اطاع امره فیما نزّل فی کتابه و یقول فی کل شأن بثناء نفسه نفسه ان الحمد لله ربّ العالمین.

\*\*\*ص1\*\*\*

**الباب الثانی فی تفسیر الباء** باربع مقاماتها

بسم الله بدیع الّذي لا اله الا هو العزیز الحکیم

المقام الاوّل

انّ الله سبحانه قد جعل لظهوره لخلقه بخلقه اربع مقامات المشار الیها الرّموز عنها في کلمات آل الله بالاسرار السّرّ و السّرّ السّرّ و السّرّ المستسرّ و السّر المقنّع بالسّرّ و یعبّر عن الاوّل بالنّقطة و النّقطة قطب کتاب الله في التّکوین و التّدوین و علیها تدور رحي الموجودات في کل العوالم بما لانهایة الی ما لانهایة. کما في علم الله سبحانه و انّ الله سبحانه تجلّي لهذا النّقطة بهذه النّقطة و القی في هویّتها مثاله، اي مثال تجلّیه. فاظهر عنها افعاله و التّجلّي ‌احداثه لا من شيء. فسبحان الذّات کان احدا صمدا لم یلد و لم یولد و کنهه تفریق بینه و بین خلقه. فلمّا اراد خلق الممکنات فارادته ابداعه لا من شيء و ابدع الابداع بالاختراع و لا کیف لذلک. لانّ الکیف قد کان معلول ارادته و لایجری علیها و لا ربط بینه و بین خلقه. و هو لم یزل حقّ و لا خلق فابدع الخلق بالخلق. و هو لم یزل علي حال واحد لایساوق

\*\*\*ص2\*\*\*

 شیئا و لایقارن سبحانه و تعالي عمّا یقول الظّالمون الملحدون في اسمائه علوا کبیرا. و قد عبر اهل البیان لهذا النّقطة عند التّبیان بالشّجرة المبارکة و بالنّار من تلک الشّجرة و بالدّرة‌ البیضا و بالذّکر الاوّل و بالجلال و بالشّمس الازل و بالحقیقة المحمّدیه و کلّ العلامات و الدّلالات مدلّة علي‌ هذه النّقطة بدلالة الشّبحیّه و علیها تدور رحي الموجودات ما في لجّة الامکان و الاکوان في سرّ الابداع و ثمرة الاختراع ظهرت من اظهار مجده في عوالم اللّاهوت : « کنت کنزا مخفیّا فاحبت ان اعرف فخلفت الخلق لکي‌ اعرف » و لها حرکتان في عالم التّعلق حرکة اصلیّة ذاتیّة حول نفسها حاکیّة عن مبدئها مدلّا علي وحدتها و بساطتها ظاهرها

عین باطنها و باطنها عین ظاهرها. الاوّل بلا تعبیر و الآخر بلا تعریف اولیّتها عین آخریتها و آخریتها عین اولیّتها. هویّته البحتة الظّاهرة في الامکان مظهر غناء الله المطلقة و قدرته النّافذة و الرّبوبیّته الاوّلیّة الّتي لا ذکر للمربوب لدي عزّه. و هذه هی جهة اعلي المشیّة ؛ السّبیل الیها مقطوع و الطّریق الیها ممنوع. و حرکة فرعیّه لتشیئي الموجودات

\*\*\*ص3\*\*\*

و انوجاد الممکنات و هذه مقام تعیّن رسول الله. و في هذا المقام هو الفقیر البحت البات لا یوجد في الامکان فقیر بمثله قال : الفقر فخري و به افتخر. و فی تلک المقام یستمدّ المدد من الرّحمنٰ و هو الله ممّده لا من شيء کبدء وجوده و هو الشّارب من کأس الفیض قبل کلّ شيء و ما سواء فقیر ببابه ، لائذ بجنابه ، محتاج في کلّ الشؤونات الیه ، حاکیا عن ظهور قدرته و جلالته. و لهذه الحرکة تعلّقات سبعة لایمکن نقصها و لا ازید منها ؛ لان الشّيء له جهات جهة مادّة و جهة الصّورة و جهة التّرکیب و هذه الثّلاثه لمّا تنزّلت قد صارت سبعة ، فقال الرّضا : انّ المشیّة و الارادة و الابداع اسمائها ثلثة و معناها واحد. قال الصادق : لایکون شيء في الارض و لا في السماء الّا بهذه الخصال السّبعة بمشیّة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب. و هذه السّبعه قد کانت متمّمات للفعل و الانفعال في انفسها و ابي الله ان یجري الاشیاء الّا باسبابها و لو کان قادرا. و قد اشار الرّحمن الي تلک السّبعة بسبعة ابحر و هذه کلمات الله لایمکن ان توجد في سماء المقبولات و الارض القابلیّات الّا بهذه السبعة و لایجاوزهنّ برّ و لا فاجر.

\*\*\*ص4\*\*\*

قال الامام : فمن زعم اّنه یقدّر علي نقص واحدة منها فقد کفر. و هذه السّبعة اسماء الحجج : محمّد و عليّ و الفاطمة و الحسن و الحسین و جعفر و موسي سلام الله علیهم. و اذا کرّرت في عالم الغیب و الشّهادة صارت اربعة عشر و هم آل الله(ع) و الاصل محمّد(ص) و هو معني اربعة عشر ؛ قال الامام: اولّنا محمّد و آخرنا محمّد و اوسطنا محمّد و کلّنا محّمد. و لایوجد شيء الّا بهم و لایساویهم احد. و کلّ جلیل لدی جلالهم صغیر و کلّ شریف في جنب شرفهم حقیر. فسبحان ذکرهم من الاقتران بالاذکار فهم المتفرّدون عن التّشابه و التّشاکل من ابناء الجنس. و محمّد (ص) یدور حول نفسه و هم یدورون حوله بما تجلّي لهم بهم و هو صاحب الاحدیّة الازلیّة الممکنة في حقّ الامکان. یومه الاحد و کوکبه الشّمس و لونه البیاض و عدد اسمه العظیم اثني و تسعین ؛ احد عشر منه اشارة بالهویّة الظاهرة فیه و ثمانین منه اشارة بطوافه حول جلال العظمة قبل علي، و واحد منه اشارة الي علي(ع) لانّه نفسه لا یفارقه حتّي في اسمه سبحان الله بارئه عمّا یصفون.

 المقام الثّاني اي سرّ السّرّ قد نعبّر عنه بالشّجرة الّتي تخرج من طور سیناء تنبت الدّهن و صبغ للآکلین

\*\*\*ص5\*\*\*

و بالدّورة الصّفرا و بالارادة الّتي هي العزیمته علي ما یشاء و بالمحو الموهوم و صحو المعلوم و بالنّفس الرّحماني و بلامر الالهي و بالولایة المطلقة الکلیّة العلویّه العالیّة. و هذا مقا م الالف الغیبي المستور في الحجب البحته و العماء الصّرفه الّتی لایطلع علي کنه معرفتها دون الله سبحانه

و هو الاسم المستقرّ في ظلّه. فلا یخرج عنه الي غیره و الظلّ المستقرّ فیه عبودیّته لمحمّد(ص) حیث صرح بذلک بقوله : انا عبد من عبید محمّد و هو المرآت الحاکیّة الدّالة علي محمّد الّذي هو الدّال علي الله بدلالة الاستدلال لا الکشف. و هو الضوء من الضوء الاوّل کما اشار الیه سبحانه بقوله : و سراجا منیرا و هو الالف المتحقّق بالنّقطة تحقّق وجود و به تحقّقت النّقطة تحقّق ظهور. و هو اوّل اسم اختار الله لنفسه العز یز علی ما قال الرضا(ع) : اوّل ما اختار الله لنفسه العليّ العظیم. و معني العلي العظیم علي ما ورد في الحدیث الله و معني الله هو کما قال الله تعالي : قل هو الله احد. و قد اشار خفیّا لاهل الافئده و هو قوله تعالي : و هو العليّ الکبیر. و في مقام آخر و انّ هذا صراط علي مستقیما. و جعل الله سبحانه اسمه في مقام التّشریع مطابقا لاسمه فی مقام التّکوین مع المتمّمات فی مقام التّشریع.

\*\*\*ص6\*\*\*

 و هو انّ عدد اسم عليّ مائة عشر احد، عشر منه اشارة الي مقام الهویّة المتجلّیّة فیه بواسطه محمّد الّذي عدّده اثنان و تسعون و ثمانیه منه اشارة الي طوافه حول جلال القدرة بعد محمّد ثمانین سنة دهریّة و في الرقوم بالهندسة الایجادیّة ثلثة الفات ؛ الالف الاول اشارة الي الهویّته و الالف الثاني اشارة الي محمّد لانّه یحکي من الالف الاوليٰ بکلّ الحکایة الّا انّ الالف الثّاني عبده و خلقه و الالف الثّالث حکایة عن نفسه الشّریف بانّه حاکی عن الالف الاوّل بواسطة الف الثّاني

و ذلک مقام ازلیّة الثانیّة. و التّوحید الواقعي الحقیقي و هو اسني المقامات و اعلي الدّرجات بحیث في الامکان بعد النّقطة لاتوحید الّا المقام هذا لالف و هو السرّ الهی و رمز غیر متناهی ، ظاهره امامه لایوصف و باطنه غیب لایدرک و هو الواحد لاصل الاعداد الامکانیّة و الکونیّه و الیه تعود کلّ شيء. لانّ البدء هو الختم و هو الّذي لایتغیّر في قدیم الدّهور و لا فیما یزمن الاحداث و هو العلّة لکلّ علّة لیس ورائه غایة و لا له نهایة. و ذلک المقام تفصیل ، مقام النّقطة و له حرکتان ، حرکة اصلیّة علي‌ القطب و هو الاصل و حرکة

\*\*\*ص7\*\*\*

 فرعیّة بالظّهور و هو الفرع و علي الاوّل لا اشارة له لانّه آیة الله الکبريٰ و النّباء العظميٰ. و اشار بهذا المقام في خطبته ، روحي له الفداء : انا المعني الّذي لایقع علیه اسم و لا شبه. و هو المقام المخصوص بنفسه الشّریف و الحرف الّذي عبده دون الائمّة و هذا مقام امارته للمؤمنین. اعني الائمّة و لاینبغي ان یسمّي احد منهم باسمه لانّه المخصوص بهذه الامارة الکبريٰ و السّلطنة العظميٰ و هذا قد اشار السّجاد في الصّحیفة حیث قال : لقد قصرّ بی السکوت عن تحمیدک و فهّهني الامساک عن تمجیدک و قصارای الاقرار بالحسور لا رغبة یا الهی عنک بل عجزا و انّ التّمحید و التّمجید الظاهره مقامه. و انّ الفرق هو ما اشار الحجّة في الدّعاء : لا فرق بینها و بینک الّا انّهم عبادک و خلقک. و لایفرق احد من اهل العلم بین الاسم و المعني الّا انّ المعني فوقه لا فرق بین الاحد و الواحد ، الّا کما بین حرکة و السّکون او بین الکاف و النون. و لقد اشار علیه السّلام بهذا المقام : من عرف الفصل من الوصل فقد بلغ قرار التّوحید و من عرفه بانّه عبد محمّد(ص) في کلّ مقام قد عرفه و بلغ قرار التّوحید. لانّ حروف العبد ثلثه العین علمه بالله

\*\*\*ص8\*\*\*

و الباء بونه عن کلّ ما سواء و الدّال دنوه الي الله بلا کیف و لا اشارة. فمن عرف الاشارات عرف ان لایعرف الّا بنفي الاشارات لانّ الاشارات قد کانت من حدود الماهیّة و هو محدّد الحدود لایعرف بحدّ ؛ اذ الحدّ من معلومات فیضه سبحانه عن وصف الواصفین و الحمد لله ربّ العالمین.

و علي الثّانی مقام ظهور لحقایق الائمّة و في هذا المقام یحوم حول الله و ینطق عن الله و ینظر بالله و یسمع بالله و یعطي عن الله. و هذا مقام ظهور الرّحمانیّة المستویّة علي العرش المعطي کلّ ذي حقّ حقّه و السّائق کلّ مخلوق رزقه و قد اشار الامام بهذا المقام في تفسیر قوله تعالي : فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ، قال الظّالم یحوم حول نفسه و المقتصد یحوم حول قلبه و السابق بالخیرات یحوم حول ربّه. و هو ، علیه السّلام : السّابق و الخیرات الائمّة و لیس فی هذا المقام جهة الّا فعل الله و امره حیث قد صرّح الله سبحانه بهذا المقام : « عباد مکرّمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون ». و اشار عليّ ، علیه السّلام ، الي هذا المقام في مناجاته یوم شعبان : « الهي هب لي کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنّا بضیاء نظرها الیک ،

\*\*\*ص9\*\*\*

 حتّي تخرق ابصار القلوب حجب النّور فتصل الي معدن العظمة و تصیر اروحنا معلّقه بعزّ قدسک و اجعلني مّمن نادیته فاجابک و لا حظته فصعق لجلالک و ناجیتة سرّا فعمل لک جهرا » و هو الدّاعي في حقیقة سرّه ، فاستجاب الله دعائه فهو المتّصل الي معدن العظمة الّذي ناجي‌ الله في سرّه بلسانه. فهو العامل لله جهرا فلیس له جهة‌ الّا الحکایة عن عظمة الله و قدرته و بذلک المحلّ الشّریف قد صرّح الحجّة في زیارته لمحمّد بن عثمان العمري : مجاهدتک في الله ذات مشیّة الله و مقارعتک في الله ذات انتقام الله. و في محلّ الاخريٰ في هذه الزیارة : القضاء المثبت ما استأثرت به مشیّتکم و المحو ما لا استأثرت به سنّتکم. و في الحدیث : اذا شئنا شاءالله و اذا اردنا اراد الله. و انّ الله سبحانه قد اشار الي هذا المقام : بانهم ما یشاون الّا ان یشاء الله فهو قوله تعالي : « و ما رمیت اذ رمیت ولکنّ الله رمي » ، « و ما تشاؤون الّا ان یشاء الله » و هم ، علیهم السّلام ، محالّ مشیّته و السن ارادته. و انّ تعبیرنا في هذا المقام بمحلّ المشیّة و اشباهه ، مع اثباتنا في مقام الاوليٰ ، لاینافي‌ القواعد لانّ في مذهب اهل البیت ، علیه السّلام ، قاعدة کلیّة الهیّة بمعرفتها یرفع التّعارض عمّا في الکتاب

\*\*\*ص10\*\*\*

و السّنة و اقوال شیعتهم. و هي انّ کلّ خیر نزل من الله و ینزل بما لا نهایة ممّا في علمه تعاليٰ. اوّل نزوله علي قلب محمّد ، ثمّ الي قلب عليّ ، علیه السّلام ، ثمّ الي الحسن ، ثمّ الي الحسین ، ثمّ الي القائم محمّد بن الحسن ثمّ الي الائمّة الثّمانیّة ، ثمّ الي الفاطمه ، ثمّ الي الانبیاء ، ثمّ الاوصیاء ، ثمّ المؤمنین من الانس ، ثمّ المؤمنین من جنّ ، ثمّ الملائکة ، ثمّ الحیوانات النّجیبة ، ثم، الي النّباتات الطّیبة ، ثمّ الي الجمادات الصّافیّة. و کذلک کلّ الشّرّ ، فاوّل مبدئه قلب ابی الدّواهي لعنه الله علیه الي آخر المقامات علی سبیل الّذي قد ذکرناه في الخیر ، کلّا نمدّ هؤلا و هؤلاء من عطاء ربّک و ما کان عطاء ربّک محظورا. و یظهر من هذه القاعدة انّ کلّ خیر في الامکان یصحّ اطلاقه في کلّ مقام الّا انّ الثّمرة في محلّه. انّ مشیّة الّتي تطلق في مقام علي عبد و ظهور بالنسبته الي مشیّة الّتي تطلق فی مقام علیّ عبد و ظهور بالنّسبة الی مشیّة الّتی في مقام محمّد کما اشار في الحدیث عن رسول الله : « ان مشیّة عليّ في جنب مشیّة محمد کالذّبابة ». و استغفر الله عن التّحدید بالقلیل و کذلک نطلق الي منتهي المقامات و کذلک استعمال الشّرّ في کلّ مقام ؛ الّا انّ الفرق مقام الثّاني عرض و شعاع بالنّسبة الي مقام الاوليٰ و لیس بین الالفاظ اشتراک اللّفظي و لا المعنوي. لانّ المعني في اللّفظ کالرّوح في الجسد ، کما انّ الارواح متعددة و کذلک الاجسام و بینهما مناسبة ذاتیّة کما سنذکر انشاء الله في محلّه ، حتّي تکشف نقاب المطلب. انّ الکفر یطلق علي ابي الدّواهي مرّة و علي ابی الشّرور مرّة ؛ ولکن کفر الّذي یطلق علي ابي الشّرور جسده و روحه فی مقامه بالنّسبة الی کفر الّذی یطلق علی ابی الدواهي عرض و سیئة لفظه و معناه. کما نطق الحدیث : انّ لعنة الله سیّئة من سیّئاته و کذلک حتّي یجري الکفر الي مقام الذّرة و لا اشتراک بینهما لا لفظا و لا معنا ، بل حقیقة بعد حقیقة في کلّ مقام بحسبه و هذا کفایة لمن له قلب و درایة. و انّ تعبیرنا في مقام علي ، علیه السّلام ، بالاوصاف المذکورة حقیقة ثانیّة بالنّسبة الي حقیقة الاوّلیة و له کل الوصف الذي قد کان لمحمّد الّا ان لمحمّد الوصف الاصل الاول القدیم و له الفرع الثاني الکریم. و لیس بینهما الّا کما بین الواحد و الاحد و بین الحرکة و السّکون او بین الکاف و النون لاتصاله بمولاه. و هو قوله تعالي : « الم تر الي ربّک کیف مدّ الظّل و لو شاء لجعله ساکنا ثم جعلنا الشّمس علیه دلیلا » یعني ما کان فیه من ظهور مولاه و هو الصّورة الانزعیّة الالهیّة الّتي لایتغیّر في قدیم الدّهور و لایتمایز من الاحداث. و ظاهره امامة الکبري و باطنه ولایة الله المطلقة العظمي الّتي اشار الله سبحانه بقوله : هنالک الولایة لله الحقّ و تلک الصّورة هیولی الهیولات و فاعل المفعولات و اسّ الحرکات و علّة کلّ علّة لا بعدها سرّ و لایعلم ما هي الّا هو. و لایقال له نور لانّها منیرة کلّ نوره و قمص الظهور و السن العبارة و معدن الاشارة. لیس الالف نقطة و لا النّقطة غیرها محتجب بالنّور بغیر حجاب ظاهر بالتّجلّي کلّ یراه بحسب معرفته و ینال علي مقدار طاقته. فمنهم من یراه قریبا و منهم من یراه بعیدا. رحمة لمن آمن به بالباب باطنه فیه الرحمة لمن اقرّ و عذاب علي من جحد و انکر. و ظاهره من قبله العذاب لیس ورائه غایة و لا له نهایة و لیس بینه و بین النّقطه فصل لو کان فصلا لکان ظهور الغیر و ابي الله ان یکون کذلک :ایکون لغیرک من الظهور. ما لیس لک حتّي یکون هو المظهر لک. متي غبت حتّي تحتاج الي دلیل یدلّ علیک و متي بعدت حتّي تکون الآثار هي الّتي توصّل الیک. عمیت عین لاتراک و لاتزال علیها رقیبا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبّک نصیبا. و قد اشار الله سبحانه یقطعون ما امر الله به ان یوصّل و اشار مولاه بهذا المقام : انا و علي کهاتین ، اشارة‌ منه الي العارفین ان لیس هناک فصل ، لانّه بدو الاسماء و اوّل من تسمّی و هو ، صلّی الله علیه ،

\*\*\*ص11\*\*\*

عالم المسمّي. فمن عرف الاشارة استغني عن العبارة و من عرف مواقع الصفة بلغ قرار المعرفة. و اشار محمّد (ص) الي ظهوره تصریحا بغیر تلویح لاهل الافئده حیث یقول مخاطبا لعليّ : انک کاشف الهمّ عنّي و انت مفرّج کربتي و انت قاضي دیني و انت منجزی و عدي. لانّ مقام النّقطة اجمال بحت و بسیط صرف و ظهور الاوّل في مقام الالف و الالف اسمه الحسنيٰ و مثاله العلیا و له الهیمنة علي جمیع الحروف من التکوین و التشریع و هو الغیب الممتنع. لاتنال الیه ایدي اولي الابصار و الافئدة و الّا تعرف بدون وصفه لنفسه و وصف نفسه مولاه محمد (ص). حیث قال لسلمان ما عرف الله الّا انا و عليّ و ‌ما عرفنی الّا الله و عليّ و ما عرف عليّا الّا الله و انا. السّبیل الي معرفته مسدود و الطّریق الي وصفه مردود و الطّلب الیه لایزید صاحبه الّا بعدا. لانّ الله سبحانه قد اشار بذلک في‌ الآیة الي قوله تعالي و ممّا لایعلمون و لیس في معرفة الله تعظیما ، لانّه فوق مدرک المدرکین. سبحانه لا احصي ثنائه علیه الّا بما وصف الله سبحانه و انّه في امّ الکتاب لدینا لعليّ حکیم. و هو لسان ارادة الله في کلّ العوالم في التّکوین و التّدوین و لایمکن ان شییّء

\*\*\*ص12\*\*\*

 شیئا الّا باذنه. و هو (ع) الرّکن الایمن الاسفل من العرش و لونه الصّفرا کما ظهر عند شهادته ‌ في وجهه و ذلک دالّة علي بدئه لانّ البدء هو الختم و هو المعتدل التّام و غلبة مزاجه الصفراء و منه اصفرة الصفره في کل­شيء. سبحانه عن وصف الواصفین و عن نعت النّاعتین و الحمد الله ربّ العالمین.

 المقام الثالث السّرّ المستسرّ بالسّرّ ، رتبة الحسن ، علیه السّلام ، و یعبّر في هذا المقام بالشّجرة الطّبیة و الدّرة الخضراء و البحر القدر و السّرّ الاعليٰ و الرّمز العلّيٰ و الکاف المستدیرة علي نفسها و الحقیقه المحسنة الحسینة و هو الواقف في مقام التّوحید الخالص. لایظهر في الاکوار نورا الّا نوره و لایتحقّق في‌ الادوار صوت الّا صوته و هو اسم الاکرم و المسمّی الاعظم الدّالّ علي‌ الله في مراتب الثّلث في‌ مقام الوصف. و الّا في مقام المعرفة لا دلالة الّا لله تعالي ، لانّ الظّاهر في المرایا بالمرایا للمرایا واحد لیس کمثله شيء و هو العلیّ الکبیر و هو (ع) مظهر السّکینة عن جدّه (ص) و الوقار عن ابیه (ع). احجبه الله في حجب العماء لنفسه ولیّا من العزّ لاینبغي ان یطّلع علیه الّا الله الفرد. فمن زعم انّ للخلق سبیلا علي معرفته فقد ضاد الله، عزّ و جلّ ، في کبریائه و کشف سرّ الرّحمانیّة الطّاهرة بغیر اذنه، فباء بغضب من الله

\*\*\*ص13\*\*\*

و مأویه جهنّم و بئس المصیر. و ذلک مقام هندسة الایجادیّة لتحدید الحدود ممّا لانهایة الي ما لاالنّهایة لها و ما لفیض الله تعطیلا. قال علي (ع) : « انّ القدر سرّ من سرّ الله و حرز من حرز الله ، مرفوع في حجاب الله ، مطوّي عن خلق الله ، مختوم بخاتم الله ، سابق في علم الله ، و منع الله عن العباد علمه و رفع فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم ، لانّهم لاینالونه بحقیقة الرّبانیّة و لا بقدرة الصّمدانیة و لا بعظمة النّورانیّة و لا بعزّة الوحدانیّة ، بحر ذاخر مواج خالص لله ، عزّ و جلّ ، عمقه ما بین السّماء و الارض ، عرضه ما بین المشرق و المغرب، اسود کاللّیل الدّامس ، کثیر الحیات و الحیتان ، یعلو مرّة و یسفل اخريٰ ، في قعره شمس یضئي ، لاینبغي ان یطّلع علیها الّا الواحد الفرد فمن یطّلع علیها فقد ضاد الله ، عزّ و جلّ ، في حکمه و نازعه في سلطانه و کشف عن سرّه و ستره و باء بغضب من الله و مأویٰه جهّنم فبئس المصیر.» انّ التّعبیر بلون السّواد لکثرة الحیتان و الحیات بالنّسبة الي الخلق. لانّ الله قد جعل ظاهره من قبله العذاب و الّا بالنّسبة الي البحر شؤونات و تجلّیّات من بارئها علیها. و قد جعل الله باطنها فیه الرّحمة و لهذا البحر لابد آیة و لانهایة و لها جزایر من نفس \*\*\*ص14\*\*\*

الماء الّتي ذابت و انجمدت و علي الجزایر قباب من جواهر مختلفة المتلوّنة بالوان المختلفة بما لانهایة الي ما لانهایة و جعل الله عرض کلّ قبّة و ما بین کلّ قبة ، ما بین مشرق البدء الي المغرب الختم و الساکنون فیها ملائکة عماء الصّرفه ؛ یسبّحون اللّیل و النّهار و لایفترون. و هم اهل قبّة البیضاء و فیها ملائکة العالین یحمدون الله بارئهم بالعشيء و الابکار و هم اهل القبّة الصفراء و فیها ملائکه الحجب یهلّلون موجدهم بانّه المحمود و له الحمد في الآخرة و الاولي. و هم اهل قبّة الخضراء و فیها ملائکة‌ الکروبیّن یکبرون الله الفرد الاحد الّذي لیس کمثله شيء و هو الکبیر المتعال و هم السّاکنون في قبّة الحمراء و انّ الله سبحانه اعطي لکلّ ذي حقّ حقّه بهؤلاء الملائکة هو الّذي خلقکم ثمّ رزقکم ثمّ یمیتکم ثمّ یحییکم الخلق من اهل قبّة البیضاء و الرّزق من اهل قبّة الصّفراء و الحیوة من اهل قبّة الخضراء و الممات من اهل قبّة الحمراء و ذلک من تقدیر العزیز الحکیم و لیس في هذا البحر الّا الماء و لا له ساحل. و انّ الله سبحانه لما اراد ان یخرج الممکنات من بطن امّها اخذ عن هذا البحر قطرة و جعلها حیوة کلّ­شيء قال الله تعالي في کتابه العزیز :« و انزلنا من \*\*\*ص15\*\*\*

المعصرات ماء ثجّاجا لتخرج به حبّا و نباتا » ، « و من الماء کلّ­شيء حيّ » و هذا الماء الّذي علیه العرش قبل خلق السّموات و الارض المذکور في الحدیث عن عليّ (ع) و لهذا البحر قطب تدور حوله و هو سرّ المستور في قلب الحسن بن علي ، علیه السّلام ، الّذي تجلّي الله له به من نور عظمته. اقلّ من سمّ الابره و استغفر الله عن التّحدید بالکثیر و له حرکتان حرکة حول نفسه لا اشارة الیها لانه مظهر البیان في تلک الحرکه و المدلّ لتّوحید الصفات و الافعال لایعرفه غیر الله و قد خلقه الله آیة نفسه و جعل ظاهره عین باطنه و باطنه عین ظاهره ، جلّ و عزّ ، من ان تعرفه غایة الافکار او ان تحویه خواطر الافکار او ان یصعد الیه ایدي اولي الالباب. و هو القریب لایري و البعید لایخفي و لایحیطون بشيء من علمه الّا بما شاء وسع کرسیّه السّموات و الارض و لیس ممّا شاءالله الّا محمّد و عليّ و لا سبیل للخلق لدي جنابه الّا العجز و رضي الله بالمعرفة العجز جودا. و سبحان الله عما یصفون و حرکة بالتّجلّي لما سواه بما سواه و في هذا الحرکة انوجدت حقایق الممکنات و صفاتهم في الاقطار و الادوار بالازلیّة الظّاهرة و اللانهایة الباطنة و النّهایة الممدوده و ما لفیض الله من نفاد.

 و المقام الرابع السرّ المقنّع بالسّرّ

\*\*\*ص16\*\*\*

هیکل الاحدیّة قال علي (ع) : « سرّ البسمله في الباء و سرّ الباء في النّقطة و انا النّقطة تحت الباء » و في حدیث : « ظهرت الموجودات من باء بسم الله الرّحمن الرّحیم ». و قد عبر في الاحادیث عن تلک الرّتبه بالشّجرة الطّوبي و بالقصبة الحمراء و القضاء المثبت و الصبح الازل و الرّحمة الجامعة و رتبة الحسین ، علیه السّلام ، و هو واقف في مقام توحید الشّهودی. و بعد خفاء التّثلیت في رتبة التّربیع ظهر اسمه الاعظم و رسمه الاکرم في السّرّ القدر و قد خفي جلال عزّة ، لشّدة ظهوره و استتر علوّ مجده لعظم نوره. و لا توحید في الامکان بعد رتبة جدّه و اباه و اخاه ، الّا لنفسه و من سواه محدود في صقع توحیدهم لدي جنابه و هو المتحرّک في مقام التّجرید و السّاکن في لجّة التّفرید فلما تحرّک في صقع عزّته ظهرت السّطوة و الغیره من الابداع. و وجدت القضاء التعلّق بالاختراع و هو المالک لتلک اللّجّة بتملیک الرّحمن ما یصل من الحقّ من لجّة القضاء الي الحقّ الّا بامضائه. لانّه باب الفیض لکلّ شيء و قد وعد الله جودا علیه لا بداء في الابداع بعد امضائه. و هو (ع) لما تحرّک في الدّین باظهار بدء مقامه لایؤمن به

\*\*\*ص17\*\*\*

 الّا الاقلّون و الکلّ همّوا بانکاره و قتله بعد ما عرفه بان محلّه في عوالم التوحید محلّ القطب من الوحي. لایرقي الیه طیر الاوهام و ینحدر عنه السبیل الی الافهام و جحدوا به و استیقنته انفسهم ظلما و علوّا. فلما رأي الحسین ، علیه السّلام ، غلبة الکثرات و اخفاء التّوحید و هو اعطي الاشیاء علي ما هم علیه قد اقضي الله لانعکاس وجودهم و امضي (ع) اعطاء القدره لهم. استسلم لله بالشّهادة بایدي عبیده حتّي قد ظهر علي من في الامکان علی علوّ عبودیّته بانّه المعطي و لایمنع قدرته عن الکفّار لاتمام حجّته بعد اکمال النّعمة و اظهار الغني بعد ارادته الموجوده و قدرته النافذة. الله اکبر من سرّ الامر فدي بنفسه العظیم اثنین و سبعین من شیعة الکرام و رضي بظلم اهل بیته عن ید الفجّار ، حتي ایقن البلاد و من علیها انّه هو الحقّ المبین. و لولا آدم ما یخطر بقلبه قرب الشّجرة ما اراد احد قتله و لا یقتل (ع) فلمّا رضي بالشّهادة في عالم الابد تغیّرت بلاد التّجرید فلمّا کوّن امکان قتله قتلت بقتله التّسبیح و التّمحید و التّمجید و التّکبیر. الله اکبر من هذا المصیبة الکبري الّتي تغیّرت افئدة العالمین لحرقة کبده و یجری ذلک التّغییر الي ما لانهایة بما لانهایة و ما کان

\*\*\*ص18\*\*\*

 لامر الله من نفاد. و انّ اهل الجّنة تحترق افئدتهم لقتله و ذلک اعظم مقاماتهم یترّقب الي ما لانهایة لانّ بعد حرقهم لایبقي فیهم الّا مرات الحاکیّة للحسین و کلّ­شيء هالک الا وجهه الکریم. قال الله تعالي : « فمن قتلته فانا دیتة.» و الدّیة ظهور الله الظّاهر لکلّ­شيء بکلّ­شيء. فسبحان الذّات و هو المنزّه عن وصف الممکنات و هو کما یقول : « لا تدرکه ا لابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر.» و التّحرّق لاهل النّار باقیة ببقاء الله و ذلک منتهي عذاب اهل النّار. و انّ الجنّة و ما فیها قد خلقها الله سبحانه من نور الحسین و النّار و ما فیها قد خلقها الله من بغضه (ع).کلّا نمدّ هؤلاء و هؤلاء‌ من مدد الحسین علي ما هم علیه بما هم علیه و ما هو بجبّار للعباد. و من عرفه في مقام عبودیّته و عرف سرّ شهادته کمل في مقام الدّین و لایغفل عن مصائبه و في کلّ الاحوال یبکي علیه ببکاء الثّکلی و یجری من عیناه بحور الماء. الله اکبر من عظم مصیبته و کبر بلائه و شدّة عطشه الّذي من یذکره یبکي علیه. قال الله تعالي : جزاء بکائه مائة شهید ، و ذلک لتحمّل العباد و الّا جزائه هو (ع) ، لانّ الله دیته. و من زاره عارفا بحقّه کمن زار الله في عرشه و المشبّه

\*\*\*ص19\*\*\*

 عین المشبّه به ؛ لان المقصود لیس الازل ، لانّ الازل لاسبیل الیه ابدا و لا المقصود غیره ، بل ظهور هویّته في عالم الامکان و هو مقامه. و انّ اهل الجنّة في کلّ یوم الجمعة یزورون ربّ ، جلّ و علا ، اعني زیارته (ع) لانّ زیارته ، زیارت الربّ ، جلّ و علا. و اول زائره في لیلة الجمعة ، هو الله تعالي کما في الحدیث و ذلک لاحتمال الرّاوي لعدد رسوخه في المعرفة. و الحقّ انّ زائره في کلّ الاحوال هو الله تعاليٰ ثمّ محمّد ، ثمّ الائمّة ، ثمّ الانبیاء ، ثمّ الاوصیاء ، ثمّ المؤمنین من الانس ، ثمّ المؤمنین من الجنّ ، ثمّ الملائکة ، ثمّ الحیوان ، ثمّ النبات ، ثمّ الجماد. و انّ الله سبحانه تعاليٰ اوليٰ عن کلّ­شيء بزیارته و هو زائره لم یزل و لایزال و لایزول ببقائه کما هو اهله و مستحقّه. و انّ الزّائر له (ع) حین توجهه بمولاه تحرق الحجب ، حتّي اتصل بمولاه فحین اتّصاله بوجه مولاه زائر الله تعاليٰ في عرش تفریده و عظمته و ذلک في قوس الصعود. و کذلک الامر في النّزول اوّل زائره في کل العوالم الله سبحانه و ذلک الرّمز المعمّی لایطّلع علیه الّا اهل الافئدة من عرفه فسقاه ربّه شرابا طهورا. و من لم یعرفه یصدق لاهله حتّي یسقاه مولاه شرابا طهورا. و انّ في الحدیث لزیارته جودا عظیما و هو انّ من زاره (ع) غفر الله سبحانه سبعمائة نفس من آبائه و امّهاته و من نظر الي هذا

\*\*\*ص20\*\*\*

الزائر غفر الله له کالزّائر و من نظر الي من نظر الي الزائر فکان له الاجر مثل ما کان لزّائر الي ما لانهایة. و لو لم یعرفه بانّ هذا الرّجل نظر الي من نظر الي زائر الحسین (ع) و انّ له مقامان و حرکة علي القطب و هو الالف اللّیّنیة و هذا المقام لاتشیر الیه اشارة قریبة مع کمال بعدها بعیدة فوق القلوب بما لانهایة. و هو مقام التّوحید المنفي‌ عنه الکثرات و التّفرید المنفي عنه الاشارات اوّله عین آخره و ظاهره عین باطنه و سرّه عین علانیّته ، قریب في بعیده و بعید في قریبه ، آیة الله و مراته. السّبیل مسدود و الطلب مردود و سبحان الله عما یصفون. و حرکة علي الظهور فاوّل ظهوره في‌ الالف القائم غیر معطوفة و هو القائم ثمّ الي الحروف العالیّات و هم الائمّة الثمانیّه ، ثمّ الي الکلمة و هي فا طمة ، ثمّ الي دلالة الکلمة و هي مراتب الانبیاء و الاوصیاء و الدّلالة قد ظهرت من لفظ الکلمة. کذلک حقایق الانبیاء و الاوصیاء ظهرت من نور جسم فاطمه. کذلک یتنّزل الظّهور حتّي وصل الي مقام الذّرة و هي رتبة الجماد و ذلک آخر ما اردنا في تفسیر النّقطة و الحمد لله رب العالمین.

المقام الاول في البیان الالف غیبي الهي

\*\*\*ص21\*\*\*

و هو الاسم الاولي و الرّسم الاعليٰ لله الاحد الفرد الصمد الحيّ القیّوم الّذي لا اله الا هو الکبیر المتعال. و هو اوّل شجرة خرجت في طور السّیناء و ذاقت في جنّان الثّناء من حدائق البهاء و استترت في حجب العماء و استقرّت في کرسيّ الکبریاء ، مستویّا علي عرش العطاء الي ما سواه. و هو حقیقة المحمّدیّة ، روحی فداه ، و هو اوّل تعیّن النّقطه حیث دارت علي نفسه ثلاث دورات و الالف المستقیم في مبدء التّقسیم عند الله العظیم ثلاثة نقاط .و هو الاستقامة الاولیّة هیکل التوحید و شبح التّفرید فی قول مقدر الحمید : « فاستقم کما امرت » و کشف عن هذا السّرّ قوله العزیز : « انّ الّذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا ».

المقام الثّانی في المعانی الف اللّینیّة ربّانیّة و هو مقام الواحدیّة مبدء الصفات و الاسماء. و هو الاسم الاعظم و رسم الاکرم المطوف حول جلال القدرة و المسبّح بارئه تحت عماء العظمة ناطقا بانّک انت الله لا اله الا انت سبحانک عمّا یصفون. و هو اوّل قصبة نبتت في اجمة اللّاهوت و ذاقت في سماء مجد الملکوت من ابکار حدائق الجبروت ، اوّل الاعداد في قلم المداد لفیض السّرمدي الرباني المستقرّ في‌ مقام العلويّ ، روحي فداه. و هو امیر الاسماء و الصّفات و لذا لاینبغي لاحد من الائمّة ، سلام الله علیهم ، ان یسمّي باسمه الشریف و هو اوّل من آمن

\*\*\*ص22\*\*\*

بالنّقطة قبل الحروف ؛ فلذا صار علّة الاسماء. اوّل من تسمي و هو ططام یمّ الوحدانیّة المذکور في‌ الدّعا لایساویه في لجّة ابحر الاسماء و الصّفات شیئ.

 المقام الثّالث في الابواب رتبة الالف المتحرک الّذي لمّا تحرّک في ارض الصّفات و الاسماء ، زعموا انّ جبّار بنفسه قد لحظهم فنطق بالتّسبیح و التّحمید و التّهلیل و التّکبیر ؛ فلمّا عرفوا اعترفوا بانّ الله جلّ و اکرم من ذلک. فانّه عبد الله و دابّة‌ الارض و هو المتحرّک في ارض الامکان بالتّقدیس و التّمجید و هو قوله الجواد في زیارة ابیه ، سلام الله علیهما : « بک تحرّکت المتحرّکات في لجّة بحر الامکان و طمطام یمّ الاکوان و بک سکنت السّواکن من في لجّة بحر الاحدیّة من البقاء الازلیّة و الغني الالهیّة و من في طمطام یمّ الواحدیّة من اطوار جمال الرّبوبیّة و شئونات جمال القدّوسیّة » و هو کلّ یوم في شأن من احداث امر بدیع لم یکن.

المقام الرّابع في‌ الامامة مقام الف غیر معطوفه و هو مظهر اسم الله الممیت و آخر مراتب تنزّل الاسماء و الصّفات في رتبة التّراب و هي بئر التّعفین لجمیع الاسماء و الصّفات حین التّعلق بالکثرات و هی صبغ الاحمر التّرابیّة حین اخذ التّقطیر عن کبریت الاحمر بعد حلّ الثالث في طبخ قعر الرّابع لتصلح قابلیّة في‌ رتبة التّرابیّه لمقام بلوغ

\*\*\*ص23\*\*\*

الاکسیریّة لظهور الاطوار و الشّئونات. قال رسول الله تناکحوا و تناسلوا فانّي اباهي بکم الامم یوم القیمة و لو بالسّقط و ذلک اکمل المراتب و اعلاها في قوس النزوليّ. و هو رتبة الامامة و الولایة الکبري خفیت رتبة التّرابیّة و ظهرت وحدة النّاریة فانها حارّ یابس فارتفع الاحکام و صار الختم نفس البدء. و هو الاکسیر البیضاء مالک الجود و البهاء ، المقام الاوّل و السّین في رتبة البیان ؛ ثناء الله علي نفسه و الواصف نفس الوصف و هو قوله (ص) : لا احصي ثناء علیک انت کما اثنیت علي نفسک و قوله (ع) تجلّي لها بها وصف الله لنفسه بنفسه و لخلقه خلقه. و اوّل الوصف ذات الله الظّاهرة للنّبيّ به (ص) و هو روحي له الفداه لجّة بحر الاحدیّة و صرف ظهور الهویّة و عماء بحت الصّمدیّة و اعلي مقامات الرّبوبیّة و اثني دلالات الالهیة ، الاوّل الآخر الظّاهر الباطن. قال الله ؛ عزّ و جلّ ، في لیلة المعراج : ارفع راسک یا محمّد ؛ فلمّا رفع ، روحی فداه ، راسه قال الله تعالي : « انت الحبیب و انت المحبوب » و هو ، روحي فداه ، متفرّد في هذا المقام عن الاشباه و الامثال و هو الملک الدّائم في الملک، السّبیل الي الله مسدود و الطلب الیه مردود و دلیله آیاته و وجوده اثباته و هو وجود الله الظاهر في الامکان بنفسه.

\*\*\*ص24\*\*\*

المقام الثاني في المعاني و السّین في رتبة المعاني ، مبدء الاسماء و الصّفات و هو حرف من حروف اسم عليّ و هو ، روحي فداه ، ذات الله العلیا و شجرة طوبي و سدرة المنتهي و جنّة المأويٰ و هو ، روحي فداه ، روح الله و نفسه و قلب الله و جنبه و عین الله و سمعه و لسان الله و وجهه و ید الله و امره و مشیّة الله و حکمه و ارادة الله و اذنه و سرّ امر الله و نوره و هو ، روحي فداه ، ظاهر الله في العباد و آیة الله في البلاد و شهر الله في قلم المداد و حرم الله في یوم المعاد و هو ، روحي فداه ، بلد الله المقصود و مقام الله المحمود و وجه الله المسجود و علانیّة المعبود کما نطقت بذلک عبائرهم المنیعه في کلماتهم الرّفیعة. و کلّ ذلک نسبة تشریف کالکعبة بیت الله و اشباهها.

المقام الثّالث و السّین في رتبة الابواب ، اسم من اسماء الله النّازل الي بحر الحیات و هو قلزم الخضراء و ماء الحیوة. و انّا قد «جعلنا من الماء کلّ­شيء حي‌ّ ». و هو مظهر اسم الله المحيّ و هو الماء الّذي کان علیه العرش قبل خلق السّموات و الارض بما لانهایة الي‌ ما لانهایة. و جعل الله موادّ الاشیاء بهذا الماء و جعله شاهدا لخلق نفسه و خلق ما سواه ؛ حیث نطقت مفهوم آیة الکتاب \*\*\*ص25\*\*\*

ما اشهدتهم خلق السّموات و الارض و لا خلق انفسهم و ما کنت متّخذ المضلّین عضدا. لایصل من الخلق الي الخلق شیئا الّا بهذا الاسم و لایصعد الي الله الّا بهذا الماء. و مالک هذا البحر بالاستقلال هو عليّ (ع) ، « لولاک لما خلقت الافلاک » و مزاجها رطب بارد و الماء سیّد الشّراب.

المقام الرابع و السّین في رتبة الامامه ، اسم جدّ محمّد ، قال الله تعالي : « یس و القرآن الحکیم » فلمّا امر الله اسمه القابض بالادبار لظهور الاطوار نزل الي کرة الهواء فظهر اسمه الحيّ ، ثم نزل الي کرة الماء فظهر اسمه المحیي ، ثم نزل الي کرة التّراب فظهر اسمه الممیت هناک اتّصل بدایة الامر الي نهایته و رجع الکاف المستدیرة الي قطب منطقة الاکوار و الادوار. و نضجت حقایق الاعیان في بطن الامکان و تمّت الاجزاء الاکسیر في بئر التّعفین و اخذ الله التّقطیر ممّن کان في القرع و الانبیق. نادي الله تعالي بلسان حبیبه : اقبل اليّ حبیبی فصعد من مسجد الاقصي التّرابي الي وطنه الحقیقة او ادني. قال الله تعالي : یا محمّد فضلک علي الانبیاء کفضلي و المشبّه عین المشبّه به و انا ربّ العزة علي العالمین ، سبحان ربّک عما یصفون.

 المقام الاوّل في البیان المیم مجد الله ، قال الامام : « المیم مجد الله » و اوّل

\*\*\*ص26\*\*\*

تمجیده مجد الله نفسه قوله الحق : « انا الله لا اله الا انا کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکي اعرف » فصارت تلک الکلمة اوّل ذکر في الامکان. قال (ع) : « یا یونس تعرف ما المشیّة؟ قال : لا. قال ، روحي فداه : ذکر الاوّل و هي الکلمة الّتي انزجر لها العمق الاکبر و هي الاسم المستقرّ في ظلّه لایخرج منه الي غیره ». قال رسول الله (ص) : « انا اوّل من اجاب في الذّرّ » و لذا استخلصه الله في القدم علي سایر الامم منفردا عن التّشابه من ابناء الجنس و المثل اقامه مقام نفسه في الاداء اذ کان لاتدرکه الابصار و لا تحوید خواطر الافکار و هو یدرک الابصار و هو الطیف الخبیر

المقام الثّاني فی المعاني المیم مجد الله في حجاب الجبروت بلسان ولیّه الماٰجد في عماء اللاهوت ناطقا : بانک انت الله ربّنا لا اله الّا انت الملک المعبود. و هو حقیقة العلویّه و هو ، روحی فداه ، یطوف حول جلال القدرة و یستغرق في عماء المحو و الحیرة ، قائلا في حجب السّریرة : یا ربّ زدني فیک تحیّرا ، لایري نورا الّا نورک و لا یسمع صوت الّا صوتک ، ما رأیت شیئا الّا و رایت الله قبله و معه و هو قول ابنه الطّاهر في دعائه یوم عرفة : « أ لغیرک یا ربّ من الظّهور؟ ما لیس لک حتّي یکون هو المظهر لک. متي غبت حتّي تحتاج الي دلیل

\*\*\*ص27\*\*\*

یدلّ علیک و متي بعدت حتّي تکون الآثار هي الّتي توصل الیک؟ عمیت عین لاتراک. » و هو ، روحي فداه ، ینطق بالله و یسمع بالله و ینظر بالله و یسکن بالله و یمشي بالله و یعطي بالله و هو مظهر نفس الله في کلّ المقام. سبحانه عمّا یصفون و الحمد لله ربّ العالمین.

المقام الثّالث الابواب المیم ملک الله و هو امره و بامره قامت السّموات و الارض. و امره للابداع و الاختراع و هو تمام کلمة کن و خزائنة بین الکاف و النّون. و هو فعل الله ، عزّ و جلّ ، و ما من شيء الّا عندنا خزائنه و ما ننزّله الّا بقدر معلوم. و هو مرکّب من عناصر الاربعة من عالم الجبروت. الکاف مرکّبة من النار و الهواء ، النّار نار الایجاد و الهواء میله. و النّون مرکّبة من الماء و التّراب ، الماء میل القبول و التّراب لحفظ الانوجاد. فاذا تمّت الکلمة ، کملت عبودیّته و هو قول الصادق : « العبودیّة جوهرة کنهها الرّبوبیّة » و العبودیّة المطلقة الحقیقة لایوجد الّا في محمّد خاصة ، و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله. قال الله تعالي : « یا بن آدم اطعني اجعلک مثلي » و هو نفس اطاعة. مولانا عليّ قال ، روحي فداه ، انا عبد من عبید محمّد و هو قول الله تعالي : «‌ من اطاع الرّسول فقد اطاع الله

 المقام الرابع في امامة المیم حرف من حروف اسم محمّد ؛

\*\*\*ص28\*\*\*

 قال الله ، عزّ و جلّ : شققت له اسماء من اسمي انا المحمود و انت محمّد. عدد المیم اربعین و هو تمام میقاته. ثلاثین لیلة نفس قابلیّة في عالم السّرمد و عشرة في رتبة مقبولیّة في عالم الابد. و لذا کان وقوفه في ارض التّرابی اربعین سنة. قد بلغ اربعین سنة بعثه الله بالنّبوة و هو تجلّیه سبحانه لدیه اقل من سمّ الابرة عند مبدء طلوع فوق جبل الطّور و هو شمس الظّهور و ماء الطهّور و انزلنا من سماء المتجلّی ماء تجلّي بنفس المتجلّي له ماء طهور. قال الله تعالي في صدق شأنه : « ما کان محمّد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النّبیّین.» و هو نفسه و یحذرکم الله نفسه ان تجعلوه مصنوعا اذ لو کان مصنوعا لکان الذّات محدّثا مصنوعا و هذا هو الکفر الصّراح ما اتاکم الرّسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا.

المقام الاوّل قال الامام : الف آلاء الله علي الخلقه من النّعیم بولایتنا. اعظم آلاء معرفة الالف و هو سرّ الحروف و محقّق حقایقها و مذوت ذواتها. و هو الذّات و ذات الذّوات والذّات فی الذّوات للذّات و هو خلق ساکن لایدرک بالسّکون و خلق متحرّک لایدرک بالتّحرّک اجتمع الاضداد و ارتفع الانداد. ظهر الولایة في الوليّ هنالک الولایة لله الحقّ، الحقّ مع عليّ و عليّ مع

\*\*\*ص29\*\*\*

الحقّ. یدور معه حیث دار و هو حرف الثّبوت بنفي الشّکوک و هو نفس الجلال بنفي السّبحات و الاشارات لسایر الممکنات بالبقاء البحت عند فناء الصّرف معرضا عن الوجود و مقبلا الي الوجدان به ، روحي فداه ، ظهر في عالم اللّاهوت وحدة الذّات للذات لا اله الا هو الحیّ القیّوم.

 المقام الثّاني الف آلاء الله لاهل جنّة الفردوس من الاعتراف بولایة عليّ و هم اهل الوقوف عند المشعر المطلق قبل الاقتران الي المقیّد ، الّا انّ فیهم ذکر صلّوحي للنّظر الي انفسهم. فلمّا تأملوا الانبیاء في ولایة عليّ ، اذا فهم الرّحمن حرقة البعد و عاصهم من النّار فنادوا في ظلمات الکثرة الصّلوحیّه ان لا اله الّا انت سبحانک. انّي کنت من الظّالمین فلمّا تابوا و استنجوا عنه ، روحي فداه ، و نجاهم عن الغمّ الاثنینیّة و ادخلهم في بیته ، فمن دخله کان آمنا. و کذلک ینجي المؤمنین و هو رجال یسکنون في محلّ معرفة ذات الله و یستأنسون بذکر الله و یشربون من کأس الله و یأخذون عن ید الله و یعطون في سبیل الله بقائهم بالله و عشیهم بالله. لایتحرکون و لایسکنون الّا بالله افئدتهم ابرد من الثلج ، قلوبهم معلّقة بالملاء الاعلي. و لو لا اجل محتوم من رّب العباد

\*\*\*ص30\*\*\*

ما یصبرون في ابدانهم لمحة ، شوقا الي الرّفیق الاعلي. رزقني الله مرافقتهم في جنّات الفردوس ، نعم المقام مقعدهم في مقعد صدق عند ملیک مقتدر. یا محنة ایّوب ، روحي فداک.

 المقام الثّالث الف آلاء الله لاهل بحر الخضراء ، و هم حروف العالیّات في الممکنات علوّک فوق کل عال و جلالک الامجد فوق کل جلال. و هم حروف لا اله الا الله في التّکوین و التّدوین في‌ الرّقوم المسطرّات و هم شهور الحول و ایّام السّاعات في کلّ العوالم من التّکوّنیّات و التّشریعات. انّ عدّة الشّهور اثنا عشر شهرا في کتاب الله یوم خلق السّموات و الارض و هم مظهر فعل الله و ایدي قدرته و هم اولیاء الله في کلّ العوالم في الاداء. و هم قائمون مقام الرّحمن في جمیع الصّفات و الاسماء و هم المعطون لاهل بحر النّار باسم الله القابض و لاهل عماء المطلق باسم الله الحيّ و لاهل قلزم الموّاج بالامر بین الامرین و لاهل ارض الکعبه باسم الله الممیت. و هم الادلاء علي‌ الله في توحید الذّات و الصّفات و الافعال و العبادة ، سبحانه عمّا یصفون.

المقام الرابع الف آلاء الله في رتبة‌ الامامة الظّاهرة بالولایة و الباطن بالاستیلاء علي جمیع الاقطار و الادوار. و هو الآن مقام القائم ، روحي فداه ، و هو آیة

\*\*\*ص31\*\*\*

و دلیل و علامة و مقام للذّات القدیم سبحانه و هو نفس المعبود و وجهه حال العبادة و التّوجه ؛ لا فرق بینه و بینه الّا انه عبده و خلقه. لانّ ذلک المقام اعليٰ مقامات الامکان و فرق ذلک لایمکن في الامکان انّما تحدّ الادوات انفسها و تشیر الآلات الي نظائرها. و هو قول عليّ (ع) في خطبة الیتیمیّة : « ان قلت ممّ هو فقد باین الاشیاء کلّها فهو هو و ، ان قلت هو هو فالهاء و الواو کلامه صفة الاستدلال علیه ، لا صفة تکشف له.ان قلت له حدّ فالحدّ لغیره و ان قلت الهواء نسبته فالهواء من صنعه رجع من الوصف الي الوصف و عمي القلب عن الفهم و الفهم عن الادراک و الادراک عن الاستنباط و دام الملک في الملک و انتهي المخلوق الي مثله و الجاه الطّلب الي شکله و هجم له الفحص الي العجز و البیان علي الفقد و الجهد علي الیأس و البلاغ علي القطع و السّبیل مسدود و الطّلب مردود دلیله آیاته و وجوده اثباته.» و هو ، روحي فداه ، لایحتجب عن رعیته بل تحجبهم الآمال دونه.

المقام الاوّل البیان اللّام اسم نوراني و حروف ربّاني و رسم الهي ، مظهر الالف في الوحدة و حاکي الاحدیّة في البدء و من هذا اخذت النّصاري

\*\*\*ص32\*\*\*

 شکل الصّلیب و حلّ اللّاهوت في النّاسوت تعالي الله عمّا یقول الظالمون علوّا کبیرا. و هو بحر لابدایة له و لانهایة ذاخر موّاج اعظم البحور و اعلاه ؛ بل لا بحر سواه و هو بحر الوجوب و الازل الظّاهر في‌ الامکان بالامکان. و هو لجّة الاحدیّة المذکور في قول عليّ فالسّابح في هذا البحر یسبّح بتسبیح الله نفسه و لا سفینة و لا ملّاح و لا جزیرة و لا شراع غیره البحر سفینة و ملّاح و راکب و شراع و طالب و مقصود یسیر الي ربه في صراط الله العزیز الحمید. و لانهایة و لا خروج و لاوصول و لا انفصال حین الفصل و لا اتّصال حین الوصل یسافر من الحقّ الي الحقّ و ما له من زوال. و لیس لهذا البحر موج و حرکة و سکون و حیتان منزّه کمال التّنزیه عن صفة‌ البحور و هو صرف التّجلّي البحت البات. و لایري‌ السّالک في هذا البحر بحرا سواه .و سبحان الله عمّا یصفون و الحمد الله رب العالمین.

 المقام الثّاني المعاني اللّام اسم الاعظم و الرمز المنمنم و هو اول ما اختار الله لنفسه و هو العلي العظیم و هو قول الله ، عزّ و جلّ ، و انّ « هذا صراط عليَّ مستقیم ». و لذا جعل الله قطب اسمه الشّریف اللّام و هو ، روحي فداه ، اوّل المقصود حیث تجلّي المحمود

\*\*\*ص33\*\*\*

بنفسه نفس المعبود و هو مربّي الاسماء و الصّفات حیث لا سبّح في طمطام یمّ الصّفات و الاسماء دونه و هو المتموّج بتموّج الصّفات و المنقطع بقطع الآیات. المتنفّس بنفس العلامات و المتشرّع بشرایع المقامات و المتخلّج بخلیج الاسماء. و هو الواحد الجاری فی الاسماء و الصّفات کجریان الماء في عروق الاشجار و النّباتات و هو اوّل العدد و صاحب الابد و مالک السرمد بتملیک الله الاحد الصّمد. لابدایة له و لانهایة و هو المذکور في قوله : « ربّ ادخلني في لجّة بحر احدیّتک و طمطام یمّ وحدانیّتک.» الاحد المذکور سرّ محمّد و یمّ الواحد سرّ عليّ.

المقام الثالث في الابواب اللّام مظهر اسم الله المحیي و هو قلزم صلوح الکثرة و بحر القدر و بحر عمیق مظلم کاللّیل الدّامس کثیر الحیات و الحیتان. یعلو مرّة بالنّظر الي مبدئه و یسفل اخريٰ بالتّوجه الي نفسه و هو بحر المحیط و بطن الامکان و في قمره شمس تضي. لاینبغي ان یطّلع علیها الّا الواحد الفرد فمن اراد ان یطّلع علیها فقد ضاد الله في ملکه و نازعه في سلطانه و من نظر الیها بطرفها فهو المضيء بشمس قعره. و قال رسول الله : « انّما الاختلاف

\*\*\*ص34\*\*\*

فیک » یا عليّ و هو سرّ قوله : « السّعید سعید في بطن امّه و الشّقيّ شقيّ في بطن امّه.» و هو قوله الحقّ : « انا و عليّ‌ ابوا هذه الامة.» المذکور في بحر المحیط و السّاکن بالاستقلال بالعلوّ في هذا البحر لیس الّا آل لله و هم حروف لا اله الا الله في اقطار الابداع و لذا کلّ واحد منهم علّة مستقلّة في الاختراع بالله سبحانه و تعالي.

 المقام الرّابع اللّام اسم الشّیعه و هو اللّطیفة الالهیّة المودعة في سرّ الخلیقه في تمام مراتب العبودیّة و هو المشار الیه في قول الصّادق : « العبودیّة جوهرة کنهها الرّبوبیّة.» و هم قوم من شیعة علي السّاکنون في جبل بحر کان خلف قاف القلب. یسبحون الله تعالي بقوله سبحان ذي‌ الغلبة القهر لا اله الا هو له الملک و الیه یرجعون. و البحر الّذي کان الجبل فیه ماء الّذي علیه عرش قلوبهم و هو الماء الّذي مقوّم حیوتهم و هو بحر وحدة الی تحته و بحر الکثرة الي فوقه. بحر شدید الحرکة و کثیر الحیات من اطوار جمال مولاهم ربّ التّراب یعلو مرّة الي احسن التّقویم و یسفل‌ اخريٰ بالسّکون الي الطّین. و لذا جعل الله المتّقین في بئر الطین لشدة بقائه و مکثه. و في هذا البحر یمزج البحور و یثمر الفروع فلمّا صلحت قابلیت الاکسیریّة

\*\*\*ص35\*\*\*

 في رتبة الجمادیّة تمّت و کمّلت ما بالقوّة فیه ما بالفعل. امر الله سبحانه بطلوع نار الله الموقدة علي محلّ الافئدة حنیئذ قالوا کلمة الحق في مقعد الصّدق « انا لله و انا الیه راجعون » ، « کلّ شيء هالک الّا وجهه.»

 المقام الاوّل البیان الهاء ربّ الحروف ، اذا لامربوب ذکرا و لا عینا و لا احاطة لا طهورا. و الهاء في الله اوّل مظاهرها هاء في هو و هو الاسم الاعظم و الدّالّ الاکرم اعلي الاسماء و اشرفهما. و من ارکانها الاحدیّة و الهویّة و هو روح الله و الله روح الاحد کما قال الله الصمد : « قل هو الله احد » و اعظم مقامات هو في الامکان بغیر اشباع واو و هو فؤاد المحمّدیه ، روحي فداه ، و هو رتبة الازلیّة الظّاهرة للامکان بالامکان و هو مقام و دلیل للذّات البحت القدیم بان الله کان و لم یکن معه شيء الان کما کان. ظهوره عین بطونه و بطونه عین ظهوره الاول الآخر و الظّاهر الباطن ، لا اله الا هو الحيّ القیّوم و لیس في مقامه ذکر الّا ذکر الله الاعزّ الاکرم. و ذلک في رتبة الوجدان و امّا في الوجود دام الملک في الملک ، السّبیل مسدود و الطّلب مردود. و سبحانه لایعلم کیف هو الّا هو و هو المنزّة عمّا سواه

\*\*\*ص36\*\*\*

سبحانه عمّا یصفون و تعالي الله عمّا یقول الظّالمون علوّا کبیرا.

 المقام الثّاني الهاء في رتبه المعاني رکن الواحدیّة و محلّ المشیّة. هو اوّل ناطق في بحر الامکان بذکر الرّحمن لا اله الا هو القادر المتعال. و ذلک في المقام المحبّة الالهیّة و الولایة الحقیقیّة و الازلیّة الثّانویّة و الرّبوبیّة الکلیّة الظّاهرة في سرّ العلویّ عليّ (ع) و هو ، روحي فداه ، المتلألأ بتلألؤ محمّد الّذی هو وجه الاحدیّه و هو ، روحی فداه ، مبدء الاسماء و الصّفات و المعاني و الحروف العالیات في جمیع الاقطار سموات المقبولات و ادوار اراضي القابلیات في عرصة الجبروت و عما اللاهوت. مدلّا بدلالة الثّبوت لله الحيّ الّذي لا اله الّا هو الحيّ القیّوم لا فرق بینه و بینه الا انّه عبد و مخلوق و مرزوق و مجعول. افقر الفقراء الي‌ الغنيّ المعبود و هو معني قوله (ع) : نحن الاعراف الّذین لایعرف الله الّا بسبیل معرفتنا ، لولانا ما عرف الله ، لولانا ما عبد الله. و کشف الحقّ عن هذا السّرّ المطلق في کتاب المصدّق و علي‌ الاعراف رجال یعرفون کلّا بسیماهم. صدق الله و هو العليّ العظیم.

 المقام الثالث الابواب الهاء في رتبة الابواب حرف من حروف اسم فاطمة. قال الله ، عزّ و جلّ : « شققت لها اسماً من اسمي انا الفاطر هي فاطمة »

\*\*\*ص37\*\*\*

 و الاسم المشتقّ نفسها و من هذا ظهرت حرف آخر اسمها. و هي مبدء الابداع و ثمرة الاختراع ، قال الله تعالي‌ في حقّها و : « انّها لاحدي الکبر نذیرا للبشر.» و البشر رجال قوامون بامر الله و هو القائم علي‌ الانبیاء و الاوصیاء و ماسویهم بالتّوحید و هو قول الله الحقّ : « فلا اقسم بمواقع النجوم و انّه قسم لو تعلمون عظیم و انّه لقرآن کریم في کتاب مکنون » و هو محمد (ص) ابوها « لایمسّه الّا المطهّرون » و هو عليّ لانه مطهّر عن دنس الکثرات و الصّافي عن کدورات الصّفات و هي لما تجلّت بجسمها الشّریف خلق الله حقایق الانبیاء و ما تأصّلوا الّا شعاع شمس جسمها الشّریف و انّ من شیعته لابراهیم.

 المقام الرّابع الهاء ظهرت بالحقیقة في رتبة الولایه في اربعة عشر اهل العصمة کما خفیت فیهم. « کنت کنزا مخفیا فاحبت ان اعرف فخلقت الخلق لکي اعرف » و هم مظهر الید و الوجه و الجوّاد و الوهّاب لله الحقّ ، کما نطق به الکتاب بالصّواب : « من اطاع الرّسول فقد اطاع الله » ، « انّ الّذین یبایعونک انّما یبایعون الله ، یدالله فوق ایدیهم » ، « قالت الیهود یدالله مغلوله ، غلّت ایدیهم و لعنوا بما قالوا ، بل یداه مبسوطتان ، ینفق کیف یشاء »

\*\*\*ص38\*\*\*

و « الارض جمیعاً‌ فی قبضته یوم القیمة و السّموات المقبولات مطوّیات بیمینه » و « کلتا یدیه یمین » و کلّ من سواهم بمن سواهم موجودون و معدومون حرفا عندهم و عند عظمة جلالتهم. و « هم عباد مکرمون لایسبقونه بالقول و هم بامره یعلمون یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لایشفعون الا لمن ارتضي‌ و هم من خشیته مشفقون » و من یقل منهم اني مظهرها و من دونهم بالاصالة الاولیة « فذلک نجزیه جهنم و کذلک نجزی الظالمین » فقاتلوا ائمّه الکفر انهم ، لا ایمان لهم. و هو قول الصادق : « الهاء هو ان لمن خالف ولایتنا ».

 المقام الاوّل الرّاء في‌ رتبة البیان آیه الله و دلیله و هو اوّل رحمة نطقت بتوحید الله في ارض الامکان. و اعلي مقاماته قلب المحمّدیة لانها اول شجرة نبتت في ارض قلب الاحمدیّه ، روحي فداه ، و هي « لا شرقیّة و لا غربیة یکاد زیتها یضیيء و لو لم تمسسه نار » و النّار من تلک الشّجرة و هو قول الله الحقّ : « و ما ارسلناک الّا رحمة للعالمین » و قول نفسه المطلق : انا اوّل من اجاب في الذّر الامکان قبل الافتران و السّؤال نفس الجواب و الجواب نفس السّوال. و لذا سبقت علي ما سواه بالوحدة الالهیّة اللّاهوتیّة الممکنة

\*\*\*ص39\*\*\*

 في‌حقّ الممکن ؛ اذ سواه لایمکن في‌حقّ الممکن و الازل نفسه نفسه ، و الآن کما کان. لا اشارة و لا تبیان و لا توجّه و لا استدلال و لا معرفة و لا استبصار لانّه المتعالي‌ عن الممکن و وصفه و هو کما قال : « لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار هو الطیف الخبیر » و قال سید الخلق : « ما عرفناک حقّ معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک » عزّ و جنابه عزّا لاتنال الیه ایدي احد من عباده. سبحان ربّک ربّ عمّا یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین.

 المقام الثّاني الراء في مقام المعاني مقام عليّ امیر المؤمنین و هو ، روحي فداه ، مجمع الخلیجین و حایل بین الطّتنجین و البرزخ بین العالمین. و هو الواحد المتکثّر و المتوّحد المتکثّر و النّاقص الزّاید و الزّاید النّاقص و النّار المنجمد و الماء المحرق و التّراب المتحرّک و المتحرّک الثّابت و الثّابت المتحرّک و القریب المبعد و البعید المقرب و الفاعل لکل علّة و المنفعل عند مبدء الارادة ، الجامع للاضداد و المشابه لسبع الشّداد. اوّل المداد و مظهر الایجاد و ثمرة الانوجاد ، المکتوب اسمه علي لوح الفؤاد ؛ فنطق بالتّوحید بان لا اله الّا الله وحده لا شریک له. و علي لوح \*\*\*ص40\*\*\*

القلب فشهد انّ محمّدا عبده و رسوله و هو المتفرد في عالم الامکان عن الاشباه و الاضداد. و علي لوح النّفس نشهد انّ الاوصیاء رسول الله اثنيٰ عشر و فاطمة معصومة طاهرة لایساوقهم في الوجود شيء. و کلّ اتاهم عبدا و هم اولیاء الله في العزّ و لیس لله وليّ من الذّل و علي لوح الارواح بانّ شیعة آل الله اخوان في الجنان ، متّکئین علي سرر متقابلین.

 المقام الثّالث الرّاء في مقام الابواب باب الله من الحقّ الي الخلق و من الخلق الي الحقّ. و قال رسول الله : « انا مدینة الحکمة و عليّ بابها » و هو ، روحي فداه ، نعمة الله علي الابرار و نقمة علي الفجّار. و هو باب ، قال الله في صدقه : « باب باطنه فیه الرّحمه و ظاهره من قبله العذاب.» قال عليّ (ع) : « ظاهری امامته و باطنی غیب منیع لا یدرک » و هو البحر الانیق و الطمطام العمیق ، الذّاخر الموّاج المتلاطم کثیر الخوف و الخضوع و الاضطراب و الخشوع و النّاطق ؛ بقوله الحق : « الهي ان وعدت المطیعین النّار و العصاة الجنّة ، فبعزّتک و جلالک و لا حول و لا قوّة الّا بک ؛ لکان ابن ابيطالب عبدا لک » و هو قوله الحق « لاعبدتک خوفا من عذابک و لا طمعا في ثوابک

\*\*\*ص41\*\*\*

بل وجدتک مستحقّا للعبادة ، فعبدتک ». و کلّ ذلک من سطوة عدل الله لان العبد في کل الاحوال احتیاجه بالله تعالي. کبدء وجوده لو شاء کان معدوما کما کان. و فضل الله علي العباد في کلّ الاحوال کفضله له بدء وجوده و في کل الاحوال یقرء منادي الرّحمن کما بدئکم تعودون و من له اذن ان یسمع نداء الله الملک لله الواحد القهار.

المقام الرابع الرّاء في رتبة الامامة اسم من اسم الله و حرز من حرز الله و حصن من حصن الله. قال الله ، عزّ و جلّ : « لا اله الّا الله حصني فمن دخل حصني امن من عذابي.» قال الامام ، روحي فداه : « ذروة الامر و سنامه و باب الاشیاء و رضي الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته.» قال الله تعالي في حدیث القدسي : « ولایة عليّ بن ابي طالب حصني فمن دخل حضي ابن من عذابي » و ولایته حروف لا اله الا الله و هو اوّل بیت وضع للنّاس و من دخله کان آمنا من الفناء و صار باقیا ببقاء الرّحمن. و لایدخل هذا البیت احد الّا بعد کشف السّبحات و محو الموهومات و هتک الاستار و الاغیار و دخل المدینة علي حین غفلة من اهلها. فمن دخل المدینة اقرّ للامام بالامامة و من اقرّ من وراء الباب لا شکّ انّه في اهل الخطایر و لاینبغي ان یدخل علي ملک القاهر. و الامام

\*\*\*ص42\*\*\*

جامع المقامات و الدلالات و هم الادلاء علي الله بان لا اله الا هو القیّوم المتعال.

 المقام الاوّل الحاء تکرار الدّال و الدّال تکرار الباء و الباء تکرار الالف و هم تمام الحمد و في تلک الرتبه یحملون عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیّة. و الحاء مبدء عرش الله تعالي و اعلي مقاماته في الامکان قلب المحمّدیّة و هو تمام القدرة و القوّة. قال الله تعالي : « و ما وسعني ارضي و لا سمائي بل وسعني قلب عبدي المؤمن.» و قال الصادق : « ان الظّهور تمام البطون و البطون تمام الصّمت و القدرة‌ و العزّة تمام الفعل و متي لم تکن کلّیّات الحکمة تامّة في ظهورها و تامة في بطونها لکانت الحکمة ناقصة من الحکیم و لو کان قادرا » و هو کان عرش العظمة و القدرة الصّالحة التّعلق بانوجاد الموجودات و تکون الممکنات. قال الله ، عزّ و جلّ : « قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایّا ما تدعوا فله الاسماء الحسني.» و هو المستوي علي العرش بالعطاء المعطيّ کلّ ذي حقّ حقّه ؛ لو السّائق الي کلّ مخلوق رزقه و اسم الرّحمانیّة اصغر من اسمه الهویّة بسنتین و هو قول عليّ (ع) : « انا اصغر من ربّي بسنتین » و الرّبّ مربیّه و هو محمّد السّنة الاوليٰ سنة الوحدة الظاهرة الّتي محلّها \*\*\*ص43\*\*\*

هي نبوّة الکلیّة و سنة الجامعه بین النّبوّة و الولایة. و لایري احد مثله في الجامعیّة في الامکان قط کما هو اهله و الذّات القدیم ربّ اذ لا مربوب و اله اذ لامألوه ؛ سبحانه و تعالي عمّا یصفون.

 المقام الثّانی المعاني الحاء تمام الحمد و الحمد وصف الله نفسه. و لذا یختصّ بجنابه وحده و هو اوّل الثّناء و اکملها و اعلاها لله ، عزّ و جلّ ، و هو الجامع لمراتب الممکنات من البدء الي الختم الي ما لانهایة بما لانهایة. فلمّا اراد الله ان یحمد نفسه فارادته احداث تلک الکلمة لا من شيء و هو خلق الثّانی و ذرّ الاوّل و آیة الکبريٰ. قال الله تعالي : « لولاک لما خلقت الافلاک » و قال عليّ :« ايّ آیة اکبر لله منّي و ايّ نباء اعظم منّی.» و هو ، روحي‌ فداه ، اوّل الکون بالنّسبة الي الامکان و اوّل الامکان بالنسبة الي الاعیان. و علّة تلک الکلمة المشیّة و علّة المشیّة بنفسه. و القول بانّ العلّة هو الله شرک للزوم الاقتران و الارتباط و تعالي الله عن ذلک اختراعه ابداعه و هو خلّو من خلقه و خلقه خلّو منه. فسبحانه عمّا یشرکون و له الحمد في السّموات و الارض و الیه یرجعون.

 المقام الثّالث الحاء في‌ رتبة الابواب اوّل حرف من اسم الحسنین و هما

\*\*\*ص44\*\*\*

یظهران عند التقاء البحران بحر الاراده و بحر القدر. و هو قول الله الحق : « مرج البحرین یلتقیان.» و هما بحر العلویّة و الفاطمیّة ؛ بینهما محمّد برزخ النّبوّة « لایبغیان یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان » و هو الحسن. و لون اللؤلؤ بیضاء و هو ، روحي فداه ، مظهر ابیه في‌ الوحدة و هو مظهر اسم الله الصمد لکمال بساطته و وحدانیّته ، لم یخرج الائمّه من صلبه. و المرجان هو الحسین الشّهید و المرجان لونه الحمراء لظهور الکثرة و الشؤون في‌ اطوار الجلال و الجمال و هو ، روحي فداه ، اب الائمّة الاطهار و سمّاه الرّحمن ابا عبدالله. و العبودیّة المطلقه منحصرة في اولاده الائمّة الاطهار ، سلام الله علیهم بدوام القادر القهّار.

 المقام الرّابع الحاء في رتبة الامامة مقام ظهور سلطنة الحسین و هو ، روحي فداه ، عبد الله و مظهر اسمه الممیت و عزرائیل عنده مرات یصوّر فیه جماله ، روحي فداه. المؤمن عند رؤیته من الشّوق یموت و الکافر عن جلالته یفرّ الروح من جسده. و جماله جمال الله و کل ممیت باذنه و فعله الله یتوفّي الانفس حین موتها. و العبد ، ثلثه احرف ؛ العین علمه بالله. قال الصّادق : « العلم تمام المعلوم.» و الباء بونه عن الخلوق و الدّال دنوه الي الخالق بلا کیف و لا اشارة. و اسم الله الممیت هو اسم الله الحيّ

\*\*\*ص45\*\*\*

 و الممات نفس الحیاة و في‌ ارض التّراب تنضج القابلیّات للصلوح الي مقام الآیات. و لذا من زاره عارفا بحقّه کمن زار الله في عرشه و من بکي او ابکي او تباکا لمصیبته هو بنفسه ، روحي فداه ، جزائه. و هو ربّ الجنان و انّ اهل الجنّة فی یوم الجمعه یزور الرّبّ هو زیارته ، روحي فداه. لان نفسه نفس الرّبّ و مضجعه عرش الرّحمن و زائره نفس المزوّر ؛ اي بما تجلّي لها بها. و هو قول الله الحق : « و من قتلته فانا دیته.» نعم المقام لزائره و لباکیّة ، لو کشف الغطاء ؛ ما یقبل احد الّا زیارته و بکائه و الدّوام بالبقاء في بلده.

المقام الاوّل البیان الما ماء الوجود و وجه المعبود و نفسه المحمود و هو قطب المحیط الواسع علي جمیع الاقطار في لجّه بحر الادوار و طمطام یمّ الاکوار. و الساکنون فیه رجال من نفس الماء و وجوههم متلئلئة بتلئلوء الازلیة و نفوسهم متقدسة بتقدیس السّرمدیة ذکرهم ذکر الله الاکبر. و في ابحر جزائر غیر متناهیّة من نفس الماء الّتي ذابت و سطحت و استقرّت و صارت ارض غبراء. و علي جزائر قباب من نفس الماء کالدّرّة البیضاء الّتي رفعت و انجمدت في جوف الماء. و هو بحر لا ساحل له و لاغشّ و لاحرکة ‌و لاتغیّر و علیها سفن

\*\*\*ص46\*\*\*

من نفس الماء کالذهب الرّطبه الحمراء و سکانها من نفس الماء یسافرون من الله الي الله. و لا تقطع مسافتهم و لا وصول الّا الي منازلهم حین الوصول فاصلون و حین الوجدان فاقدون. حکم بعضه کحکم کلّه و حکم کله کحکم بعضه. ماء الطّهور و صرف الظّهور و صار في التّجلّي من التّجلّي بالکسر بنفس المتجلّي له بالفتح. و هی بحر الوحدة المذکور في الدعا عن قول مولانا الامام علي‌ : « رب ادخلنی في لجة بحر احدیتک.»

 المقام الثّاني المعاني ما ، ماء الحیوة و « من الماء جعلنا کل شيء حي » و هذا الماء مظهر اسم الله الحيّ. فلمّا اراد الله خلق هذا الماء فبارادته صار موجودا متعلّقا بلون الصفراء. ناطقا بانّ بارئنا هو الرّحمن و هو الطّمطام المتلاطم ؛ مبدء الکثرات في صقع عالم الاسماء و الصفات. ظاهره امامته علي من في بحبوحة القدس و البهاء و باطنه غیب منیع ممتنع عن الصّفات و الاسماء. و في هذ البحر سفن و جزائر و قباب و سکّان و رجال کلّ ذلک من نفس الماء و لیس لها بدایة و لانهایة و لا فناء و لا اضمحلال و السّاکنون فیه اهل الصّفا و السّنا ؛ یسبحون بارئهم في قطب منطقة‌ المجد و البهاء. و هم رجال قال الله تعالي في صدقهم : « رجال لاتلهیهم » اطوار الشّؤونات و الظّهور في \*\*\*ص47\*\*\*

صقع الکثرات عن الوحدة الحقیقة الّتي هي نفس الذّکر و هذ البحر بحر السکون و الوقار و برد الیقین و ثلج الفؤاد. فمن شرب منه قطرة یسکن في ذات الله و یصبر علي‌ الاذي في جنبه و یرضي بقضائه ، قائلا في کلّ الاحوال : لا حول و لا قوة‌ الا بالله ، له الخلق و الامر و الیه یرجعون.

 المقام الثّالث الابواب الما ماء‌ القدر ، فلمّا قدر الله وجوده بظهور اسم المحیي اخذ قطرة من بحر ماء الحیوة ، مظهر اسمه الحيّ ، و هو قوله الحقّ في کتاب الصّدق : « و انزلنا من المعصرات ماء ثجّاجا » متلاطما ، موّاجا ، متحرّکا لظهور الشؤونات ، یخرج منه حیات الاسماء‌ و نبات الصّفات ؛ حتي یظهر قول الله : « کل یوم هو في شأن.» و هو قلزم الخضراء لا بدء له و لا ختم فیه. اشجار من جواهر رطبة و علیها سفن جاریّة من زمرد و رطب اوسع من بین سماء القابلیّات و ارض المقبولات و الرّاکبون فیها محمّد و آله بالاصالة و شیعتهم بالتّبعیة. و هم رجال مطهّرون من دنس الزّمان و الزّمانیّات و المنزّهون عن الالتفات بالشّهوات و الکثرات. لایعصون الله ما امرهم و هم من خشیة آل الله مشفقون. قال رسول الله : « مثل اهل بیتی کسفینة نوح من رکبها نجي و من تخلّف عنها غرق » و المشبّه عین مشبّة به.

 \*\*\*ص48\*\*\*

المقام الرابع الامامة ، الماء بحر القضاء و جوهر الجاری من بحر الحیوة المقدّر لکلّ ذي روح ممات. و الارض لمحلّ جریان البداء لانّ ما في القضاء هو الامضاء و لیس لله بداء فیما مضي. و هو الطّمطام المتداخر المتین و المتلاطم العمیق ، المتوّج بتموّج الّصفات کالجبال الرّاسیات و یخرج منها خلیجان ؛ احدها بدء الاشیاء و الآخر ختمه و نفس الختم ماء البدء. و یجری منه انهار اربعة ، الماء غیر الآسن بحر الاقرار بالوحدانیة ، و اللبن الّذي لم یتغیّر طعمه و هو بحر الاقرار و الاعتراف بنبوّة محمّد و العسل المصفّي المخصوص لشیعیة محمّد و آله و هو بحر التّقصیر عن معرفة‌ اهل العصمة و الخمر الّذي لذة للشّاربین و هو بحر المحبّة و العزّه و الهیمنة و العظمة و السّطوة و القهاریة بغیر صداع و لا خمار و سکر و لا اغماء. یسبحون سکّانها : سبحان ذي القهر و الغلبه لا اله الا هو الواحد القهّار.

المقام الاولي البیان النّون في رتبة البیان نفس المکان و هو تمام الامکان و الامکان بعینها في عالم الامکان. الحروف في کلمة کن و الکاف رتبة المشیّة و النّون رتبة الارادة و المشیّة اب‌ الاشیاء و الارادة امّها. قال (ص) : « انا و عليّ ابوا هذه الامّة ». فبالکاف خلق الله مادّه الاشیاء و \*\*\*ص49\*\*\*

آیة تفریده و هیکل توحیده دالّ علي الله وحدته. و هو اعلي المشاعر في الامکان فیه یعرف الله وحده و هو المسمّي بالفؤاد. و بالنّون خلق الله صورت الاشیاء من مبدء المیل الي نفسه الي منتهي الکثرات بما لانهایة الي ما لانهایة. و اوّل التّعیّن هیکل النّبوّة و ثانیها هیکل الولایة و ثالثها هیکل الشّیعة. و هذه الهیاکل تمام الایمان جعل الله آیته في کل­شيء للاعتراف به. و هو تمام نور الله نور السّموات و الارض « مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح » الي آخر آلایة. و قال الله تعالي : « سنریهم آیاتنا في‌ الآفاق و في انفسهم حتّي یتبیّن لهم انّه الحقّ » قال السّجاد : و الله آیاتنا و هذه احدها و هي الولایة و ما نودي‌ فی الاسلام شیئا مثل ما نودي في الولایة.

 المقام الثّانی البیان المعاني النّون عرش الکاف و به استوي الرّحمن علي ما سواه. و هو الواحد المتحقّق في اربعة عشر هیکلا. قال رسول الله : « فوق کل حسنة حسنة ، حتّي احبّنا فاذا احبّنا لیس فوقه حسنة » و هو قوله الحقّ حین سئله الاعرابي عن الدّین ؛ قال (ص) : « هل الدّین غیر حبّنا» و کشف عن هذا الرّمز المعمّی قوله (ع) : « من احبّکم فقد احبّ الله » و هذا الحبّ علّة \*\*\*ص50\*\*\*

وجود الممکنات. و هو قول الله في حدیث القدسي : « کنت کنزا مخفیّا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف ». و المحبّة نفس المحبّ و المحبّ هو المحبوب. و لو کان الثّلاثه لا شکّ انّ اهل المحبّة لمشرکون ، قالت النّصاري ثالث ثلثه انما هو اله واحد. قال الصادق : « المحبّة حجاب بین الحبیب و المحبوب » و المحبّه المذکوره لیست ذات الله تعالي‌ لانّه ، عزّ و جلّ ، خفائه عین عرفانه و عرفانه عین خفائه. و هو المعروف و لا عارف في الوجود و الان کما کان. سبحانه لایعلم کیف هو الّا هو و هو العليّ الکبیر.

 المقام الثّالث النّون في مقام الابواب امر الله و علمه و کتابه المحفوظ و عدله. و هو انّه لمّا امر الله کلمة‌ الاکبر بالادبار لظهور الانوار و کثرة الاطوار تنزّل الي رکن الاسماء ؛ فتدوّر بدوران الاسماء في عالم الادوار و في عالم الانوار بدوران الاسرار ، بتحرّک اللّیل لطلوع النّهار. الي قطب الصفات فتکوّر بتکرار الصّفات في عالم الاکوار ؛ حتي نزل من مبدء الدّرّة الي منتهي الذّرّه بما لا نهایة في بدئه کما لانهایة في ختمه. و هو قول الله الحقّ و کل­شيئ قائم بامرک و الامر تمام العدل و بعدله قامت السّموات و الارض. و مظهر تلک

\*\*\*ص51\*\*\*

 الامر اهل العصمة و محل تلک العدل محمّد و آله. قال الله تعالي : ان الله یامر بالعدل و الاحسان. و قال الحجّة ، روحي فداه ، في زیارة‌ آل یس : « القضاء المثبت ما استأثرت به مشیتّکم و المحو ما لا استأثرت به سنّتکم » و هو قول جدّه العليّ الصادق النّقي الهادي ، روحي فداه ، فی زیارة الجامعه الکبیرة المشهوره :کالشمس الطّالعه المظهرین لامر الله و نهیه.

المقام الرّابع النّون في مقام الامامه یحکي عن البدایة بالدّلالة و عن النّهایة بما لانهایة. قال الله ، عزّ و جلّ : « ن و القلم و ما یسطرون » و ها انا ذا اذکر رشحة منه النّون في رتبة البیان. جوهره بسیطة حیّة بالذّات و هي ذات الله العلیا و في رتبة المعاني ذات رسول الله و في رتبة الابواب ذات فاطمة. و في مقام الامامة حروف لا اله الا الله اثني‌ عشر فی الرقوم المسطرات. و في مقام الارکان رشحات کلیّة النّازلة من قطرة‌ لطیفه من عرق جسم فاطمه. و في مقام النّقبا انوار متلئلئة من اجساد الانبیاء. و في مقام النّجباء‌ اظلة الهیّة متلئلئة بتربة النّقباء. و في مقام الملک اظلّة انسیّة. و في رتبة الجنّ اظلّه ملکیة. و في رتبة الحیوان اظلّة جنّیه. و لذا ان النّملة تزعم انّ لله زبانییتن و في رتبه النّبات اظلّه حیوانیّه و فی مقام الجماد اظلّة نباتیّه.

\*\*\*ص52\*\*\*

المقام الاولی البیان الیاء حروف العشرة و هو في مقام البیان آیة التّوحید و علامة‌ التّجرید و صرف الهویّة و عماء الاحدیّة. بحر الوجود و حرف الظّهور الاوّل الرّفیع و الآخر المنیع الباطن القریب و الظاهر البعید. بحر معلوم و سرّ مجهول المخصوص لمحمّد و آله (ص) بالحقیقة الاولیة. و ما سواهم معدومون لا نصیب لشيء من الاشیاء فیه و کیف لایکون کذلک. و الانبیاء مقام تجریدهم و بقائهم في توحید الله ظلّ فاني من جسم محمّد (ص) و هو بلغوا الي ما بلغوا و لم تدرکوا ما فعلوا جسم محمد. و هي في‌ الاجساد ممتنع محال ، کیف یصل شعاع الشّمس بقرصه و کذلک في السلسلة الطّولیّة من ثمانیة عوالم بل في السّلسلة العرضیّة. هذا السّرّ مستور و لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لکفره و في روایة رحم الله من قتله یجری هذه القاعدة من عالم العليٰ الي مبدئه السفليٰ. الطرق الي الله بعدد انفاس الخلایق.

 المقام الثّاني الیاء في رتبة المعاني آخر حرف من حروف اسم عليّ (ع) ، روحي فداه ، و هو سر الله الّذي لایوصف و کلمة الّتي لاتعرف و هو اسم الاعظم الّذي یسبّح الله بظلّه جمیع خلقه. و هو صاحب الازلیّة الکبريٰ و الابدیّة العظميٰ. قال ، روحی فداه : « انا صاحب الازلیّة الاولیّة » و ان امرنا هو الحقّ و حقّ الحقّ

\*\*\*ص53\*\*\*

و هو الظّاهر و باطن الظّاهر و باطن الباطن و هو السّرّ و سرّ السّرّ و سرّ المستسرّ و سرّ المقنّع بالسّرّ و سرّ لایفیده الّا سرّ و سرّ مجلّل بالسّرّ و هو مظهر خشیة الله و جلاله و هو قول الامام : « لا علم الا خشیتک و لا حکم الا الایمان بک ، لیس لمن لم یخش عن جنابه علم ». و هو مقام الرّحمن و لمن خاف مقام ربّه جنّتان و لیس لمن لم یؤمن بعزّ قدسه حکم لانّه ظاهر الله لا هو هو و لا هو غیره. کلّ ذلک عن دوام الملک في الملک السّبیل الي ذات الله مسدود و الطلب مردود ، دلیله آیاته و وجوده اثباته.

 المقام الثالث الیاء في رتبة الابواب في اسم الرّحیم مقام من مقامات الرّحمانیّة. و هو الّذي اجاب الامام ، روحي فداه ، و انا اذا اذکر الحدیث ، سئل رأس الجالوت عن الرضاء ، بان قال : یا مولاي ما الکفر و الایمان و ما الکفران و ما الشّیطانان اللّذان کلاهما المرجوّان؟ و قد نطق به الرّحمن حیث قال في سورة الرّحمن : « الرّحمن علّم القرآن خلق الانسان علمّه البیان » فلمّا سمع الرّضاء ، لم یجر جوابا و نکت باصبعه الارض و اطرق ملیّا. فلمِا رأی السائل سکوته شجعته نفسه بسؤال آخر فقال یا رئیس المسلمین ما الواحد المتکثّر و المتکثّر المتوحّد و م الموجد و الموجد

\*\*\*ص54\*\*\*

والجاري المنجد و الناقص الزاید فرفع ، روحي فداه ، رأسه فقال : ايّ شيء تقول و ممن تقول و لمن تقول بیّنا انت انت صرنا نحن نحن ، هذا جواب موجز بسؤالاتک. و امّا الجواب المفصّل فاعلم ان کنت الدّاري و الحمد لله الباری ان الکفر کفران کفر بالله و کفر بالشّیطان و هما سیّئتان المقبولان المردودان ؛ احدهما الجنّة و الآخر النّار و هما للّذان المختلفان المقبولان و قد نطق به الرّحمن حیث قال : « مرج البحرین یلتقیان بینهما برزج لا یبغیان فباي‌ الاء ربکما تکذبان » و یعلم قولنا من کان من سنخ الانسان و یظهر لک ممّا قلنا باقی سؤالاتک و الحمد لله الرحمن و صلّي الله علي محمّد و آله المبعوث علي الانس و الجان و لعنة الله علي الشّیطان. فلمّا سمع کلامه بهت و تحیّرت و شهق شهقه فقال اشهد ان الا اله الّا الله و اشهد ان محمّد رسول الله و انّک وصي رسول الله حقّا و الرحیم رحمة مکتوبه علی من سبقت له العنایة. و هو حقیقة سلمان ، روحی فداه ، و نعم الحدیث ما قال الامام الحسن العسکری فی تفسیره ان الله خلق مائة رحمة و جعل منها رحمة واحدة فی الخلق کلّهم فیها تراحم النّاس فی الدّنیا من فی کلّ الاصقاع. فاذا کان

\*\*\*ص55\*\*\*

یوم القیمٰه اضاف هذه الرحمه الواحدة الی تسع و تسعین رحمة. فیرحم بها امّة محمّد و تلک الرّحمة تمام الامّة فی الدّنیا لمّا کانوا فی الرّحمة ضیقوا انفسهم عن القبول و في الآخره لمّا خلّصوا من الاعراض قویت بنیتهم للتّحمّل. و انّ الله حرّم الجنّة علي الامم حتّي یدخل امّة محمّد قبلهم و المؤمن اکرم علي الله ممّا تظنّون و انا اذکر الحدیث بعضا بالنقل و المعني و لا یطلع بسرّ مراتبها الّا اهل التقوي.

 المقام الرابع الیاء في الرحیم مقام الشّیعه و هم في هذا الاسم محلّ صبغتهم. قال الله صبغة الله : « و من احسن من الله صبغة » و جعلهم في بئر التّعفین في‌هذا الصّبغ. فلمّا نضجت بنیتهم و بلغت بلوغهم صلّوهم بالصّلوة و الزکوة و الصّوم و الجهاد و الحجّ و سایر الاعمال المحموده ، حتي خلطت اجزاؤهم و صارت شیئا واحدا. و هو قول عليّ ، روحي فداه : « حتّي تکون اعمالي و اورادي کلّها وردا واحدا.» ؛ ثم جعلهم في قعر التّقطیر للاخذ عن اجزاء الاکسیر. و هو موت الکلّی فلبعض النّاس في الدّنیا و لبعضهم في الرّجعة و لبعضهم في البرزخ و لبعضهم فی القیمٰه و لبعضهم في النّار ، لتحریق اجزاء العرضیّه و لاخذ اجزاء الاکسیر. فلمّا اخذ اجزاء الاکسیر هاج ریح

\*\*\*ص56\*\*\*

محبّة الله في افئدتهم و هو لقاء بارئهم و هو قول الصادق : اذا هاج ریح المحبة في الفؤاد استأنس في ظلال المحبوب و اثر المحبوب علي ما سواه قال علي :

دوائک فیک و لاتبصر و دائک منک و ماتشعر

و انت الکتاب المبین الذي باحرفه یظهر المضمر .

ا تزعم انّک جرم صغیر و فیک انطوي العالم الاکبر

و هی نقطة العلم .العلم نقطة کثّرها الجاهلون

و هو الدّرایة حدیث تدریه خیر من الف حدیث ترویه. و هو قرطاس الحکیم کلّ علم لیس في القرطاس ضاع و هو تمام العمل العلم بلا عمل کالقوس بلا وتر. و ان الاشارات تحجب الاستار من کشف الکثرات دخل بیت الجلال فقد عرف مواقع الامر و بلغ مواضع السّرّ و هو الغنیّ عمّا سوي الله و فسبحان الله عمّا یصفون.

\*\*\*ص57\*\*\*

**صحیفه جعفریه یا شرح دعای ایام غیبت یا تفسیر های هذا**

**الباب الأول**

**فی خطبة الأنوار**

بسم الله الرحمن الرحیم

ألحمد لله الذی شهد بذاته لذاته أن لا اله الا هو الذی قد علا بعلو نفسه علی کل شیء و استتر عن علو ظهوره عن کل شیء الذی کان لم یزل کان بلا ذکر شیء و الآن بمثل ما کان لم یک معه ذکر شیء اله فرد قیوم الذی قد جعل العلم وصف عباده و القدرة شأن أولیائه و هو الأول بلا علم شیء و الآخر بلا ذکر شیء و الظاهر بلا خلق شیء و الباطن بلا حکم شیء إن قلت إنه هو هو تکذبنی الإبداع و أهلها بأنه لایعرف بغیره و لایوصف بخلقه و إن قلت أنت أنت تمجّدنی الإختراع و ما یقابلها بأنه لاینعت بالمعروفية و لایشار إلیه بالغیبوبیة فسبحانه تعالی قد دل دائمیته بذاتیته و یثبت أزلیته بإنیته و ستر عن نفسه لخلقه بنفسه و حجب بکینونیته لعباده من قال هو هو قد دل الهاء بالإنشاء و الواو بالإمضاء

\*\*\*ص58\*\*\*

لها و هی مدلة بالقطع الکبری و المنع العظمی و إن قال هو هو و لا أعلم شأنه قد أشرک بربه بعد العلم بانقطاعه عنه فأی شرک أعظم من کلمة هو و أی ذنب تعدل حکم الوجود بعد المفقود فسبحانه سبحانه ما أصفه و لا أشکره و ما أعرفه و أحمده و إن کان قولی بعد النفی یثبت شأن النعت ولکن لا و عزة من لا سبیل له بشیء ما قصدت فی النفی إلا النفی و لا فی الذکر إلا العجز فسبحانه سبحانه ما أعظم جرئتی فی تلقاء جماله و ما أعظم عصیانی فی مقابلة جلاله فبزعمی بالقطع أقدّسه عن وصف ما سواه و هذا وصف منی لجلاله و بعلمی بالمنع أنزّهه عن نعت ما سواه و هذا نعت منی بجماله فسبحان الله من هذا السبیل إن قلت طوبی لی أشرکت و إن قلت الویل لی أکفرت فلم أدر بأی ذکر أعترف بعجزی و بأی لسان أقر بذنبی فسبحان الله الآمر الأحد إن أغرق نفسی فی بحر الثناء و لو کان عنده شرک لأحب إلی فؤادی من أن أسکت و أغرق فی بحر البعد لا و عزته و إن حرقت فؤادی من سطوة شرکی لعزته ولکن آخذ حظی من ثناء کبریائه لکنت راضیا بحرقة فؤادی من جرئتی علیه لا و عظمته

\*\*\*ص59\*\*\*

لاعلم لاسبیل لی إلیه لا بالعجز و لا بالثناء و لا بالمنع و لا بالبهاء و لا بالقطع و لا بالسناء و لا بحرف الهاء لا بالفرار عن الواو فسبحانه سبحانه ما أبدعنی أعجوبة و ما ألهمنی ممنوعة مرة یجذبنی إلی أفق العماء مرة تهلکنی بنار الاعماء فلم أدر أی شیء طلبت منی ءأنت أراد دمی أم أنی أردتک إن أقرب نفسی إلیک فتبعدنی و إن فررت من سطوتک فتزجرنی فلم أدر بأی صراط أنت تقیم فأدعوک و لم أدر بأی لسان أجترح علیک و أشکو إلیک لا وعزتک لا أفر من قربک و إن أنت تبعدنی لا و حضرتک لا أخاف من قهرک و إن أنت تحرقنی لا و قدرتک لا رجاء لی إلی غیرک و إن تجعلنی محتاجا إلیه فسبحان الله من أمره فما رأیت أصبر منه فی نفسی و لا أعلی منه سلطان فی فؤادی فإن أفر بمثل حالة الصبیان یجعل سکرا فی فمی ثم یسکّننی من بکائی ثم یجعل عقد سری رحمته فی فمی لیرقدنی لا وعزتک ما أنا محجوب من فعلک و لا أشغل بتلک الشئون من نفسک فلم أدر أی شیء أردت منی فهل ترید أن تقبض روحی أو أن تستر سری فأنا کنت فی بیتی وحدة و لم یطلع أحد \*\*\*ص60\*\*\*

بشأنی أنت قد أخرجت بعض العباد من مساکنهم و أنت قد أنزلتهم علی و ألهمتنی بعد ذلک حکم دعوتک و أکرمتنی بجبک فلما بلّغت علمک أخذت من قلوب المطلعین بأمرک عهدک و تسلیمک بحیث لاینکرنی من هذه الجماعة النازلة بی أحد ثم أرفعتهم إلی مساکنهم و ما عاملت بی بعد ذلک قد شرفتنی بالخروج إلی بیتک الحرام و بلغت حکم بأیدی ملائکتک فی الأرض کلّ شطر حتی قد بلغ أمری إلی المشرق و المغرب و ما بینهما فلمّا نضجت طینة العباد و علمت کل نفس حکم الفؤاد أرجعتنی من بیتک الحرام و فی مقارنة ذلک الحال قد أردت الفتنة للبلاد و من علیها حتی قد نزل بی و بالمصطفین ادبار المعرضین و أوردتنی علی منتهی الذل بمحضر الظالمین و ألهمنی کلمة النفی بعد الاثبات لیامن نفسی من موارد الهلکات ألیس کل ذلک من فعلک یا ذالجلال و الإکرام و إنک یا الهی أرفعتنی فی بدء الأمر و بأی شیء وضعتنی ثم بعد ذلک قد نزلت کلمة الإنکار فی قلوب الشیاطین حتی أخذوا ما کتبوا و إنی ما قصدت فیما کتبت الا بابية المنصوص و إنها کلمة

\*\*\*ص61\*\*\*

مطلقة تقید بالخصوص فبعزتک ما مکروا فی حکمی بل کنت أسرع مکرا فی حقهم و إن تثبتهم بمثل الأولین مما عادونی ولکن کل ما نزل بی من المصایب لم أر الا من عندک لأنک تقدر علی تبدیلها و تصریفها علی أحسن ما یکون فی الامضاء و لو أنی صبرت بالذل لکنت أصبر منی بعد العلم و القدرة و لکن أنت تعلم یا الهی بأنی ما أحب مواقع الخلاف و إنی لأعلم صبرک فی حق المقربین ولکنی لا أقدر بسنتک فی حقهم و إنی لا أستحیی منک أن تقدر بالإظهار من دون الخلاف فابدء بها و إلا فاختم و لو أن کلامی یشبه بآیات المجترحین و لکنک تعلم سری بأن من سکر عطایاک و خمر امتنانک أناجیک بتلک الدلالات و هی إن لم تعدل الثناء ولکن لم تخرج من حکم البداء فسبحانک أحمدک بالبأساء والضراء حمدا شعشعانیا متلامعا متقدسا بتقدیس أزلیتک و وحدانیتک و أستعین بک فیما أردت فی ذلک الکتاب بحولک و قوتک إنک المنان الحمید.

 و أشهدک قبل إظهار ما فی الکیان بما تحب و ترضی إنک خبیر شهید و کفی بک علی شهیدا أشهد أن لا إله إلا الله

\*\*\*ص62\*\*\*

وحده لا شریک له و أن محمدا عبدک المنفرد عن الشبه و رسولک المتعالی عن المثل قد بلغ ما تجلیت له من معرفتک و نصح فی أمته ما ألهمت له فی سبیل محبتک فاجزه اللّهم من عندک کما هو أهله و أشهد لأوصیاء محمد حبیبک ما أردت فی حقهم و مددت علیهم بفضل نفسک فی کلّ شأن و عددت علیهم حروف توحیدک إنک أنت العزیز الحکیم و أشهد لشیعتهم ما قد أحاط علمک فی الإبداع و سرک فی الإختراع و لکل حق بالصواب و لکل باطل بالإنکار و کفی بک شاهدا و خبیرا

 فیا أیها الناظر إلی ذلک الکتاب فإیاک ایاک إذا نادی الطیور بالألحان و النفوس بالأعیان و العقول بالأکوان و الأفئدة بالتبیان أن تنظر إلی ماهیتک و علیک علیک أن تنظر إلی الفؤاد و حکمه فإنا لله و إنا إلی ربنا لمنقلبون و لمثل ذلک فلیعمل العاملون.

**الباب الثانی**

**فی وصیة الالهیة**

فیا أیها الشاهد إلی تلک الورقاء اقبل وصیتی ثم امش علی الصراط و لا تخف فإن الله یحرسک من الشک و الوسوسة التی هی رمی الشیطان و اتکل علی الله و قل حسبی الله و لا حول و لا قوة إلا بالله و علیه فلیتوکل المؤمنون.

\*\*\*ص63\*\*\*

فیا أیها الانسان إذا ورد علیک أمر فی الدین دق بصرک و صف نظرک أن لاتلبس الباطل علیک بالحق فإن الأمر أمران حق و باطل فإن اتبعت الحق فإنک عبدت الله و إن اتبعت الباطل فإنک عبدت الشیطان و إن الحق لو خلص و انکشف لم یرده أحد و إن الباطل لو خلص و لم یمزجه حق لن یتبع احد و إن الله هو الحق و الذین یدعون من دونه أولیائهم الطاغوت و إن آثار الحق بمثل وجود الله ظاهر و لا شک فیه و لو لم یکن أمر من الله لم یک ظاهرا بمثل نور الله الذی أضاء کل شیء اتق الله أن لا تتبع هواک فإن أمر الله لا خفاء له و دین الله لا ستر علیه و إن کلمة الحق أظهر من الشمس فی وسط الزوال أنظر الی الذی یدعوک إلی الله إن کان فی یدیه حجة من مولاه بحیث لا یقدر أن يأتی بمثله أحد فذلک حق لاشک فیه اتبعه و لاتقل لم و بم فإنک تقبل أن تقر له حجة لو تسمع کلمة الحق تکذبه بوهم الشیطان هذا ربما أن تکون من علوم السجین لأنک لم تری الواقع لتسمع کلمات الحق بمثل الباطل و قبل أن تسکن فؤادک بحجیه حجته لامفر لک إلا بأن تکذبه بأن ما أجابک من صور السجین و إن تقر بحجته لا مفر

\*\*\*ص64\*\*\*

لک إلا أن تتبعه و لو کان یقول باللیل نهار و بالسم سکر و بالکذب صدق و بالعلم جهل و من هذا السبیل الدقیق قد خرجوا کل الطاغین من ولایة الحق ألا (هنالک الولایة لله الحق) و لو أن أهل الخوارج قد صدقوا بولاية علی و حجیة ما فی یدیه لم یخرجوا یوم المصحف بقول الحق: "أنا کلام الله الناطق" و کذلک حکم ما کذبوا من فئة الشیخیة الذین هاجروا إلی لو صدقوا حجیة الحجة فی یدی لم یکذبوا أبدا و إن الآن لا مفر لهم بأن یقروا لأنفسهم عبادة الشيطان لأن إن کان تصدیقهم و خروجهم حقا عبدوا لله و بعد ذلک لما کفروا عبدوا الشیطان و إن کانوا یقولون لانمیز أولا بین الداعی بأنه من الله أو من الشیطان فان لم يمیز أولا بین دعوة الرحمن و دعوة الشيطان کیف یميز آخر أو من لم یوقن بأن الداعی هو الحقّ من عندالله کیف یخرج من بیته و کتب إلیّ کتاب التصدیق لأن الفحص من الشک و الشک لیس من الحق ففی کل الدلائل لامفر للمکذبین إلا أن یقروا بعبادة الشیطان فی تصدیقهم أو فی تکذیبهم و من یعبد الشیطان لا خیر له و لیس له عند نفسه دلیل یطمئن به و له خزی فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة عذاب عظیم.

\*\*\*ص65\*\*\*

فیا أیها الناظر اتق الله أن لا تبطل الحجة فإن بعدها لادلیل لک فی التصدیق و کل العلماء یدعون الحق و الکل یدعون علم القرآن و السنة و لیس لک دلیل بعد حجد الحجة للتصدیق أبدا لأن الإختلاف فی هذه الفئة و کل المذاهب باقیة و لا یثبت الحق عند أحد إلا من کان فی یدیه حجة حق التی عجز الکل عن مثلها و إلا بالمسائل و الدلائل من القرآن و الأحادیث لا یثبت حق الواضح و کفی بما ألقیت لک فی ذلک الوصية و لمن اتبع و اهتدی إلی الله سبیلا و لقد طالعت سنابرق جعفر العلوي و شاهدت بواطن آیاتها و إنه ما عرف إلا نفسه و ما وصف إلا شئون عبودیتة و کل ما قال فی حق آل الله سلام الله علیهم فی تفسیر الدعا المشرقة عن الناحیة المقدسة لم یک فیهم و لا یلیق عند الله بشأنهم لأنه ما قرء إلا حروف عبودیته و ما وصف آل الله إلا بما تجلی آخرهم فی کنه ربوبیته و لا یعرف آل الله أحد و لا یقدر بوصفهم عبد إذ ما سواهم من فاضل ذکرهم لیذکرون و یوجدون و أنه سلام الله علیه بعد ما بلغ إلا إلی معرفة نفسه قد رق الأرقاء من الأحباب و خرق الأحجاب من أولی الأباب و استعلی علی أهل الکتاب بفصل الخطاب فجزاه الله کما هو أهله و شاء لأهل

\*\*\*ص66\*\*\*

 المآب ولکن أطالب منه عما اطلع من آیات أحمد الإحسائی قدّس الله تربته کلمة العفو و الرحمة لعل الله یغفر لی و لهما برحمته إنه لا إله إلا هو ذو فضل عظیم و تعالی الله عما یصفون و الحمد لله رب العالمین.

**الباب الثالث**

**فی مقدمة عز ربانیة**

و لقد أردت فی هذه المقدمة ذکر أصول المعارف و هی تدور بالله و برضائه و بسخطه و السبیل إلی الله بالعلم بأزلیته مسدود و إنه کما هو لا یعرفه إلا هو و لذا قد ورد فی الحدیث: "إن کل ذنب یرتکبه المؤمن لعل الله یغفر له إلا بالسؤال فلا یغفر له" لأن الله تعالی قد أشرک المؤمن مع نفسه فی قوله: (و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین) و هذا السؤال هی السؤال عن معرفة کنهه لأن السؤال فی الحقیقة لا یقع إلا علی الخلق و بکلها ممنوع و مقطوع و ما أجد ذنبا مثل السؤال لأهل البیان و لیس مراد الله سؤال الدلالات و لا النفحات و لا العلامات لأنها لم یتوجه إلیها أهل الجلال و لا السؤال من النعماء المحدودة و اللانهایات لأنها شأن أهل البعد و لایلتفت إلیه أهل القرب فکیف تجری علی الله سبحانه و تعالی عما یصفون.

فیا أیها الناظر اتق الله من السؤال فی المسائل عن الخلق فإن علیا [ع] قال: "من ارتکب

\*\*\*ص67\*\*\*

ذنبا فکأنما ارتکب کل الذنوب" فنعم ما قال الشاعر

"و ما عین سوی عین فنور عینه ظلمه

و من یغفل عن هذا یجد فی نفسه غمه"

و من عرف الإشاره بلغ مواقع الهدایة و من سکت عن السؤال فی الدلالة وصل بواطن الحکایة فاتبع ما ألقیت إلیک فإن ذلک من إکسیر الأحمر و یبلغ العبد إلی غنی الأکبر و لا تحرم نصیبک من الدنیا أحسن کما أحسن الله إلیک و لاتحزن من حکم الحدیث: "فإن التائب من ذنبه کمن لا ذنب له" و إن الله لغنی عن العالمین.

فإذا أیقنت بإن الطریق مردود إلی معرفة الذات صل حبلک برضاه واجتهد فی معرفة رضاه و سخطه و باشره أوامره و أعرض من نواهیه و اعلم بأن نقطة الرضا حبک نفسک من حیث هو هو الذی آیة ربک فیک و ما علیها تدور کل الأسماء و الصفات و الفرائض و السنن و إذا بلغت إلی ذلک المقام تجد کل الوصف لنفسک و تعرف سر الحدیث: "إن المؤمن لا یوصف" و من رشحات هذا البحر قد ترشح بإذن الله ذکر الحقیقة فی الکتاب کأنی بالمنافقین یقولون کما قال علی [علیه السلام] فی آخر خطبة الطتنجیة: "نص علّی علی نفسه بالربانیة فاشهدوا شهادة أسئلکم بها عند الحاجة إلیها إن علیا نور مخلوق

\*\*\*ص68\*\*\*

و عبد مرزوق و من قال غیر هذا فعلیه لعنة الله و لعنة اللاعنین" و ما أنا إلا عبده قد شرفنی الله باسمه و ما أنا من المشرکین و إذا وصل أحد بذلک المقام یعلم کل شیء و یغنی عن السؤال إلا عن الله لأجل البیان و قد أخذ نصیبه من الکتاب و کان من العارفین.

فإذا عرفت حکم هذه النقطة تعرف حکم ضدها و البرأته منها و ما یترتب علیها کأنی علی الأعراف أری النقطتین و حکمها و لو أظهر شأنا منها لیضلوا الناس و لیقولوا فی حقی ما لا یعلمون و من عدم معرفة هذه النقطة قد ضلوا بعض من حکماء الفلاسفة حیث قد زعموا بأن الله تعالی هو علة الأشیاء و هو علة العلل و اعتقدوا بالمعلومات الکامنة فی الذات لإثبات علمه تعالی فأعوذ بالله من شرکهم أنا بریء من عملهم فأسئل الله ربی و ربهم أن یغفرلهم ما یحصی کتابه إنه غنی حمید.

 فیالیت أن الصدرائیون ما بلغوا إلی مقام الإستدلال فی المعرفة فضلوا و أضلوا الناس و اتبعوهم العلماء من حیث لایعلمون فأسئل الله أن یغفر لهم بفضله إنه لا إله إلا هو ذوفضل قدیم و الحمدلله رب العالمین.

**الباب الرابع**

**فی ذکر دعاء المرویة فی أیام الغیبة**

فأنا ذا أرید شرح الدعا التی قد أمر الصادق

\*\*\*ص69\*\*\*

بقرائتها فی أیام الغیبة و هی بأصلها بما نقل محمد بن یعقوب الکلینی رحمة الله فی الکافی هذه : "علی بن إبراهیم عن الحسن بن موسی الخشاب عن عبد الله ابن موسی عن عبدالله بن بکیر عن زرارة قال: سمعت أبا عبدالله یقول : إن للغلام غیبة قبل أن یقوم. قال: قلت: و لم قال یخاف و أوی بیده إلی بطنه. ثم قال: یا زرارة: و هو المنتظر و هو الذی یشک فی ولادته منهم من یقول: مات أبوه بلاخلف و منهم من یقول: حمل. و منهم من یقول : إنه ولد قبل موت أبیه بسنتین و هو المنتظر عزوجل یحب أن یمتحن الشیعة فعند ذلک یرتاب المبطلون یا زرارة إذا أدرکت بذلک الزمان فادع بهذا الدعاء: اللهم عرفنی نفسک فأنک إن لم تعرفنی نفسک لم أعرف نبیک اللهم عرفنی رسولک فإنک إن لم تعرفنی رسولک لم أعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فإنک إن لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی. ثم قال: یا زرارة: لابد من قتل غلام بالمدینة قلت: جعلت فداک: ألیس یقتله جیش السفیانی قال: لا ولکن یقتله جیش آل بنی فلان یجییء حتی یدخل المدینة فیأخذ الغلام فیقتله فإذا قتله بغیا و عدوانا و ظلما لا یمهلون فعند ذلک توقع الفرج إنشاء الله" فرحم الله عبدا

\*\*\*ص70\*\*\*

 أطاع إمامه و عرف مقامه و لا یهلک نفسه بالإدبار عن معرفة فإن الدین کله معرفة العبد نفسه و ما جعل الله فیه من آیاته و من احتجب بشیء من آثارها فحین الإحتجاب هو فی النار و إن الآیة هذه تحکم علیه: [و إن جهنم لمحیطة بالکافرین]

فیا أیها الناظر إلی آثار الجلال فأیقن أولا أن الله سبحانه لم یخلق شیئا إلا و قد تم علیه کل ما یقدر به من قدرته و اولی الأمر کذلک ماکان الله صنع الله تاما و لایلیق أن ینسبه إلی نفسه فإذا عرفت هذا الأمر و شاهدت سره بحقیقتک تعرف بأن الشیء لم یک محتاجا بشیء فی بدء وجوده لیدعو الله ربه لأجله بل خلقه الله کما ما یلیق بجلاله فإذا أعرض عن مقامه بقسم کذب إنیته یحتاج بکل شیء فی هذا المقام فرض الله علیه لخلاصه حکم الدعا و نزل فی کتابه: (إن الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین) و حرم علیه فی ذلک الشأن السؤال عن غیره لأنه لا یسد فاقته و لزم علیه التسلسل و لا تنقطع حاجته و نزل حکمه فی کتابه و یدعون الله من دون الله ما لاینفعهم و لایضرهم فإیاک ایاک یا أیها السائل لاتسئل إلا من ربک و اقرء هذ الحدیث فی کل شأن علی نفسک: "إن کل ذنب یرتکبه المؤمن لعل الله

\*\*\*ص71\*\*\*

یغفر له إلا السؤال عن الخلق فلایغفر له أبدا" لأن الله تعالی قد أشرک المؤمن مع نفسه فی قوله : (و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین) فکیف لا و ان المؤمن أعز من أن یوصف و أجل من أن یسئل و لا یلیق بشأنه الذل و الإبتهال بل هو العزیز بعزة الله لم یزل و لایزال فأی ذنب له أعظم منه و أی خطأ له أکبر من ذلک فمن نظر إلی سر المآل فیضمحل وجوده عند السؤال لأن الله هو الحی العالم القادر لم یزل کان مقتدرا علی عرش العطاء و یری عباده ما یفعلون بین یدیه فسبحان الله العلی العظیم من عظمة أمر السؤال إن العباد مع فقرهم و عجزهم لو یسئل مملوک أحد

أحدا من دون مولاه اذا اطلع لیعفو علی نفسه و کان عارا له فی مقابلة أبناء جنسه فکیف لم یعز علی الله سبحانه مع قدرته و غنائه و عظمته و عطائه الله أکبر الله أکبر فأعوذ بالله من سخطه و سبحان الله عما یشرکون و لو اطلع أحد بسر ما أشاهد فی ذلک المقام لیصعقن من عظمته و یقول: (لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله و تلک الأمثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون) فإذا عرفت حرمه السؤل فی تلقاء الجلال فاعلم أن للداعی

\*\*\*ص72\*\*\*

 فرض أولا معرفة ربه ثم صفاته ثم أسماء نفسه ثم مطلبه ثم ما به و علیه فإذا عرفت هذه المقامات إنک مخلص فی الدعا و علی الله حتم إجابتک إذ إنه لا یخلف المیعاد و إذا أردت أن أذکر هذه الشئون بحقیقتها بما تجلی الله لی فی أماکنها لنفد بحر الإمکان و الأکوان قبل أن یظهر حرف منها و إن الله سبحانه لایکلفنی إلا دون وسعی مع ما أنا ذا فی أبحر الحزن و عشر المحرم فأرشح فی ذلک الباب بما شاء أن یطفح منی لیکون باقیة کافیة منی إلی یوم المعاد و یذکرنی کل من ورد أرض الفؤاد فأستعین بالله من قلم الایجاد و کان الله ربی لا یخلف المیعاد.

**الباب الخامس**

**فی مشرق صبح الأزل**

قال الله تعالی: (فلما أتاها نودی من شاطیء الواد الأیمن فی البقعة المبارکة من الشجرة أن یا موسی إنی أنا الله رب العالمین) ثم أدب الله لمن أراده: (قل هو الله أحد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد)

فأنا ذا مؤمن بما نزل فی کتابه و أقول أشهد أن لا إله إلا الله و إلیه المصیر.و اعرف یا أیها الشاهد أن الذات لایعرفه غیره و لایرفع غیره ولایرفع إلیه إسم ولا إشارة و إنه ذات صرف وحق بحت و ما سواه خلق لا بینهما ربط

\*\*\*ص73\*\*\*

و لا دونهما شیء و هو الظاهر بنفسه و لایعرف بالظهور و هو الباطن بذاته و لایعرف بالبطون و هو الأزل الأول لایوصف بالأولیة و هو القدیم الآخر لاینعت بالآخریة و هو الذات و عین الکافور و هو الذات و نفس الظهور لم یزل کان بلا علم ماکان و مایکون و لم یزل هو کائن بلا حکم وجود و لا بطون فمن أراد معرفته لایوصل بوصله لأنه لایوحده غیره و لا یفقده ذاته و من قال فی نفسی تجلی عز من نفسه فقد کذب علی نفسه لأنه لایقابل بخلقه و لا یقارن بعباده و هو کنز مخفی لم یزل کان خفائه عین ظهوره و ظهوره عین خفائه فمن وحده فقد جهله لأنه لا یوحّده غیره و من قال هو هو فقد اتخذ من ملکه شریکا و من قال أین هو؟ فقد اتخذ من نفسه قریبا سبحانه لم یزل کان و لم یک معه شیء و الآن کان الله بمثل ما کان لم یذکره شیء ولایعرفه شیء من وصفه بعلم فقد اقترنه بوصف و من اقترنه بوصف فقد أخرج من سلطان وحدته و من قال هو هو أو حرف لایرجع تشبیهه إلی نفسه و ینزل إدباره الی ذاته فسبحانهکل یلزمها حکم النفی و کل بطون یقترنها ذکر الظهور و کل إثبات اقترنها حکم العیوب لا و عزة

\*\*\*ص74\*\*\*

 ذاته وصف کل خلق إفک و نعت کل موجود کذب و کل ما وصفه الواصفون أو تعرفه أفئدة الموحدون آیات خلقه و مقامات ملکه التی قد أبدعتها الإبداع بلا إبداع مثلها و هی لاتخبر إلا عن نفسه و لایدل إلا عن سبحانه سبحانه رجعت الصّفات و الأسماء إلی مقام خلقه و دلت هویة البحتة فی کل شیء إلی مقام عباده کلت الکاف عن الثناء و النون عن البهاء و لایمکن فی الإمکان إلا معرفة الخلق و کل حق یرجع إلی مقام الخلق فسبحانه کیف أبدع الخلق بعجائب آثار ربوبیّته حیث لایدل إلا علی حقیقته و لایوصف إلا علی ذاتیته فمن وحده فقده و من فقده وجده و کل فقدان تجلیها فقدان و لانفاد لأمر الله و من أجل ذا ینعرن أهل المحبة و یصعقن أهل الولایة فسبحانک سبحانک متی وجدتک کلما أردتک تمنعنی بطلعة فقدان و فاران وجدان ثم بحول فقدان و جلال وجدان إنا لله و إنا إلیه راجعون قال حین سئل عن شیء من التوحید: "إن أول الدیانة معرفته و کمال معرفته توحیده و کمال توحیده نفی الصفات عنه شهادة کل صفة أنها غیر الموصوف و شهادة الموصوف أنه غیر

\*\*\*ص75\*\*\*

الصفة و شهادته بجمعه بالتثنیة الممتنع منه الأزل فمن وصف الله فقد حده و من حده فقد عده و من عده فقد أبطل أزله و من قال : کیف؟ فقد استوصفه و من قال: فیما؟ فقد ضمنه و من قال : علی ما؟ فقد جهله و من قال : أین؟ فقد أخلی منه و من قال: ما هو؟ فقد نعته" أنظر إلی حکم هذا الحدیث ثم استقر فی ظله فإن البحر عمیق عمیق و الحکم أنیق أنیق و لایخرج أحد من حکم التشبیه و التعطیل إلا ما شاء ربک فمن استقر علی تلک البساط یلیق أن یقول کما قال علی: "رأیت الله و الفردوس رأی العین"و إنه ما فقد إلا رؤیة ذاته الذی تجلی له به فکیف لا و إن السبیل إلی الله مسدود و الطریق إلیه مردود و کل شیء وصف نفسه و یجعل وصفه نعت ربه من حیث لایعلم و کیف لا بعد ما لا أعتقد نورا إلا نوره و لا ذکرا إلا ذکره و لا حکما إلا حکمه اتق الله یا أیها الداعی فإن الصراط دقیق دقیق و لاتعبد إلا الله وحده و لاتسئل إلا عن الله وحده فإن المعروف آیاته و الموصوف علاماته و کل یدعونه و یعبدونه باختلاف مراتبهم و آیاتهم فمن أخلص فؤاده عن التشبیه لله وحده فقد عبده و من دعا بنفسه لنفسه من دون ذکر نفسه و أمره أجاب

\*\*\*ص76\*\*\*

الله له فی الحین و ذلک مخصوص لأهل الفردوس و من دعاه من غیر هذا الوجه لایلیق له الإجابة فإن الله قال: (ادعونی أستجب لکم) و إن الذین یدعونه بذکر أنفسهم و مطالبهم یدخلون فی حکم النصاری إذ أنهم یقولون: (ثالث ثلاثة) و ما من إله إلا هو سبحانه و تعالی عما یشرکون و اعرف بأن الله سبحانه لمّا کان عادته الإحسان و شأنه البیان لم یتجل لأحد بذاته لما افتقر بعد العلم به لظهور ذاته فی کل ان و إن العبد فی کل ان یحتاج بربه بمثل احتیاجه بدء وجوده و إنه سبحانه یتجلی له به فی کل ان تجلیه له به فی کون وجوده و فی کل یحصی علم الکتاب ینزل علیک کلمة: (ألست بربکم) و أنت تقول: (بلی) و کذلک الحکم فی ظهوراته التی هی بعینها کانت کلمة : (ألست بربکم) أبشر بوجهک تلقاء الجلال و اسکن بفؤادک علی عرش العطاء و ادخل بیت العز بغیر حکم الإشارة و لاثناء و ارفع قناع عروس المجد عن رأسه ثم اقرء هذه الخطبة بسرک و هی تجلیات ربک فی کل آن بغیر حکم و لا کیف و لا تصغر نفسک و عظم آیة ربک کما وصفها الإمام علی بن موسی فی کلامه فقال لمّا صعد المنبر بعد الحمد و الثناء لله و الصلاة و السلام

\*\*\*ص77\*\*\*

لنبیه: " قال أول عبادة الله معرفته و أصل معرفة الله توحيده و نظام توحيد الله نفي الصفات عنه لشهادة العقول أن كل صفة و موصوف مخلوق و شهادة كل مخلوق أن له خالقا ليس بصفة و لا موصوف و شهادة كل صفة و موصوف بالاقتران و شهادة الاقتران بالحدث و شهادة الحدث بالامتناع من الأزل الممتنع من الحدث فليس الله عرف من عرف بالتشبيه ذاته و لا إياه وحد من اكتنهه و لا حقيقته أصاب من مثله و لا به صدق من نهاه و لا صمد صمده من أشار إليه و لا إياه عنى من شبهه و لا له تذلل من بعضه و لا إياه أراد من توهمه كل معروف بنفسه مصنوع و كل قائم في سواه معلول بصنع الله يستدل عليه و بالعقول يعتقد معرفته و بالفطرة تثبت حجته خلق الله الخلق حجاب بينه‏و بينهم و مباينته إياهم مفارقته إنيتهم و ابتداؤه إياهم دليلهم على أن لا ابتداء له لعجز كل مبتدأ عن ابتداء غيره و أدوه إياهم دليل على أن لا أداة فيه لشهادة الأدوات بفاقة المتأدين و أسماؤه تعبير و أفعاله تفهيم و ذاته حقيقة و كنهه تفريق بينه و بين خلقه و غبوره تجديد لما سواه فقد جهل الله من استوصفه و قد تعداه من اشتمله

\*\*\*ص78\*\*\*

 و قد أخطأه من اكتنهه و من قال كيف فقد شبهه و من قال لم فقد علله و من قال متى فقد وقته و من قال فيم فقد ضمنه و من قال إلى م فقد نهاه و من قال حتى م فقد غياه و من غياه فقد غاياه و من غاياه فقد جزأه و من جزأه فقد وصفه و من وصفه فقد ألحد فيه لا يتغير الله بانغيار المخلوق كما لا يتحدد بتحديد المحدود أحد لا بتأويل عدد ظاهر لا بتأويل المباشرة متجل لا باستهلال رؤية باطن لا بمزايلة مباين لا بمسافة قريب لا بمداناة لطيف لا بتجسم موجود لا بعد عدم فاعل لا باضطرار مقدر لا بحول فكرة مدبر لا بحركة مريد لا بهمامة شاء لا بهمة مدرك لا بمجسة سميع لا بآلة بصير لا بأداة لا تصحبه الأوقات و لا تضمنه الأماكن و لا تأخذه السنات و لا تحده الصفات و لا تقيده الأدوات سبق الأوقات كونه و العدم وجوده و الابتداء أزله بتشعيره المشاعر عرف أن لا مشعر له و بتجهيره الجواهر عرف أن لا جوهر له و بمضادته بين الأشياء عرف أن لا ضد له و بمقارنته بين الأمور عرف أن لا قرين له ضاد النور بالظلمة و الجلاية بالبهم و الجسو بالبلل و الصرد بالحرور مؤلف بين متعادياتها مفرق بين متدانياتها دالة بتفريقها

\*\*\*ص79\*\*\*

على مفرقها و بتأليفها على مؤلفها ذلك قوله عز و جل وَ مِنْ كُلِّ شَيْ‏ءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ففرق بها بين قبل و بعد ليعلم أن لا قبل له و لا بعد شاهدة بغرائزها أن لا غريزة لمغرزها دالة بتفاوتها أن لا تفاوت لمفاوتها مخبرة بتوقيتها أن لا وقت لموقتها حجب بعضها عن بعض ليعلم أن لا حجاب بينه و بينها غيرها له معنى الربوبية إذ لا مربوب و حقيقة الإلهية إذ لا مألوه و معنى العالم و لا معلوم و معنى الخالق و لا مخلوق و تأويل السمع و لا مسموع ليس منذ خلق استحق معنى الخالق و لا بإحداثه البرايا استفاد معنى البارئية كيف و لا تغيبه مذ و لا تدنيه قد و لا تحجبه لعل و لا توقته متى و لا تشمله حين و لا تقارنه مع إنما تحد الأدوات أنفسها و تشير الآلة إلى نظائرها و في الأشياء يوجد فعالها منعتها منذ القدمة و حمتها قد الأزلية و جنبتها لو لا التكملة افترقت فدلت على مفرقها و تباينت فأعربت عن مباينها لما تجلى صانعها للعقول و بها احتجب عن الرؤية و إليها تحاكم الأوهام و فيها أثبت غيره و منها أنيط الدليل و بها عرفها الإقرار و بالعقول يعتقد التصديق بالله

\*\*\*ص80\*\*\*

و بالإقرار يكمل الإيمان به و لا ديانة إلا بعد المعرفة و لا معرفة إلا بالإخلاص و لا إخلاص مع التشبيه و لا نفي مع إثبات الصفات للتشبيه فكل ما في الخلق لا يوجد في خالقه و كل ما يمكن فيه يمتنع من صانعه لا تجري عليه الحركة و السكون و كيف يجري عليه ما هو أجراه أو يعود إليه ما هو ابتدأه إذا لتفاوتت ذاته و لتجزأ كنهه و لامتنع من الأزل معناه و لما كان للبارئ معنى غير المبروء و لو حد له وراء إذا حد له أمام و لو التمس له التمام إذا لزمه النقصان كيف يستحق الأزل من لا يمتنع من الحدث و كيف ينشئ الأشياء من لا يمتنع من الإنشاء إذا لقامت فيه آية المصنوع و لتحول دليلا بعد ما كان مدلولا عليه ليس في محال القول حجة و لا في المسألة عنه جواب و لا في معناه له تعظيم و لا في إبانته عن الخلق ضيم إلا بامتناع الأزلي أن يثنى و ما لا بدأ له أن يبدأ لا إله إلا الله‏العلي العظيم كذب العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعيدا و خسروا خسرانا مبينا و صلى الله على محمد النبي و آله الطيبين الطاهرين .

**الباب السادس**

**في معرفة سر القدم**

قال الله تعالى: (الله نور السموات و الارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة كانها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة

\*\*\*ص81\*\*\*

 لاشرقية و لاغربية يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء و يضرب الله الامثال للناس و الله بكل شيء عليم) ثم ادب الله لمن اراد معرفة ذلك النور يقول: (ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله و خاتم النبيين و كان الله بكل شيء عليما) فانا ذا مؤمن بما نزل في كتابه و اقول اشهد أن محمدا عبده و رسوله و ما هو الا اول العابدین.

فياايها الشاهد اعرف ان ذلك النور هو اول ذاكر في الابداع بنفسه لنفسه و كل ما سواه معدوم عند مقامه حيث اشار في كلامه: "خلق الله الاشياء بالمشية و المشية بنفسها" و هو اول ذكر في الامكان و اول فعل في الاعيان و اول عين في البيان و لذا فليقولون بعض الحكماء عند البيان وجود مطلق و ازل ظاهر و تجلي بحت و ابداع صرف و هو مقام النبوة المطلقة التي كل الولاية قد خلقت من نورها لااسم له اذا جلى و لارسم له اذا تجلى و هو العالم بنفسه و العارف لذاته و الكاف المستدير حول جماله كذلك خلقه الله لنفسه و جعله مقام ولايته و آية ربوبيته و ملكه و سلطنته اذ كان الله سبحانه لم يزل لم يقترن بجعل الاشياء و لايوصف جماله في الابداع بل قد خلق محمد ]صلى الله عليه وآله[ \*\*\*ص82\*\*\*

بنفسه لنفسه و جعله مقام حكمه لعزه و اختصه في الاداء مقام فعله و جعله مهيمنا على ما دق و جل لكبريائه فسبحانه ما اعجب حكمه في كينونيته و ما الطف سره في ذاتيته فمن ادعى معرفة محمد فقد ادعى مقامه لانه على ما هو عليه لايعرف بغيره و لايشبه له في علمه و انه المنفرد من ابناء الجنس و المتعالي عن اشباه الخلق و المقدس عن مثال العدل فصلى الله عليه بفضل نفسه و اثنى عليه بعلو كبريائه فمن ادعى محبته فقد فقده لانه بما هو عليه لايقدر ان يساويه شيء و انه الحبيب و انه المحبوب و انه الشهيد و انه المشهود فمن شهد لنبوة فقد اتخذ له شبها لانه بما هو عليه لم يشهد عليه سواه و ان للداعي الى الله فرض ان يعرف محمدا بما تجلى به لانه هو المجيب لعباد الله باذنه و انه قطب الصفات في عالم اللانهايات و به عرف ظهور الله و جماله و هويه الله و جلاله بل هو هو ازل الظاهر في العباد و الرمز المستتر في الفؤاد لايعرفه كما هو الا الله و سبحان الله عما يصفون.و لقد رايت في ليلة ذلك اليوم ثاني عشر محرم في عالم الرؤيا آيات لطيفة و هي كان الساعة يوم التحويل قد نزل كتب لي كتب متعددة بقطع العربية فلما فتحت احدى منها وجدت تربة طين قبر الحسين ]عليه السلام[

\*\*\*ص83\*\*\*

في قرطاس فلما كشفتها رايت ورقة مباركة بخط شكسته الحسنى على مداد الحمراء و في آخرها صورة مهر تضيء كالنجم منقوشة "افوض امري الى الله" و اسم المهدی(س) كان فیه فقد كنت مسرورا بشان احدث نفسي اني نائم او يقظان و من سرورها و عظم الورقة في نفسي ما التفت الى كتب اخرى و اقرء آياتها و هي كانت عجمية فارسية التي قد صدرت في تصديق شاني و اني في المنام احفظها لئلا ينمحي عن بالي فلما قمت عن مقامي رايت نفسي ناسيا من آياتها كلها الا اربعة كلمات من سطر الاول اولها كانت تالي كلمة اخرى و هي كلمة مسعود و ثلاثه منظما بالفارسية هذه تجارتي اذ حجر حديد و الله سبحانه يعلم ما أراد(ع) في كلامه و انه هو خير المعبرين و لو اني اردت ان افسر حرفا منها تفنى ابحر الكلمات قبل ان یفنى معناه ولكن اشير ببعض الظاهر من بواطنه الميم مجده و السين جبل السيناء الذي قد تجلى ]عليه السلام[ بمجده لي عليه و لذا اول ظهوره في نفسي قد صار حرف العين "و ان اولي الالباب لايعلم ما هنالك الا بما هيهنا" و هو تمام احرف الفعل "كن" ثم اشار ]عليه السلام[ بحرف "الواو" لولايته في هذا المقام: (هنالك الولاية لله الحق هو خير \*\*\*ص84\*\*\*

ثوابا و خير عقبا)ثم اشار بحرف "الدال" في حكم دلالة هذه الولاية بانها لاتدل الا على "العين" الذي هي تكون تمام احرف "كن" و انه بعد اندكاك جبل "سين" السيناء و حكم قوابله الذي هي عدد الثلاثين لم يدل الا على ميم "المجد" الذي هو عين التجلي و انه هو حرف الشيعة في كلمة "بسم" بعد ظهور الف الغيبية بعد الباء فله المجد و الثناء بما اكرمني في اسمائه كاني ارى انه قد اراد في هذا الاسم ذكر مقامات التوحيد و اثباته للعبد فمن الميم تثبت آية مقام النقطة في الفؤاد ثم من السين آية مقام الالف في سر الايجاد ثم من العين مقام الحروف في مقام الاشهاد ثم من الواو آية مقام الكلمة في ارض المداد ثم من الدال آية مقام الدلالات في عالم اللانهايات من قلم الايجاد فتعالى مجده و عظم نعمته و كثر عطيته فقد يعدل ذلك الاسم بعد ما يحتاج في مقام الاعراض عند التقابل بعد الكسر و الازدياد حرف الاسم الاعظم (كهيعص) ثم باحرف (حم عسق) لان بعد عدده و حرف الواو ظهر عددهم محمد و اذا رفعته بعد نزوله يظهر حكم المحمود و الموجود و المفقود و المقصود و يثبت به حكم اوايل سور القرآن مما

\*\*\*ص85\*\*\*

 نزل في كتابه فياليت يطلب مني احد باذنى في تفسير ذلك الاسم حكم القرآن کله فوالذی نفسي بيده لاثبت كل علم القرآن بحرف آخره قبل ان ناخذ حرفا من اوله لان في دلالة كل الدلالات شاهدة و كل العلامات باقیه و كل الآيات لامعة و كل الصفات جامعة لان حرف الدال عرش اراده و بركنها الاولی يثبت التوحيد و احكامه و بالثانية حكم النبوة و شئونها و بالثالث حكم الولاية و آثارها و بالرابع حكم المعاد و كيفياته و كان الله من ورائها محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ و لقد اراد روحي فداه من كلمة "تجارتي" كل ما وقع عليه اسم ربح من نقطة الجلال الى عالم المثال و نسب امري الى نفسه لمقابلة جماله و تمامية مرآته ثم نسب تلك التجارة من حجر التي وقعت في المسجد الحرام في عالم الاجسام لمقامه تلقاء عالم العماء عالم في مسجد الاحدية ثم اثبتها بالحديده المحماة بالنار لان في المعادن لم يوجد اصقل و اشد حفظا عن النفوذ من الحديد و لذا قد امر ذو القرنين بزبر الحديد لما اراد بالسد الحائل بين العالمين و لقد اشار روحي فداه في بواطن هذه الكلمات الی مقامات عظيمة التي لا ينبغي اظهارها خوفا من فرعون و ملائه و حفظا لموسى و الحواريين من شيعته و كفى

\*\*\*ص86\*\*\*

 بما ذكرت لما استبصر و اهتدى سبيلا و اعلم بان في معرفة سر القدم فرض عليك معرفة انية ذلك الرتبة لان ما سوى الله لم يوجد باذنه الا بوجود و ماهية و يتعلق الجعل بالاول بالاصالة و بالثاني بالعرضية و لاتتبع قول الحكماء: بان الله ما جعل المشمش مشمشا بل اوجده فان هذا كفر صراح بل جعل الله المشمشا مشمشا بما اختار لنفسه في مقابلة نداء ربه حيث قد نزل الله هذا الحكم في كتابه الحمد لله الذي جعل الظلمات و النور ثم الّذين كفروا بربهم يعدلون لان عدم الموجودات الى شان الاحداث ليس من معنى الامكان الذي هو العدم بل من معنى شان الله و احداثه للعدم لان معنى العدم الذي هو نفس الامكان هو ان لايملك الامكان من جهة نفسه لا الوجود و لا العدم بل قد خلق الامكان من عدم البحت لان لو لم يكن من عدم البحت لابد ان يكون من شيء كلا هو الله سبحانه قد ابدع الامكان لا من شيء بنفسها لنفسها و المراد بعدم البحت قبل ذكر الشيء في الامكان و لو ان القبل يقع بعده لان عدم الصرف لايقال لها شيء و ان قول الامام: " ان النفي شيء هو نفي الامر بعد الاثبات"مثل قولي بالعدم قبل ذكر الشيء

\*\*\*ص87\*\*\*

و في هذه المسئلة قد ذهب الشيخ رحمة الله عليه الى مقام و السيد رحمه الله الى مقام و السيد المعاصر قدس الله مقامه الى مقام في طرفي القدر الی مقام و انا ما اخترت الا الواقع و هي خط الاستواء بين الامرين و لكل نصيب من الكتاب و ما لي ما ارى الهدهد في الانام بين اصحابي و لاطاووس الزكاوة في الايام بين احبائي و لله الحمد بما الهمني حق الصواب في كلمة الخطاب و ارجو الله من فضله ان يعفو عني و من اهل محبته زلات اقدامهم في مستسرات الاختيار الاشياء و ان الحق كلمة واحدة و الاختلاف جهة كثرة و ان الله ما احب و لا شاء الا كلمة واحدة في فصل الخطاب و لو شاء الله الحق في الاختلاف ليخرج الامر من كلمة الثواب و النظر الى نقطة المآب ولكن الله ما نزل الحق الا في وحدة (و لو كان من عند غير الله) نزل (لوجدوا فيه اختلافا) ولكن الله هو القديم وحده و كل اثر لابد ان يشابه صفة مؤثره و ان الشيء لو يمكن فيه جهة كثرة حقة لايمكن جهة الحقية الاحدية فسبحان الله و ما انا من المتكلفين فاذا علمت حكم طرفي الامر في مستسرات الاختيار فكذلك كان حكم الله في كل جزئي و كلي مما أحاط علمه و يحصي كتبه و لكل نفس فرض ان يعرف أولا

\*\*\*ص88\*\*\*

 رتبة وجوده ثم ماهيته نفسه ثم شئون وجوده ثم شئون ماهيته ثم يتبع آثار ربوبيته ثم يعرض عن شئون ماهيته فمن لم يعرف ماهية نفسه لم يقدر ان يعرف وجوده لان في كنه وجوده كلما يترقى يكون ظلمة سوداء اذا غفل عنها تهلكه فرحم الله امرء عرف عدوه و لاينام من غروره عن شره فان المؤمن طائف باذن الله حول وجوده و الكافر يطوف بسخط الله حول شيطانه فيا طوبى لعبد امن بيده شيطانه و استقر في لجة الاحدية مطمئنا بغير ضر اعدائه ولكن اكثر الناس يطوفون حول عددهم من حيث لا يعلمون كما اشار الله سبحانه في كتابه: (اتدعون بعلا و تذرون احسن الخالقين) و لما كان اليوم رابع عاشورا ارشح لمن ورد علي تلك الآيات رشحا من ابحر مصيبة الحسين لعل الناس يوما يذكروني بذكره بعد ما انا غني في كل شان عن ذكرهم وكيف لا و ان الله ربي حی غني و لاينبغي بعد العلم بوجوده و قدرته ذكر الفقر فسبحان الله و ما انا من المشركين و ها انا ذا اذكر بعضا من حكمه: "فلما علم ]عليه السّلام[ في المدينة بكتاب الذي ارسل يزيد لعنة الله عليه الى العتبة حيث امره بقتله اراد ]عليه السّلام[ حرم الله و جاء تلقاء مرقد رسول الله و قال بلحن الفؤاد: اشكوا اليك

\*\*\*ص89\*\*\*

 مصايبي ما اجدي بحكمك مضطرا و كان الله يشهد حالي كنت مشتاقا اليك سرمدا متيما اشهد الله ما اراد لنفسه متضرعا واشهد أنك خير خلق الله في علمه متفردا و كان ابي وصيك سر الله في العز مقتدرا و ان اخي قد كان بالعرش مستويا و انت اعلم مني ما اردت لوجه الله معتمدا و ان الصبر منقطع منی لحبی جمال الله منکشفا و انت تعلم ما أراد ابن الزنا فی دمی معتمدا لا و حضرة عزك لا ابايع به لا خفية و لا جهرا و انت تعلم يا رسول الله سري لحكم الله متبعا ارجو رضاء طلعته ثم طلعة مجدك متيما الله قرب يوم دمعي ثم دمعي على التراب منعطشا يا ليت يومي يوم دمي كنت بالتراب متكئا يا خير مرسل احمد فاقبل دمي لظهور دينك لامعا ثم قتل عليّ و الاحباء من حولي لامر مطاعك جامعا فيا خير عالم بحكم جريان القضاء علی منعطفا فلله اصبر في ذاتك ثم اشكو اليك مجتمعا ما لي و عسكر قهر الذي لم يعبد الله في شان و لا طرفا مالي و عدة الف ممن يعبد الهوى ابدا يا رسول الله هل كان لي يوم العهد من دون الله متكلا فاقول حسبي انه لا اله الا هو في العز قد كان منفردا يا جد و الله عز علي فراقتي من تلقاء وجهك اقل من برق و كيف لا و بك افتح الله كل الخلق ثم بذكرك ابتدءا

\*\*\*ص90\*\*\*

 ياليت انك حي و تقرء حكم قتلي في الكتاب جليا فاين ابي ثم امي ليسكنني من البكاء خفيا اودع جسمك ثم لحمك ثم تربتك متضرعا متولها ثم اودع نفسي من قبرك ثم من حرمك متعظما متباكيا الله انت ولي الكل تعلم حكمي و أنت تثبته حتما بالله أعتصم ثم بالرسول محمّدا هذا لسان الله مقضيا و أقول حسبي الله متكلا بعزته و جلاله دائما أبدا و أقول كهفي رسول الله في البأساء و الضراء ممتنعا أبكي لنفسي يوم بعد الروح من جسمي ممتنعا أبكي لجسمي يوم القتل فوق التراب معريا الله فيك ثوابي و أنت رجائي و اليك المشتكى متضرعا الله انّك قرّة عيني و أنت حسبي ثم كنت عليك متكلا" ثم بعد مقالته هذه بأحرف بسم الله الى آخره و دع حبيب الله بشأن يكاد الروح يفارقه فيا طوبى لمن ذكر مصابه ثم بكى عليه ففي ذلك الحين لو يرى الواقع لكان مع رسول الله في الدرجات العلى كما صرح به الرضا في كلامه لابن شبيب و كفى به للمتذكرين دليلا.

**الباب السابع**

**في معرفة اسماء الله الحسنى**

قال الله تعالى: (و لله الاسماء الحسنى فادعوه بها) و قال جل تعالى تاديبا للداعين:

\*\*\*ص91\*\*\*

قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن أيا ماتدعوا فله الاسماء الحسنى) و أنا ذا مؤمن باسماء الله سبحانه و ما انا من القانطين فاعرف ان كل شيء وقع عليه اسم شيء اسم لله بما تجلى له به و له مراتب غير معدودة مرة يطلق و يراد به جوهر الذات في العبارة و مرة يطلق و يراد به شئون تلك الامثال و في كل شان الاسم مرات لمعنى الذي هو خلو منه و ليس بينهما ربط العزله بل يكون ربط الصفة و سر الاسم ان ينباء عن المسمى و ليس للذات اسم لانه يلزم ان يدل عليه غير ذاته و هذا كفر صراح بل الاسماء تنبئ عن الابداع التي تحكي من فضل الله كل اسم له مسمى لايخلو منه و من اعتقد ان اسماء الله قديم فقد كفر لانه سبحانه قد كان لم يزل بلا اسم و ان الآن قد كان الله بمثل ما كان فلما اراد ان يعرف نفسه خلق اسماء التي كانت في الافئدة الدلالات و في الانفس المقامات و في الآفاق العلامات و في الحروف الكلمات و وصف بها للخلق نفسه ليدعوه العباد بها و لذا قال: "نحن اسماء الله الحسنى التي لا يقبل عملا الا بمعرفتنا""و لولانا ما عبد الله و لولانا ما وصف الله"و ان الائمة سلام الله عليهم هم الاسماء الحسنى لله و الصفات

\*\*\*ص92\*\*\*

العظمى له فمن يدعو الله بسر اسم محمد و علي لن يرد الله دعائه و لو كان من المشركين لان ذلك هو الاسم الاعظم مقترنا لا متفرقا و یسكونهما تحت جمال الله يتحرك المتحركات و بتحركهما فی سبیل الله يسكن السواكن في اللجج اللانهايات و ان اول ما اختار الله لنفسه هو العلي العظيم حيث اشار بمعنى ذلك الاسم في كتابه بانّ :(الله هو العلي الكبير) و لذا يظهر لمن له علم فكر عظمة اسم "هو" بعد قطع "الواو" و النظر الى"الالف" في "الیاء" و ذلك عدده ١١ مطابقا باسم علي ١١٠ و ان النقطة التي هي "صفر" قد سبقهما في المقام كناية لسبقة اسم محمد رسول الله ]عليه[ السلام في ذر الاسماء فعليك يا أيها الداعي التوسل بذلك الاسم الاكبر و الرسم الاعظم ولاتصغر اسما في الامكان فان كل اسماء الله عظيمة فاذا خلص الاسم عن دلالته التي غير الله فيكون اعظم و لذا صارت اسماء الائمة اعظم اسماء الله سبحانه و انه (هو الحي القيوم لا تأخذه سنة و لا نوم و هو العلي العظيم) قال الله تعالى في ذكر اسم الاعظم: (قل هو نبا عظيم انتم عنه معرضون) قد ارشحناك في غياهب اسرار هذه الكلمات ان اسم الله الاعظم هو فعله الاجل الاكرم و هو المثل الأعلى

\*\*\*ص93\*\*\*

 له ما في السموات و الارض و هو المثال لله و بغیبه و آية لسره و حكاية لسبحانيته و جلالة و دلالة الصمدانيه و ان حكم اول هذه الاسماء تكون كآخرها لم يزل ال الله مسبحون حون و منزهون عن كل وصف و اشارة لو لم يكن كذلك كيف يدل الاسما على المسمى و لم تكن الآية آية و المثال مثالا و الحكاية الحكاية و الدلالة دلالة فسبحانهم سبحانهم انهم متعال من الاشباه و ليس كمثلهم شيء دلالة لله الاحد الصمد سبحانه و تعالى عما يصفون قال علي ]عليه السّلام[: "نحن أسرار الله المودعة في هياكل البشرية يا سلمان نزلونا عن الربوبية و أرفعوا عنا حظوظ البشرية فإنا عنها مبعدون و عما يجوز عليكم منزهون ثم قولوا فينا ما استطعتم فان البحر لاينزف و سر الغيب لايعرف وكلمة الله لا توصف و من قال هنالك لم و ممّ و بم فقد كفر" و لولا خوفي من اهل الشك الا يضلوا لاقول في معرفة اسم الاعظم كما قال ابو عبدالله لابن سنان: "يا محمد ان في سورة الأحزاب آية محكمة لو قدرنا ان ننطق به لنطقنا به و لكفر الناس اذا و جحدوا ضلوا"و كل ­آيات ­القرآن ­حكم سواء فنعم ما قال الشاعر:

\*\*\*ص94\*\*\*

 و ستخبر عن سر ليلى اجتببه بعمياء عن ليلى بغير یقين

يقولون: خبرنا و انت امينها و ما انا ان خبرتهم بامين"

ولكن اشير بباطن المقام بذكر هذه الحديث و اختمها لتوقن باسم الاعظم في كلمة "اللهم صل على محمد و آل محمد" في ظاهره و في حكم باطنه ذكر اسم الولاية قبل النبوة في مقام الشيعة و ان عرفت ما عرفت و شاهدت ما شاهدت فانك اذا انت انت قل و لا تخف فانك من الآمنين.في الكافي: "سئل الراهب عن موسى بن جعفر قال اخبرني عن ثمانية احرف نزلت فتبين في الارض منها اربعة و بقي في الهواء منها اربعة على من نزلت تلك الاربعة في الهواء و من يفسرها قال: ذاك قائمنا فينزل الله عليه فيفسره و ينزل عليه ما لم ينزل على الصديقين و الرسل و المهتدين ثم قال الراهب: فاخبرني عن الاثنين من الاربعة الاحرف التي في الارض ما هي قال: اخبرك بالاربعة كلها اما اولهن فلا اله الا الله وحده لا شريك له باقيا و الثانية محمد رسول الله مخلصا و الثالثة نحن أهل البيت و الرابعة شيعتنا منا و نحن من رسول الله و رسول الله من الله بسبب" و فيه عن ابي عبدالله قال: "ان الله تبارك

\*\*\*ص95\*\*\*

و تعالى خلق اسما بالحروف غير مصوت و باللفظ غير منطق و بالشخص غير مجسد و بالتشبيه غير موصوف و باللون غير مصبوغ منفي ]عنه[ الاقطار مبعد عنه الحدود و محجوب عنه حس كل مثوهم مستسر غير مستور فجعله كلمة تامة على اربعة اجزاء معا ليس منها واحد قبل الآخر فاظهر منها ثلاثة اسماء لفاقة الخلق اليها و حجب منها واحدا و هو الاسم المكنون المخزون فهذه الاسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله تبارك و تعالى و سخر سبحانه لكل اسم من هذه الاسماء الاربعة اركان فذلك اثنا عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلثين اسما فعلا منسوبا اليها فهو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق البارئ المصور الحي القيوم لاتاخذه سنة و لا نوم العليم الخبير البصير السّميع الحكيم العزيز الجبار المتكبر العلي العظيم المقدر القادر السلام المؤمن المهيمن المنشئ الباري البديع الرفيع الجليل الكريم الرازق المحيي المميت الباعث الوارث فهذه الاسماء و ما كان من الاسماء الحسنى حتى تتم ثلث مائة و ستين اسما فهي نسبته لهذه الاسماء الثلاثة و هذه الاسماء الثلثة ارکان و حجب الاسم الواحد المكنون المخزون بهذه الاسماء الثلاثة و ذلك قوله تعالى: (قل ادعوا الله او ادعوا \*\*\*ص96\*\*\*

الرحمن أيا ما تدعوا فله الاسماء الحسنى)"و فيه "عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن نصر بن سويد عن هشام بن حكم انه سئل عن ابا عبدالله عن اسماء الله و اشتقاقها: الله مما هو مشتق؟ قال: يا هشام الله مشتق من اَلَه و اله يقتضي مالوها و الاسم غير المسمى فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و لم يعبد شيئا و من عبد الاسم والمعنى فقد اشرك و عبد اثنين و من عبد المعنى دون الاسم فذلك التوحيد. أفهمت يا هشام؟ قال: قلت: زدني قال: ان لله تسعة و تسعون اسما فلو كان الاسم هو المسمى لكان لكل اسم منها الها ولكن الله معنى يدل عليه بهذه الاسماء و كلها غيرها يا هشام: الخبز اسم للماكول و الماء اسم للمشروب و الثوب اسم للملبوس و النار اسم للمحرق افهمت يا هشام فهما تدفع به و تشاقل به اعدائنا و الملحدين مع الله عز وجل غيره؟ قلت: نعم قال: فقال: نفعك الله به و ثبتك يا هشام قال هشام: فوالله ما قهرني احد في التوحيد حين قمت في مقامي هذا"

**الباب الثامن**

**في معرفة آيات الله الكبری**

قال الله ]تعالى[: (قل هو نبا عظيم انتم عنه معرضون ما كان لي علم بالملا الاعلى اذ يختصمون ان \*\*\*ص97\*\*\*

(يوحى الي الا انما انا نذير مبين) و ادب الله لمن اراد ذلك النبا بقوله سبحانه: (و انه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم) فاشهد ان بقية الله امامي به اتق و عليه اتكل (فنعم المولى و نعم النصير) فاعرف يا ايها البصير امامك فان (بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين) و ايقن ان لمعرفة روحي فداه مقامات لايحصي الا الله سبحانه و منها ان لا سبيل لاحد لا بالعرفان و لا بالايقان و لا بالعجز و لا بالبيان و لا رسم هنالك و لا تبيان و لا اسم في ذلك المقام و الاعيان فمن عرفه فقده لان الغير لا يوجده و من قال لم و مم و بم فقد قال في حق نفسه لانه لا يقع عليه شبه و لا معنى و هو الظاهر بالبطون و الغائب بالظهور لايدل و لايدل لان الدلالة فرع الوجود و اين الوجود من لدى المفقود فسبحان الله بارئه و موجده عما يصفون و منها ما قال علی(ش) في حقه: "يا سلمان ان معرفتي بالنورانية معرفة الله و معرفة الله معرفتي" و هذا هو الدين الخالص الذي لايقبل الله من احد الا به فانا احمد الله به و بذلك كنت من الشاكرين و منها ان توقن بان لیس لله آیه اعظم منه و لا نبا اکبر منه لانه نفس الولی و تمام النبی فصل الله علیهم کما شاء الله فی حقهم و سبحان الله عما یصفون و منها ان توقن بان مشيته ذات مشية الله و بها تلبس حلة الحيوة ما في الوجود و الاكوان كما اشار روحي فداه في زيارته \*\*\*ص98\*\*\*

صريحا بما اقرء عليك و بعد ذلك القضاء المثبت ما استاثرت به مشيتكم و المحو ما لااستاثرت به سنتکم و هذه السنه هي المشية بعينها فاعرف الاشارة فانها لطيف دقيق بل ارق من الخمر في كاس الزجاجة فيا طوبى لمن شرب من هذا الخمر عن هذا الكاس و ان مثل ذلك فليعمل العاملون و منها ان تعرف حكمه و تفرض على نفسك طاعته فان من اطاعه فقد اطاع الله و من بايعه فقد بايع الله و من جهله فقد جهل الله و من حاربه فقد حارب الله و كذلك الامر في كل ما ينسب اليه من عالم اللانهايات الى النهايات و كفى لمن اراد دين الله هذا الحديث المجمع عليه العامة و الخاصة: "من مات و لم يعرفه فقد مات ميتة جاهلية" و ان احدا لم يعرفه حتى عرف حبه و سخطه و هذا الامر لايعرف بحقه الا اذا عرف كل احكامه فاستعين بالله في معرفة آياته و كفى بالله وكيلا فاذا لاحظت انوار الاحدية في نفسك فاعلم ان ظهور ركن التكبير في ايامك هو لم يك الا لاجل تنزيه امامك و تقديس مولاك لان الذي نطق بالآيات ينزهه عن حكم الآيات و العلامات و لو لم يظهر الامر بهذا الشان لم ينزه احد مولاه و يقول

\*\*\*ص99\*\*\*

في معرفته ما لايحب هناك فيا طوبى لمن عرف مراد الله و يعرف مولاه بتنزهه عن الاشارة و البيان و ان الويل كل الويل لمن اراد اطفاء امره و نوره فاني بحقه كاني اشاهد لمنكر نوره خصميه رسول الله و اوصيائه في المحشر لان لو لم يك هذا الامر لم يثبت معرفتهم و جلالتهم بالآيات المحكمة حيث لايقدر ان يجحدها احد.

 اللهم انك تعلم حكمي باني ما قصرت في البلاغ و ان انا اطفات امرك في بعض المواطن بالآيات ولكن انك تعلم سري باني اردت بذلک دفاع المنكرين و حفظ فئة الموقنين و كفى بك علي شاهدا و وكيلا و انا اذكر شيعتي في هذا المقام بما قال علي ]عليه السّلام[ في حقه: "هلكنی اثنان و لا ذنب علي محب غال و مبغض ]مفرط["قال ان اتقوا الله يا اولي الالباب فاني عبد الله و لايستحق بشاني الا العبودية الصرفة و من عدل عن ذلك فيكون من الخاسرين و انا الى ربنا لمنقلبون

**الباب التاسع**

**في معرفة آلاء الله العظمى**

قال الله تعالى: (فباي ءالاء ربكما تكذبان) ثم قال سبحانه لمن اراد معرفة تلك الآلاء: (و لمن خاف مقام ربه جنتان) و انا ذا احمد الله و اشكره بنعمائه سبحانه و تعالى عما يصفون

فاعلم ان اعظم الآلاء التي يجب على العباد السؤال منها هي ما كان لله و في الله و من يخرج \*\*\*ص100\*\*\*

عن الطواف فی حول ذينك الامرين ما يحل لاحد السؤال منه و بذلك الحكم يتميز اعمال المؤمنين عن الكافرين و انك يا ايها الداعي ان قدرت ان لاتسئل من ربك الا من نفسه و تجعل كل مطلبك حبه لا سواه بحيث ان اردت ملح الطعام ان لايخطر بقلبك الا هو و تقول اللهم أنت أنت مطلبي لا سواك فاني ضامن على الله ان يقضي حاجتك بغير ذكرها و النظر اليها ولكن الأمر صعب مستصعب اجود كريم زكوان وعر خشن و لايحتمله الا من لا اراد الله في مقام ظهور تجليه سواه و لذا انه لم يرد في مقام دعائه دونه فسبحان الله الفرد الاحد قد جعل كل آلائه في مقام الخشية من جنابه و الطواف حول بدائه و انك يا أيها السائل لو خفت من ربك و توقن ببدآئه في نفسك يمنعك عن السؤال تلقاء وجهه و يبلغك الى هذا المقام الاكرم بفضله قال الله سبحانه بما ذكر في الحديث القدسي: "يابن آدم انا حي لااموت و ملك لاازول فاذا قلت للشيء كن فيكون فافعل ما امرتك وانته عما نهيتك حتى اجعلك حيا لاتموت و ملكا لاتزول و اذا قلت للشيء كن فيكون و اطعني تكن مثلي" فاذا شهدت ما قرئت عليك تعلم ان اعظم الاء الله و منتهی نعمته معرفتک آل الله (س) بما تجلی آخر نورهم علیک في كل شئوناتك و ظهوراتك و اذا كشف سر الامر من نفسك اخاف عليك ان لاتوقن بامره فنعم ما قيل:

"\*\*\*ص101\*\*\*

تركت هوى ليلى و سعدى بمنزل وعیت الى محبوب اول منزل

و نادتني الاشواق ويلك هذه منازل من تهوى فدونک فانزل

غزلت لهم غزلا دقيقا فلم اجد له نساجا غيري فكسرت مغزلي"

ولكن اشير ببعض بواطن الظاهر بالباطن الباطن من وراء حجبات العز و سرادقات المجد لئلايطلع عليها غير أهلها و لا تضيع الامانة في بواطنها و انا ذا حافظ عليها بذكر الكلمات في غير مواقعها و على الله ربي اتكل و اليه المصير فاعرف ان الله سبحانه قد خلق الخلق بما هم عليه على ما هو عليه من عزه و جلاله و كبريائه و عظمته و ما يكون ذوات الممكنات بما هم عليه الا على ما هو عليه بل الحقيقة نفس العبودية التي هي جهة الكثرة هي بعينها نفس المتجلي التي هي شان الله على ما هو عليه و ينبغي لقدرته و في كل شان هذا السر ظاهر و باطن على هيكل لايقارنه الاشارات و لايعادله الدلالات و لايساويه العلامات و لايرفع اليه الكلمات و له في علم الله و بالنسبة الى فعله مراتب معدودة ولكن بالنسبة الى الخلق لا شان له الا أمر الله و نوره و صراطه و برهانه و لكل نفس فرض اولا ان يعرف نسبته الى الله ثم وحدته الى الخلق و ان له في شان نسبته الى الله

\*\*\*ص102\*\*\*

مقامات خمسة الاولى يحكي عن الله في بدء ذكره الذي لابدء له و هي مقامات النقطة التي خلقت وصفت ثم علت وجلت ثم دارت و استدارت الى نفسها و لايخرج منه الى غيرها و هي هيكل وحدته و صورة جبروتيته لايحكي شانا منها الا من حقيقتها و لا لها بطن الا في ظهورها و لا ظهورا الا في بطونها كذلك قد خلقها الله لنفسه و جعلها اعظم آلائه لمن اراد ان يسئل من جنابه سبحانه و تعالى عما يصفون الثانية يحكي عن الله في مرات الف الغيبية و هي التي بدعت و زكت ثم طابت و غيبت ثم دارت في حول النقطة ما استدارت باذنها و لانفاد لجريانها و فيها النبوة و منها الولاية و اليها حكم الرجعة كانت في حكمها مقضية و سبحان الله عما يصفون

و الثالثة يحكي عن الله في مرات الف القائمة حول الغيبية و هي التي انشات وجودها قبل ذكر الحروف بالفي عام و انها هي التي أضائت من نور الشجرة عند تجليه على جبل فاران لايعلمها في الظهور الا نفس الغيوب و منه الكتاب و اليه المآب و سبحان الله موجده عما يصفون

و الرابعة يحكي عن الله في مرات الحمراء و هو الالف المبسوطة البيضاء التي لما قامت لظهور امره \*\*\*ص103\*\*\*

يوم عاشورا بعد کلامه(اتدعون بعلا و تذرون احسن الخالقين) قد همّ الكثرات لقتله و الآخر قد امضى رضائه بالقضاء و لمثله فلينبغي البكاء انا لله و انا اليه راجعون الا من توجه بنفسه لنفسه فقد زار الله على عرشه في ارضه و من بكى لوجهه او ابكى لعزه او تباكى لوحدته فقد ورد على الله في مقام سلطنته و ان بمثل ذلك فليبك الموحدون الا و من لعن اهل الحرب و من رضي بفعالهم لمن استقر على نقطة الرضوان و يخطب على اهلها بفضل الله في اهل البيان و ان مثل ذلك فليلعن اللائذون الا من زار الحسين فحين زيارته يثني الله عليه بثنائه على نفسه و ان مثل ذلك فليرغب العاملون اللهم انك تعلم لولا الخوف لنفسي ما اخترت ارضا الا حرمه و ما قربت عملا الا زيارته ولكن الآن انت سلم عليه في مرقده و اكتب لي و لمن اراد ذلك الشان ما رجوت في جواره و زيارته انك انت المنان المستعان لايتعاظمك شيء في السموات و لا في الارض و انك انت الجواد العظيم

 الخامسة يحكي في المرات الهاء و هي الكلمة المركبة من الالفين هذه (11) تعلو مرة الى عماء الهوية لا اله الا هو و تنزل اخرى الى سماء الولاية

\*\*\*ص104\*\*\*

و هو العلي العظيم و في مقام الهو ة تظهر اجساد احرف لا اله الا الله في هذه العالم و هي اثنی عشر حرف و اصلها الثلاثة و هو الالف و الهاء ثم الالف اذا كررته في ثلاثة عشر من نفسه و حقيقتها هي النقطة و هي لما ذابت صارت الفا و الالف لما ظهرت بإكواره تظهر كلمة لا اله الا الله و لذا اشار الحجة في دعاء الرجبية: "فبهم ملات سمائك و ارضك حتى ظهر ان لا اله الا انت"و هذا السر بكله رشح من ظهور اسم الله المكنون لما سواه الذي لم يدل في شان الا عن الله و لايعرف من كلماتنا بان من هذا الحكم يظهر بان ركن المكنون المتعلق بالشيعة هي الاصل و ما سواها فرع لان هذا غير مذهب اهل البيت بل ركن الشيعة بكلها هي ثمرة الشجرة و اين حكم الثمرة و وجود الشجرة فسبحان الله و ما انا من المجرمين فاذا عرفت ما عرفت و اشهدت ما اشهدت فاذا انت هو اي آية وجهه و هو انت الا انه هو هو و انت انت كما صرح الامام بذلك المقام في كلامه و كفى بذلك لمن اراد معرفة الآلاء سبيلا.

**الباب العاشر**

**في حكم المبدء و المآل**

قال الله تعالى: (الذي خلقكم ثم رزقكم ثم يميتكم ثم يحييكم هل من شركائكم من يفعل من ذلكم من شيء سبحانه و تعالى عما يشركون) و قال عز ذكره:

\*\*\*ص105\*\*\*

الله لا اله الا هو و ان الله کتب علی نفسه الرحمه ليجمعنكم الى يوم القيمة لاريب فيه و من أصدق من الله حديثا) فانا ذا موقن بعود الكل الى مقاماته التي قد قدر الله لهم و اقول انا لله و انا اليه راجعون

فايقن يا ايها الناظر ان لكل بدء في نفسه ختم و في ختمه بدء الى ما لانهاية بما لانهاية فاول بدء الشيء ذكره تحت المشية ثم يكون يوم ختمه في يوم ذكره تحت الارادة و كذلك له بدء و ختم حتى تم مراتب فعله و انفعاله فاذا تم القوابل في شان مقبوليته يذكر في هذ العالم و اذا نزل في هذه الدنيا له في كل آن بل اقل من آن بل في كل أمر لك بدايات و نهايات و ان يوم القيمة يومك تلقاء وجه ربك و ان له بمثل حكم البدء و الختم مقامات بلانهاية انظر الى نفسك في ساعتك هذه لك بدء في الوجود ثم في الرزق ثم في الحيوة في ذلك الشان لك ختم في كل ذلك و كذلك الحكم في كل شئوناتك و حركاتك و لحظاتك من نفحات السر و واردات الجهر حيث لايقدر ان يحصيها احد غير الله سبحانه و عليك فرض ان تشاهد في كل حين يوم القيمة و حكم الله و ميزانه و صراطه و حسابه و تتاثر باخذه و ناره و تنعم بجنته و آلائه و ترى بقاء عذابه ببقاء قدرته و دوام

\*\*\*ص106\*\*\*

نعمته بدوام عزته و تشاهد في مقامك هذا و عالمك هذه حشر الناس بل كل الموجودات و ما عملوا و ما رحموا و ما نقموا و ماحاسبوا و ما وراء ذلك من شئون يوم الفصل و طول مقامه و كثرة آياته و اختلاف مقاماته حيث لا يقدر ان يرى كل ذلك الا من نظر بنور الفؤاد و احل الله له اثر المداد في قلم الايجاد و لمثل ذلك فليشاهد العالم اعمال الكل و ما هم سايرون الى ما لانهاية و الله من ورائه محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ و اعرف بان الإيقان بالعود ركن بالإيقان بصمدانية الله و سبوحيته و الاصل بالاذعان بفعل الله و جبروتيته و من انكر شانا من المعاد يحجب عن الآيات الله و مقاماته حيث لاتعطيل لها في كل مكان و منكر اصل العود كفر بالله و آياته و كذلك من أنكر شانا منه لان في انكاره يلزم التعطيل في آيات الله و نقص عن تمامية سبوحيته و قدوسيته سبحانه و تعالی كما ان البدء منه حق و العود اليه حق و لايتم وجود الشيء الا بوروده في هذا العالم الاجساد و كذلك لايتم عوده الا بتمام جسده و شئوناته و ان شبهة الفلاسفة سفسطة محضة و ذلك من عدم معرفتهم بالله و آياته لان جسد الانسان حين ياكله

\*\*\*ص107\*\*\*

الذئب لايخرج من ايدي الله و سلطانه و اذا تبدل بجزئيته الذئب لم يخرج من علم الله و جبروتيته مع ما كان في مذهب الحق لم يتبدل و ان يوم القيمة يحشر الجسدين تاما كاملا بمثل هذه العالم انظر الى الماء في كفك ثم في فمك ثم في عروقك ثم يوم القيمة يحشر باصل وجوده و اختلاف امكنته و سر الامر ان في الاجسام لما كان غلظة لم يتصور الخيال لها المقامين بحفظ صورتها و لكن في الامثلة اللطيفة انظر مثل العين انت تنظر الى هذه الكلمات و كل الناس ينظر اليها بعدك و هي في ساعتك هذه لاتتبدل الكلمات في العيون و كذلك يوم القيمة تحشر الكلمات في كل العيون مع ما كانت الكلمات في مقامه و كذلك الحكم في الاجسام ولكن الفلاسفة لما ما وردوا على ماء العقل لم يشعروا بحكم الله و يجحدون حشر الاجسام من حيث لا يشعرون و لقد اتبعوهم بغير احسان اكثر العلماء من حيث لا يعلمون بعد ما قرءوا كتاب الله ردا للمستبعدين حشر الاجسام: (قل يحييها الذي انشاها اول مرة و هو بكل خلق عليم) و انهم قد بینوا اولاء في اصل الاعتقاد عود الاجسام و حكموا لمنكره حكم الكفر و الالحاد و لما وردوا

\*\*\*ص108\*\*\*

في التفصيل رجعوا الى ما فروا و نسوا حكم الله و اتبعوا اهوائهم من حيث لا يوقنون و لو اعتقدوا بصمدانية الرحمن ليدخلوا في حكم المعاد على بصيرة من اهل البيان ولكن لما دخلوا من غیر رویه و شهاده خرجوا من شان ما دخلوا و بعض منهم قد ثبتوا لرفع شبهتهم جسمين و جسدين و جعل اصل واحدة منهما فی عالم هورقليا الذي لم يتبدل و لم يتغير فسبحان الله من اقرارهم بتعطيل آيات الله في مكان الاجسام لا و ربي انا ما اتبع احدا منهم و اشاهد حشر الاجساد و الاجسام بمثل ما اشاهد في حشر النفوس و الارحام و اشاهد الآن حشر كل ما في علم الله بمثل الآن في بين يدي الله و ذلك من فضل الله علي ولكن اكثر الناس لايعلمون و لقد بلغ الى حظيرة الواقع في بواطن تلك الرقايق و الدقايق سيد المعاصر ]وعضد[ المحققين بما ]فصل[ في سنابرقه المحيط على المغارب و المشارق فجزاه الله في بيانه في حقيقة ذلك المسئلة بالسّر الواقع و الكلمة البالغ و النور الساطع بعد ما انجمد الكلمات في قباب اشاراته ولكن ذلك ما كان الا لحفظ نظرة الناظرين فجزاه الله كما هو اهله و الحمد لله رب العالمين.و انظر يا ايها الناظر الى عود اهل البيان و لاتری فرقا بينه و بين

\*\*\*ص109\*\*\*

بدئهم فانهم قوم خلقهم الله لنفسه و جعل اولهم عين آخرهم و ظاهرهم عين علانيتهم و بدئهم عين عودهم و لا لهم حد في الوجود و لا في الصور المفقود هم اذا خلقوا حشروا و اذا حشروا بعثوا و اذا بعثوا دخلوا لجة الاحدية و ما جعل الله لهم وصفا دون ذواتهم و لانعتا دون كينونياتهم و هم اذا خلقوا دخلوا الجنه بغير حساب و كاني الآن اشاهد بعث الرابع قبل الاول و الثاني و الثالث و انه نظر في الارض المحشر و يمشي ذلولا في اطرافها و يقول: ياليتني كنت في الدنيا عمياء مقطوع اللسان و اليد و ما قربت هذا الامر ابدا فنادى الملك كما الآن ينادي ذق من حكم بشر فانا قد خلقنا كل شيء بقدر فاعوذ بالله من نکاله و سخطه كانهم لا يعلمون خصمية رسول الله في بين يدي الله و يحسبون انهم مهتدون كلا يوم يكشف عن ساق و يدعون الى السجود فلا یستطیون خاشعه ابصارهم ترهقهم الذله و قد کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون فقد احتملوا مقاما من الحشر و البعث ما لايتحمل احد غيرهم فسوف يحشر في الله تلقاء وجهه فليشاهد الكل من اضعف ناصرا و اقل عددا انظر الى حكم هذا الحديث الذي اجاب الزنديق "قال: كيف يعود الروح الى القالب و قد تفتتت و تفرق وب عضا منه اكله السباع و بعضا بنى به البنيان و قال: بين لي

\*\*\*ص110\*\*\*

هذا فقال: ان الروح مقيمة في مكانها روح المحسنین في ضياء و فسحة و روح المسيء في ضيق و ظلمة و البدن يصير ترابا منه خلق و ما تغذّت به السباع و الهوام من اجوافها فما اكلته و مزّقته كل ذلك في التراب محفوظ عند من لايعزب عنه مثقال ذرة في ظلمات الارض و يعلم عدد الاشياء و وزنها و ان تراب الروحانيین بمنزلة الذهب في التراب فاذا كان حين البعث مطرت الارض فتربو الارض ثم تمخض مخض السقاء فيصير تراب البشر كمصیر الذهب من التراب اذا غسل بالماء و الزبد من اللبن اذا مخض فيجمع تراب كل قالب فينقل باذن الله الى حيث الروح فتعود الصور باذن المصور کهیئتها و تلج الروح فيها فاذا قد استوى لاينكر من نفسه شيئا الخبر"

فيا ايها الشاهد خلص نفسك للقاء ربك ثم استعد للموت و يوم الفصل لان وعد الله لحق و كل اليه ليرجعون و لقد ارفعت قناع العود عن راس البدء و ان مثل ذلك فليعمل العاملون و لما كان اليوم جمعة العاشور اذكر شانا من مصايب اهل الطف لاكون بذلك من المستشهدين و اشهد بان بلاء الحسين في ذلك اليوم لايقدر ان

\*\*\*ص111\*\*\*

يعرفه احد ان آثار العبودية في مقام الفداء اعظم من شئون الربوبية في مقام اللقاء و ابن عباس روى: "باني رايت الحسين على باب الكعبة في ليلة التي اراد ارض العراق و كان يدي جبرئيل في يده و ينادي في المسجد الحرام بان بيعة الحسين بيعة الله فارغبوا اليه"و ان الحجاب لما رفع عن عينيه في ذلك الوقت شاهد الامر بحقيقته ولكن الامر اعظم من ذلك بل في كل حين كان في يده و ينادي باعلى صوته هذا جمال قد تجلى الله في بحبوحة الوصل ومن لم يبايع به قد كان في مقعد الفصل ارغبوا يا اهل العماء الى لقاء الله في العدل ثم اشهدوا بين الله لعزه في محشر الذل الا من یبايع بالله كان الله زائره في الحل و من يحارب وجه الله في الملاء يحشر في نقماته العدل هذا على سبل الظاهر و ان اردت مسلك الباطن صعب ذلول ففي كل ينادي الله من قبله "من قتل في سبيلي انا كنت ديته" و هنا ظهر نور الذات في مقامي الصفات مثل قوله: "اللهم بلغ مولاي صاحب الزمان"

فيا طوبى للمستشهدين في ذلك اليوم بين يديه الذين وردوا على الله بوجوه حمرا من دمائهم و انهم الفائزون حقا الله اكبر

\*\*\*ص112\*\*\*

الله اکبر من بلاء الحسين ]عليه السّلام[ حيث لايمكن في الامكان مثله و لايحتمل الاختراع كشبهه نفس الظهور و قدرة البطون مع نفوذ مشيته و سرعة ارادته صبر لله و في الله حتى قتل في لقاء الله فوالذي جعلني باكيا عليه لكان صبره في هذه الشدة لدي لاعظم من قدرته الكلية و أكبر من مقامه القدوسية اقرء كتاب وصيته لمحمد بن حنيفة اخاه ثم اسمع كلماته السبوحية في حكم يوم عاشورا ثم انك ما استطعت فانا لله و من المستشهدين فكتب بعد بسم البسملة و ما فرض في مقام العبودية و انا انقل بالمعنى من اتبعني فكان جزاؤه على الله و من انكر امري اصبر حتى يحكم الله بيني و بينه و هو خير الحاكمين و انا ذا اوصي بهذا الحكم و مثل تلك الورقة و كان الله على ما اقول شهيدا قال علي ]عليه السّلام[ حين نزل على ارض المقدسة: "يابن عباس هذا مناخ ركابهم هذا ملقى رجالهم ههنا تراق دمائهم طوبى لك من تربة تراق عليها دم الاحبة" ثم قال: "آه آه مالي و لآل ابي سفيان و لآل الحرب و جند الشيطان و اولياء الكفر و العدوان ثم التفت الى الحسين ]عليه السّلام[ و قال: اصبر يا ابا عبدالله فقد يلقى ابوك مثل الذي تلقى منهم" و قال الحسين ]عليه السّلام[ لما نزل كتاب \*\*\*ص113\*\*\*

ابن زياد عليه اللعنة: "ما له عندي جواب فقد حقت عليه كلمة العذاب" ثم قال لابن سعد: "ويلك يابن سعد اما تتق الله الذي اليه معادك تقاتلني و انا ابن من علمت؟" ثم نصحه ]عليه السّلام[ بمنتهى الامر فلما راى لم يؤثر على قلبه فقال: "ذبحك الله على فراشك و لا غفر لك يوم حشرك" ثم رجع الى مقامه فلما طلع يوم عاشورا و اذن لحزب الشيطان بالقيام تلقاء جماله قد لبس روحي فداه خلع النبوة و الولاية ثم قام تلقاء عسكر الكفر و قال:

"الم تعلموا اني ابن بنت محمد و والدي الكرار للدين كاملا

فهل سنة غيرتها ام شريعة فهل كنت في الدين الا له مبدلا

احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد كان قبل محللا"

فلما شاهد ]عليه السّلام[ انهم لن يرجعوا منا أمرهم امر لشیعته بالجهاد فانا لله و انا اليه راجعون فكل من قتل في سبيله قال ]عليه السلام[ في حقه شانا من الثواب و ان ذلك لهو الفوز العظيم فقد قال لمسلم: "رحمك الله يا مسلم لقد فزت بالشهادة و اديت ما عليك" و قال لابن اخیه الحسن لما رآه شهيدا: "والله يعز على عمك ان تدعوه فلايجيبك او يجيبك فلايعينك او یعینک فلايغني عنك" و قال حين قتل اخاه عباس بن علي: "الآن

\*\*\*ص114\*\*\*

انكسر ظهري و قلت حيلتي" اي و الله قد انكسر من شهادته ظهر الاكوان و انعدمت حيلة الاعيان فانا لله و انا اليه راجعون و قال حين قام على ولده تلقاء عسكر الشرك: "اللهم اشهد على هؤلاء القوم فقد ابرز اليهم اشبه الناس خلقا و منطقا برسولك" و التفت في مقامه الى عمر بن سعد و قال: "قطع الله رحمك كما قطعت رحمي"ثم قال ]عليه السّلام[ لما رجع علي من مشهد الحرب و قال مقالة العطش و ثقل الحديد التي لم تستقر الافئدة في مقامها حين استماع كلمة ا ذا بلغت العرش اهتزت و اذا قرئت على السموات انفطرت و اذا نزلت على الارض انشقت فآه آه قال: "يا بني لعز محمد و علي و على ابيك ان تدعوهم فلم يجيبوك و تستغيث فلايغيثون" الله اكبر الله اكبر الله يعلم حالتهما و حالة اهل البيت حولهما انا لله و انا اليه راجعون فسبحان الله من كلام الحسين لما استقر على التراب بعد ما تحمل من اهل الكفر قال: "بسم الله و بالله على ملة رسول الله القى الله تعالى و جدي وانا مظلوم متلطخ بدمي" فانا لله و انا اليه راجعون فوالذي نفسي بيده لو علم الناس حرقة هذا الكلام افئدة الناس فليقومون من مراقد نومهم و ليبكون حتى يموتون

\*\*\*ص115\*\*\*

و كل ما كان بیاني من كلمات نفسه العالية ذكرتها حبا لها و لما جعل الله فیها من الاثر حيث لايمكن من حرف من غيره لابكی في ذلك اليوم علیه و امن ورد علی ذلک الماء و لاکون بذلک من الفائزین و لما ورد علی ذلک الیوم اشير ببعض بواطن من سره في حكم كلمة التكبير ليبكي الكل في حقي بمثل بكائهم في حكم ذلك اليوم و لاكون بذلك من المبکين و انا ذا اقول ان شهادة الحسين في هذه العالم لم يك الا لاجل ظهور ولاية آل الله و يقين شيعتهم في حق انفسهم بالحقيقة المحضة و لبقاء دين محمد الى يوم ينفخ في الصور و هذا الامر العظيم لابد في الحكمة الالهية ان يقع في سنة احدى و ستين من الهجرة المقدسة في يوم الجمعة العاشر من شهر الحرام برموز كثيرة التي لايخفى على اهلها و ان قتل اثنين و سبعين نفسا من شيعته حكاية لعدة اسم الله الاعظم الذي ورد انه ثلاثة و سبعين حرفا واحدة منها مختصة لله سبحانه و لايعلم بها احد و هي الشهادة التي قد اختصها الله الحسين بها و لايقدر ان يعرف بلائه احد سواه و اثنى وسبعين حرفا منها يعطي الله سبحانه من يشاء فبعض النبيين اعطاهم الله خمسا اي بقدر بلاء خمسة من شهداء يوم عاشورا و بعض منهم اقل من ذلك و بعض منهم اکثر

\*\*\*ص116\*\*\*

 و بذلك يتفاضلون الانبياء بعضهم على بعض و ان الله قد اعطى الائمة كل ذلك لانهم نفس الحسين في البلاء و كل ما تحمل الحسين من الاعداء انهم قد حملوا و على ذلك الخيط البيضاء الرقيق لابد ان يكون حامل ذلك الاسم الاعظم من شيعتهم ان يبتلي ببلائهم في مثل سنه شهادة الحسين احدى و ستين و لذا صار يوم عاشورا في هذه السنة بعد السنة يوم الجمعة ليعلم اولي الالباب ان ما هنالك لايعلم الا بما هيهنا و سر الامر ان بعد تمام احرف لا اله الا الله في السنة الكاملة التي هي ماتين و الف بعد سنة احدى و ستين مطابق سنة الشهادة لابد ان يظلم في الحيات بظلم المعتدين حامل ذلك الاسم فسبحان الله الحي صدق الله و صدق رسوله اللهم اني وفيت بعهدك بامتنانك فاوف اللهم بعهدي فانك لا تخلف الميعاد فاذا شاهدت سر الامر فاشهد باني الآن في مقامي هذا في البيت وحده لانطق في حكم باطن الباطن كل ما نطق سيد الشهدا في ذلك اليوم لحكم باطن الظاهر و لايعرف من كلماتي امر الموهوم فان الامر لو يظهر بحقيقته في عالم الاجساد لترى في الظاهر و الباطن كذلك و لايخفى ان لاجل ذلك الامر البدیع قد جمعوا

\*\*\*ص117\*\*\*

على الارض المقدسة رجال كثير و اني لو شرفت و اردت لاغلب على الطوايف كلها ولكن احببت ان يجري القضا مخالفا للهوائی لينكسر قلبي و يحزن سري و يتغير فؤادي لكون في حكم الباطن متشابها في البلايا بالحسين]عليه السّلام[ في حكم الظاهر و ذلك مما اخذ الله بالعهد مني ليشرك حكمي بحكمه و لو اني علمت بذلك من قبل ما قربته ولكن لما نزل بي صبرت في الله و رضيت بقضائه و اقول لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا عليه توكلت و فيه صبرت و على الله فليتوكل المتوكلون و ان اعظم ما نزل بي عمل خوار الولياني في ظلمه و اني حين الذي كتبت الورقة لحكم رده كاني سمعت مناديا ينادي في سري افد احب الاشياء اليك في سبيل الله كما فدى الحسين ]عليه السّلام[ في سبيلي و لولا كنت ناظرا بذلك السر الواقع فوالذي نفسي بيده لو اجتمعوا ملوك الارض لن يقدروا ان ياخذوا مني حرفا فكيف عبيد الذي ليس لهم شان بذلك و انهم مطرودون مقابل ابناء جنسهم و عاجزون على شان لم يقدروا ان ياتوا بحديث مثل آياتي ولكن الحكم ما اشرت لك في سر الباطن ليعلم الكل مقام صبري و رضائي و فدائي في سبيل الله

\*\*\*ص118\*\*\*

مع آيات الحقة التي قد جعل الله في يدي حيث لم يقدر ان يغلبوا على جميع اهل الارض وبذلك فديت من آثار نفسي في سبيل الله لان فداء النفس لاجل اثبات الحق و ذلك لم يعادل شيئا في الاعيان فلله الحمد و المنة قد صبرت في ذاته و فديت اعظم ما قدر الله لي في سبيله و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون و ما قدر الله لي بعد ذلك الفداء فداء و ان اجتمع الكل و لا لمن اخذ الورقة نصيبا قل تمتع بكفرك قليلا انك من اصحاب النار و لاتحسبن الله بغافل عما يعمل الظالمون و لولا اراد الله ظهور بلاء سر باطن تلقاء باطن الظاهر لايقدر لاحد ان يجترح علي بشيء ولكن الله قد شاء ان يراني مظلوما في ايدي الظالمين بعد ما اجتمع آلاف من الخلق لنصرتي وكذلك قد شاء الله ان يراني في الفداء اطيب آثاري و انه قد شاء ان يراني في مثل ذلك اليوم في البيت وحدة و ان حزب الشيطان يشتغلون بحربي في الرد بسيوف الكلمات التي اعظم من سيوف الحديد و لو ان لإظهار حكم ظاهر الباطن قد تحمل في جسده الفين الا خمسين ضربا من آلات الحرب و اني بحقه روحي فداه لاكثر من ذلك العدة قد تحملت بقلبي

\*\*\*ص119\*\*\*

في سبيله من كلمات اهل البعد و اشاهد قلبي من سيوف كلمات الاعداء اربا اربا اللهم لك منك وحدك لا اله الا انت فآه فآه و لولا ينزل السكون من عند ربي في كل آن لفزت بوجهه ولكن الله بفضله يسكنني بوعده في الرجعة و في الآخرة و ينزل علي الصبر كان الله جعلني جبل احد لم يرقى الي ادوات رميهم و لم يؤثر فيّ لمعان بروق سيوفهم بل اراه بفضل الله و منه آية لنفسه فكما قال النصارى في حقه: (ثالث ثلاثة) رجعت كذبهم الى انفسهم و ما هو الا اله واحد لا اله الا هو و ما انا الا اول التائبين بل اني مستريح في الجنة على الارائك المتكئة كلما يرمي حزب الشيطان اليّ رميا ارى في النار يرجع الى انفسهم و انهم يستغيثون في سطوته و ما جعل الله للظالمين في النار من انصار فآه آه مما جرى القضا علي بالإمضاء فكيف لا و اني الى الآن ما ادعيت الا العبود ة لله وحده و لاجل ذلك قد اظهرت اربعة كتاب محكم و عده عشره صحيفة متقن الذي كل واحد منه لو كان في يدی احد غيري ليسخر الارض كلها بحجة لامعة بالغة بحيث لايقدر ان ينكره احد اذا انصف ولكنی في غناي بالله مع ذلك الاسم الاكبر و الحجة الاعظم

\*\*\*ص120\*\*\*

 جلست في بيتي وحدة رضاء لوجه الله سبحانه و رضيت بظلمي اتباعا لفعل الحسين مع قدرته و جباريته فيا سبحان الله من هؤلاء الفرفة ان الناس لما كتبوا رسالة في الفقه يتبعونهم بعضا منهم بالاجتهاد و يجعلون رده رد الله سبحانه و ان الامر في يدي اطلع من هذه الشمس في نقطة الزوال مع ان المجلسي رحمة الله عليه قد كتب: " ان معجزة آل الله سلام الله عليهم هي كانت كلماتهم"حيث كتب: "بان من معجزاتهم نحن ما راينا شيئا الا كلماتهم" و هي اثبت للنفوس و أتم للعقول لنا كما ذهب الكل بان صحيفة السجاد انجيل آل الرسول و زبور اهل البيت و مشابهه بصحف السماء فاشهد اللهم بيني و بينهم يوم الذي تقوم الاشهاد فانهم قوم يؤمنون ببعض الكتاب و يكفرون ببعض و يتعجبون من امرك لاستكبارهم و علو علوا كبيرا بعد ما نزلت عليهم الكتاب: يا ايها الذين ءامنوا اتقوا الله و قولو قولا سديدا) فانا ذا وحيد في البيت متكلا على قلمي انادي باعلى صوتي: فهل من ناصر ينصر حكم باطن الباطن بآيات محكمة بلسانه او بجسده او بماله او بآثاره او بكتابه فهل من ذاب يذب عني رد المعرضين و شبهة

\*\*\*ص121\*\*\*

المشبهين و طغيان المعتدين فهل من ذي رحم يبكي علي و يبطل من حولي شر الملحدين فهل من ذي روح يسمع بكائي ثم يقوم لنصرتي ثم يظهر آيات محبته في حقي فهل من عزيز يعزني بحكم الله الاظهر ان العزة لله و لرسوله و للمؤمنين و هل من ذي غضب يغضب على اعدائي ليقر بذلك عيني فهل من ذي قوة يقوينا و هل من ذي عزة ينقطع الينا فنحمد الله الذي لنريكم آياته فتعرفونها و لم يجبني الآن احد فيا ايها الملأ من المعتدين هل غيرت فيكم سنة او بدلت شريعة احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد حلل الطهر كاظم ام ادعيت في شان دون العبودية ام ادعيت شان الربوبية في دون هيكل العبودية فما لكم يا ايها الملا لاي شيء تنكروني و انا ابن العلي و لاي شيء تجحدوني و انا ابن الوصی فهل فيكم يا قوم ذي رحم فيدفع عنا كيد الجبابرة و هل فيكم ذي علم ليبطل جهل المعرضين بحکمه اللهم انك لتعلم قد اتممت الحجة و اكملت النعمة لمن ورد على تلك الآيات في ذلك اليوم الاكبر فيا ايها الشيطان فهل في حزبك ذي كتاب محكم و صحايف متقن يتبارز ابن محمد

\*\*\*ص122\*\*\*

 في وحدته و يحارب معه بآيات عزته التي جعل الله سيف قدرته فلم لم يجیب اليوم منكم احد اللهم انك لتشهد قد اسمعت الكل بكائي و لم يبارزني في اليوم احد و من قبل لم يقدر باثبات حديث و انه خوار ابخل من كل دني طلب دمي و انا فزت بنفسك و اجريت قلم المداد على لوح دعوته بما كتب الي لاكون بذلك من المستشهدين و ان بمثل ذلك فليحارب المؤمنين و يقتل الموحدون انا لله و انا اليه راجعون و لاتقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ولكنهم قوم لايشعرون. فانا ذا اقرء نسبتي بمثل ما قرء الحسين ] عليه السّلام[ في ذلك اليوم وكفى بالله شهيدا:

كفر الناس لما قد اعرضوا عن جمال الله وجه الحرمين

و طعن الناس احمد ثم كاظما ثم اجمعوا للظلم ابن النسبتين

ما بجمع ما ارى وجه الحيا كوجوه مثل وجه الاولين

ثم قالوا بعد امر صغروا فاعرضوا من التقاء الشبهتین

ما باهل من اناس رذل اجمعوا للرد نور الاولین

يا ملا القوم اما تخافو الله من حكم الولي قد رموني بالتجاء الابترين

ما لذنب كان منی في كتاب قبل ذا دون ذكري بضياء الاولين

بحبيب احمدي عربي بكظيم القرشي الطيبين

خيرة الله من الخلق رسول الثقلين فاطم الزهراء جدي و انا ابن الحرمين \*\*\*ص123\*\*\*

وجهه قد عكست في طلعة و انا الطلعة نور الوجهتين

انا سر المقنع في سر الجلال محجب و انا النور في غيابت حكم العماء في الامرين

 من له فيكم كتاب شبه آيات الجليل قدرت ما فصلت من حكم رب العالمين

 من له فيكم كتاب مثل آيات الكليم احكمت ما سطرت من نور رب المشرقين

 من له فيكم كتاب بالتاويل من حكم الجليل من له بشاني و انا ابن السنتين

من له فيكم كتاب كان في جنبيه لا بظهور كبطون كظلال نيرين

من له اسمي بسرّ السر في السطرين مع من له حرف بمثلي و انا ابن القريتين

من له فيكم دعاء مثل ما فصلته له من له ذكر كذكري في كتاب العالمين

يقرؤن الناس علم الحكم في لوح حفيظ ما قرئت الجمع في شان و انا ابن الاختين

هذه احدى صحيفة ثم هذه احدى .... افي عندكم شيء يعادل بالخطبتين

انا ابن من صلى على العرش عدة و يرفع حكمه من حكم او ادنى بقوسين

أنا ابن مبايع العدل في البيعتين و انا ابن من دعى وصلى على الارض بالقبلتين

انا ابن منفرد الكون في لجة الاعلى و انا ابن من نجى بجلاله في النشاتين

انا العبد الزكي القرشي الابطحي طائف البيت مصلي الحجرتين

\*\*\*ص124\*\*\*

ناطق الطور مجلي المبدئين باطن النور ظهور الخاتمين

كاشف الرمز منادي البيعتين ساتر الستر بطون المصدرين

حامل النور جلال النقطتين رابع الركن بطون الحجلتين

منزل الماء على ارض جرز مرسل العدل مصلي الحرمين

من له فخر بمثلي في كتاب مسترق ذاك يكفي حين فخري و بغیانا بن المشهدين

ابن مجد قد رماني عدة سهم بغی كوكوف الهاطلين

بعد ما احسنت كسراة عليه عندی في حكم ربي وانا بن الحرمين

و ابن حسن قد تجري ما تجروا عدة بعد ما لايجلس الارض معي في المطلعين

طلع الشمس و غاب القمرين و انا الطالع بعد القمرين

طلع النجم و غاب الفرقدين و انا الطالع بعد الفرقدين

قر الزوال و قرت الشمس و انا القائم بعد القرتين

قمر قد طلعت بعد افول القمرين و انا الطالع بعد شموس الاثنتين

طلعت شمس و قام محلها شمس غربت شمس و قام محلها شمسين

ذهب قد اخذت من فضة و انا الفضة بعد الذهبين

ذهب من ذهب فی ذهب و انا الفارق بین الذهبین

غربت شمس و كان افولها في مطلع في مغرب في مشرقين

طلعت نجم و كان طلوعها في مغرب من مغرب في المغربين

افلت شمس بعد ما طلعت شمس غربت شمس بعد ما طلعت شمسين

\*\*\*ص125\*\*\*

ختمت بدء بعد ما طلعت بدء و انا الطالع بعد البدئين

غربت ختم بعد ما ظهرت حكم وانا الطالع بعد الختمين

حدثت بدع بعد ما اخترعت عدل افلت فضل بعد ما طلع البدعين

نبتت غرس بعد ما احترقت بالنار رفعت بعد ما احترقت و انا بن الغرستين

طلعه قد عكست في الماء بعد ما قرنت و انا الطالع في الماء بعد افول العكستين

جلت مجلي طور بعد ما اندكت تجليه فاحييت بعد ما قتلت و انا ابن القتلتين

نعم مؤمن نعم ناصر بعد منكر من بلاد الوليان نعم من خوي نعم من قزوين قبل المنكرين

ثابتين خاضعين صابرين حافظين قانعين خاشعين

ابن طهر بعد ميم الجفر ذل الليلتين قد تعدى و افترى مثل ثان الاولين

بعد ما اثنى علي في كتابه مرتين وصف عدل ذكر حق من مداد الحمرتين

ما لدفع ما لطرد ما لحكم للخلاف قد كتبت ما سطرت بعد ذل الموقفين

فتحت ما ختمت خطي الى ارض البعيد ما لذنب ما لقهر قبل ذا في المحضرين

ويل عبد دخل الارض بعلم الاجلين خرج الارض بعلم و يقين و كتاب ورقين

من اي شيء عبد الله بلا علم اليقين من أي شيء عبد الشيطان بعد الحجتين

\*\*\*ص126\*\*\*

فلا و ربك لا مفر له دون الاختيار الكلمتين اول ايمان ثاني كفر او العكس بالعكستين

وكفى بذلك الاسم عبدين بعد الكتابين ومن ينقض العهد بالرحمن لأحرقته في العالمين

كتبت كتاب اللوح حين الذي كنت واحدا وكنت علاما حين اعترفت بالعدل بحق النييرين

الغيري شهد الحق بلسان الله خير الثقلين الغيري شرب دم الحسين بعد عدة خمس جرعتين

من بمثلي كان فيكم صابرا بالاربعين ليس ذا يكفي و هذا ذكر بعد الاثنتين

رب احكم بين قومي بعد ظلم الاربعين قبل رد المنكرين بعد جحد الحجتين

هذا كتاب الله ينطق فينا اينما كنا هذين الآيتين و تم الامر بعد الحجتين

يا قوم هذا شاني في كتاب الله ثم اقرؤا شئون انفسكم فهل من مبارز يبارزني بالآيات اللامعة فالحمد لله الذي لا يجيبني احد بسم الله و بالله و على ولايتك و الحمد لله رب العالمين.

**الباب الحادي و العشر**

**في تفسير ثلث أول الدعاء**

"اللهم عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف نبيك"

هذا الدعا و ما جعل الله في معناه بما قد احاط علمه ظاهره كان عين باطنه و باطنه عين ظاهره و لا يعرف كلمات الله بما هو عليه و هي اهلها الا الله

\*\*\*ص127\*\*\*

و كفى في معناه نفس ظهور الله في مقاماته و سبحان الله عما يصفون ولكن لما كان الناس ينظرون الى مقام التفصيل ارشح في كلمة الاولى من بعض قطرة هذا البحر ليكون الكل من الفائزين فاعلم ان للالف في مذهب اهل العصمة اطلاقات غير معدودة بل الى ما لانهاية بما لانهاية فمنها الف الانشائية و بها يصلح الكلمة معنى لا ينبغي لغيره ثم الابداعية ثم الاختراعية ثم الاحداثية ثم القدرية ثم القضائية ثم الامضائية ثم الاذنية ثم الكتابية ثم اللاهوتية ثم الجبروتية ثم القدوسية ثم السبوحية ثم الملكوتية ثم الملكية ثم الاسمائية ثم الصفاتية ثم المقامية ثم الانیه ثم الحقية ثم البيانية ثم المعانية ثم الابوابية ثم الاركانية ثم العرشية ثم السمائية ثم النارية ثم الهوائية ثم المائية ثم الترابية ثم الحدودية ثم الشجرية ثم الانتقالية ثم الغيبية ثم الظاهرية ثم الباطنية ثم القائمية ثم اللينية ثم المبسوطة ثم المكتوبة و ما قدر الله وراء هذه الاسماء اسماء محدودية و كل الف من هذه العدة المعدودة اذا ضربتها في عوالم الثمانية تظهر اعداد معدودة ثم اذا ضربتها في ضربتها في نفسها بتلك الاسماء المكتوبة مع حفظ سلسلة

\*\*\*ص128\*\*\*

الثمانية تظهر اعداد معدوده ثم اذا ضربتها في عدد الحروف يظهر اعداد غير محدودة و الى ما لا نهاية و كذلك يصح كل ذلك الاسماء بعد الضرب لهذا الالف في الدعا و له في كل مقام معنى و دلالة لايصح في غيره فاذا جعل احد معنى الف اللاهوتية في الملكية فكان مشركا بحكم الحديث: "و من قال للنواة انها حصاة ثم دان بها فهو مشرك" و لذا لم ياذن الامام لاحد بجعل الاسماء للاشياء الا لمن علم مواقع امر و عرف مواضع البدع فانه یضع الاشیاء باذن الله في امكنتها وكذلك الحكم لكل حرف من القرآن بل من الآفاق و الانفس بمثل ما ارشحت عليك في حكم الالف و كان الله عليك شهيدا و كذلك الحكم في اللام و الهاء و الميم و كل الحروف من هذا الدعا فكر ساعة في قدرة ربك تشاهد بركاته و نفحاته في نفسك و ان الله سبحانه في كل آن يتجلى لك بك بمعرفة نفسه ما لايعرفه سواه و لايفقده احد من عباده و ان لك في معرفة الله مقامين:الاولى ان تعرف نفسه بوجودك بما تجلى لك بك و هي لاتعرف بالكيف و لاتوصف بالاين و لا تنعت بالحد بل كان الله و لم يك معه شيء و الآن بمثل ما كان و هو الحق بلا ذكر خلق

\*\*\*ص129\*\*\*

سبحانه و تعالى عما يصفون و الثانية ان تعرف نفسه بماهية نفسك و هي لايمكن الا بالعجز و التقصير و النظر بالبداء و القضاء و ما يجري من الامضاء لأنه سبحانه قديم بحت و غني صرف لايعرفه احد الا بالعجز عن معرفته و كل شئون الخلق صفة هذه المعرفة و ان دعائك معرفة نفسک اي نفسه الذي قد نسب الى ذاته تشريفا له بمثل قوله: (و يحذّركم الله نفسه) و قوله بيت الله و هذه النفس هي نفس النبي كما صرح الدعا بذلك ان عرفت ما عرفت في المقامين قد شهدت ما شهدت في الدعائين فكل شئون الازلية الحقية شان معرفة الاول و كل شئون العبودية الخلقية ثمرة معرفة الثاني و انهما بحقيقتهما يرجع الى الیاس و القطع والسد و المنع سبحانه و تعالى عما يصفون و اعلم بان معرفة الله لاتكمل الا بمعرفة نبيه بل الحقيقة ان المعروف في الابداع و الموصوف في الاختراع هو مقام نبيه لانه على ما هو عليه لايعرفه غيره و لايوصفه سواه سبحانه و تعالى عما يشركون و ان معرفة النبي ]صلّى الله عليه وآله[ لم تكمل الا بمعرفة وصيه لان كل المعارف في العباد ما كان الا من شعاع معرفة وصيه و ان معرفة الحجة لم تكمل الا بمعرفة شيعة المتفرد في مقامه و القابل لتجلي ولايته و المرتضي لسره

\*\*\*ص130\*\*\*

و الحافظ لعلمه و ان للدعاء فقرة رابعة مثل الثالثة فرض على القراء ان يقرئها حفظا لكلها عرفها من عرفها لم يشق ابدا و جهلها من جهلها ضل و غوى و لما كان الامر في هذا الدعا في قوس الصعود الفقرة الاولى ظاهر و الثانية باطن ظاهر و الثالثة باطن ثاني و الرابعة باطن باطن و كل مرتبة بالنسبة الى فوقها قشر حتى صح حكم النوم في كتاب الحجة : "القشر بالقشر و الشعر بالشعر"عرف الحكم من عرف الاشارات وراء سبعين الف حجاب من ظلمة دهماء و سبعين الف حجاب من ظلمة الصغرى وسبعين الف حجاب من ظلمة الكبرى وكل الحجبات ترفع من العبد بقرائة هذا الدعا بشرطه الموجودة وشروطه المفقودة وكان الله على كل شيء شهيدا و سبحان الله عما یصفون والحمد لله ربّ العالمين.

**الباب الثاني و العشر**

**في تفسير ثلث وسط الدعا**

ان اعلم يا ايها الناظر ان تلك الكلمات بعضها هي لب كلمة الاولى "لا هي هو و لا هو غيرها" بل هو هي و هي هو التي جلت و علت و طرزت و تلئلئت و تلجلجت و سبحت و تحمدت و تكبرت و تهللت و تورقت و تقارنت و تفارقت و تحاكت و تعاكست و تنطقت و تشهقت و تلوحت و تيممت و قالت لا اله الا الله ربّ العالمين جميعا

\*\*\*ص131\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم

اشهدك اللهم يا الهي بما تشهد لنفسك قبل كل شيء لا اله الا انت وحدك لا شريك لك قد عرفت الكل معرفة نبيك محمد ]صلّى الله عليه وآله[ لمعرفة نفسك و جعلت كل ما نسب الیه بمثل ما نسبه الى نفسك لئلايفوت من شيء شيء من تجلي ذاتيتك و لايجيب شيء بشيء من ظهور كينونيتك فلك الحمد بعرفان نبيك شعشعانيا متلامعا متقدسا متلئلئا بعلو نفسك على كل شيء و بعظم ذاتك الذي لايدركه شيء و لايساويه شيء انت الذي تعرفت نفسك بنبیك لكل شيء بكل شيء حتى لا يجهلك شيء في شيء و لايفقدك شيء في شيء و لايحجب عنك من شيء في شيء فسبحانك سبحانك قد خلقت محمدا لنفسك قبل كل شيء و جعلته آية كينونيتك الازلية في كل شيء فيا نعم الرسول حبيبك الذي اصطفيته لنفسك و اجتبيته لمحبتك وكرمته ولايتك و جعلته مقام نفسك في العرفان و الايقان بعد الاداء في الامضاء و قبل القضاء في البداء فلك العلو الاعلى و البهاء الاثنى و الثناء الاجلى بما تستحق به من وصف ذاتك لا سواک و بما انت اهله من تجلي كبريائك لا دونك ان قلت انت انت اعترفت حبيبك هو هو اذ كنت

\*\*\*ص132\*\*\*

لم تزل لن تعرف بغيرك و لن توصف بسواك و ان قلت هو هو قد انقطع الواو بالهاء في تلقاء الجلال و اضمحل الهاء في نفس الجمال لظهور الثناء فسبحانك سبحانك باي صفة استدل على حبيبك و باي ذكر اذكره بين يديك حاش الظن فيه ان ايقنت في حبه او اعترفت بين يديك في عرفانه لان ما سواه مقطوع عنه بعلو ذاتيته و ممنوع من معرفته لجلال عظمته انت الاقرب له به و انا الابعد به اليه فسبحانك سبحانك انك لتعلم قد اتممت حجتي بعد الكتاب و الصحيفة لعبوديتي في حبیبك لئلا يقولاأحد في حقي دون ما قدرت لي و انك قد بينت من السن اوليائك حق المؤمن: "بانه لايوصف" لئلا يصعب على احد من طلوع نورك الاذعان بقدرتك فسبحانك سبحانك انك لتعلم ما تحملت في محبتك فقد اجترح الناس في حقي بمثل ما افترى النصارى في نفسك لا اله الا انت و اعتدى القريش في نبيك محمد رسولك صلواتك عليه و آله و حاربوا بنوامية بحججك اهل بيت حبيبك محمد ]صلّى الله عليه وآله[ اللهم انك خير عادل في الحكم و محمود في الفعل اشكوا حزني و بثي اليك فاحكم اللهم بيني و بين من كذبوني في

\*\*\*ص133\*\*\*

حبك من اهل ارضك في يوم القيمة و هذه الدنيا انك تقدر على ما تشاء كما تشاء و لايتعاظمك شيء في السموات و لا في الارض و انك لعلى كل شيء قدير و بالاجابة قدير و الحمد لله ربّ العالمين.

اقرء هذا الدعاء فی ایام الغیبه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تجلى على الامضاء بالقضاء و على القضاء بالبداء و تظهر على السيناء بالثناء و على السناء بالبهاء سبحانه و تعالى قد اقام العرش على الماء بالنور الحمراء و انزل الآيات على الالواح بالنور الصفراء و فتق الاجواء من عالم العماء بالنور الخضراء و خرق الهواء من عالم الاسماء بالنور البيضاء سبحانه و ]تعالى[ قد ابدع المبتدعات بلا مثال قبلها في الانشاء و اخترع المخترعات بلا اشباه قبلها في الاحداث لم يزل هو كائن بمثل ما كان في ازل الآزال و لم يزل هو قادر بذاته بمثل ما هو عليه في عز الجلال و الجمال و انه المنفرد بالانشاء ابداعا من ظهور الجلال و الكمال تقدس ذاته عن مشابهة الابداع بذاته و تنزه مثاله عن مطالعة الانوار بمعارضتها و هو الازل الظاهر المتجلي بالابداع بحقيقها و هو القائم المحيط على الاختراع

\*\*\*ص134\*\*\*

بشئون حقايقها لم يزل هو القادر المنان من دون مشابهة ذكر الاتقان و الاعيان و لم يزل هو كائن من دون معارض الاشياء من اشباه الجلال لم يزل هو المنفرد بالبهاء من دون البهاء و هو الدائم من دون وصف و لاثناء سبحانه و تعالى تقدس ذاته عن ذات ما سواه و تقدس جبروتيته عن مشاهدة الابصار بلا وجه اختيار و لا اعيان و لا اضمحلال و لا جمال سبحانه و ]تعالى[ عما يصفون اللهم انت الحي بلا مثال و الملك القديم بلا اشباه تقدست ذاتيتك من اشباه الممكنات بحضرتها لانها مصنة بالسد الطريق و المنع السبيل و تعالت كينونيتك عن الاعيان بكينونيتها لانها مشرقة عن وجه التعطيل و ضد التحويل يا الهي و ان لم اك قابلا لمشاهدة انوار بهائك و ملاحظة ايام لقائك ولكن الامر لما كان من بهاء صمدانيتك قد تحققت و من جمال ذاتية بهائك قد تذوتت ينسب اليك و ان الحكم لما كان من تلقاء جبروتيتك قد تذوتت فعكست الاشباه بالانتقال و الامثال بالامثال و انك على ما انت عليه لن تعرف بحقيقة ذاتك و لن تشار بصفة كينونيتك

\*\*\*ص135\*\*\*

فانت المتفرد الازل لم تزل كنت بلا وصف الهوية و نعت الصمدانية و ان كل الاسماء مخترعة بحقيقتها من لاشيء العز بلا من شيء الذل لان جهة التفريق مثال بلا اشباه و ذوات بلا اعراض و جواهر بلا انتقال و صمدانية بلا اجمال فسبحانك انت الاقرب عن القرب بنفسه لنفسه و انت الاعز من العز لذاته بذاته و انت المتفرد بالتقديس اللاهوتية بجمال دون جمال يا محبوب انت الذي تعرفت بكل شيء و لا اعرف معروفا يعرف ذاتك و انت الذي تجليت لكل شيء لا من شيء و لا اعرف معبودا من دونك اضمحلت الآثار عن مواقع الاسرار و دارت افلاك الانشاء في غياهب الانوار شهد الله انه لا اله الا هو عالم بذاته من دون ذكر معلوم تلقاء جماله و قادر بكينونيته من دون ذكر مقدور في مقابلة انوار بهائه و كان قويا بجبروتيته من دون ذكر قوة في تلقاء جمال صمدانيته انت الذي لن تعرف بنفسك لخلقك اذ المعروفيه شان الاقتران والإفتراق وانت الذي لن توصف بذاتك لعبادك اذ شان الوصفية حكم الفصل بعد الوصل لم تزل كنت بدوام عزة ازليتك من دون ذكر شيء و لانعت شيء و لاحكم شيء

\*\*\*ص136\*\*\*

اذ انت لم تزل قد كنت على حالة الازل و الازل نفسك من دون ذكر الازل اذ انت لم تزل لن تقارن بوصف الأشياء و لاتشابه ببهاء الإختراع و لالك وصف في شان الذاتيات و لا اسم في رتبة الجوهريات سبحانك سبحانك ان قلت انت انت هي كلمة لايقابلها الا الاحداث و لايساويها الا الامتناع و لايعاكسها الا الانقطاع اذ انت لم تزل قد كنت بلا شان البينونية و لا الذاتية و لا الكينونية و لا البهائية و لا الصمدانية و لا السبوحية و لا القدوسية بل انت لم تزل كنت بلا حكم الدوام و لا الازلية و لا حكم الثناء و لا الالوهية و لا حكم الربوبية و لا ثناء اللاهوتية اذ انت لم تزل لم تقترن بجعل الاشياء و لا بالمد لهمات من الثناء و لا بالتعاكسات من الجمال و الجلال سبحانك انت الذي لن تعرف و لن توصف و لن تحد و لن تحس و لن تشاء و لن تبين ان قلت انت انت ما رقت الاشباه انیتك و ان قلت لا لاشهدت الاشهاد وحدانيتك لم ادر باي صراط عبدتك و ان كنت خائفا من ملاحظة عدلك شوقني رجائي في حقك و ان كنت

\*\*\*ص137\*\*\*

 راجيا في مشابهة ابناء صمدانيتك لكنت هالكا بالاطمينان من بدائك و قهاريتك لم ادر باي سبيل عبدتك و باي طريق عرفتك ان كنت متوحدا في تلقاء جمالك تلهمني القهر في حكم الشرك و ان كنت ساكنا في ملاحظة بهائك تحركني الاكوان بالاعيان باني لست مخلوقا بالامتنان بل كنت فردا في مقابلة الانوجاد و حاشا الظن بكرمك يا خالق البيان اسئلك بحق محمد و آل محمد ان تشرفني في كل شان بما انت عليه من الآلاء و الثناء و ان تلهمني في كل شان بما انت عليه من العز و الكبرياء و اغفر لي و لابوي حيث تشاء بما تشاء و لمن اردت بما تشاء كما تشاء انك انت الله العزيز المنان لايتعاظمك شيء في السموات و لا في الارض و انك على كل شيء قدير و الحمد لله ربّ العالمين.

**الباب الثالث و العشر**

**في حكم ثلث آخر الدعا**

قد عرفناك في كلمة الاول ما شهدناك في كلمة العدل و هذه الفقرة بكلها هي لب فقرة الثاني و لا ذكر في المعرفة الا في هذه الرتبة و لايعرف الحجة الا بما وصفه رسول الله عليا: "بان لايعرفه دون الله و نفسه"و الآن كان الامر كذلك و ان ترد تفصيل هذه الفقرة اقرء

\*\*\*ص138\*\*\*

حديث النورانية من علي ]عليه السّلام[ فانه يكفي في معرفة الحجة و لا معرفة في الوجود غيرها و سبحان الله عما يصفون.

و ان في ايام انشاء تلك الكلمات اردت كتابا ثم رایت کتابا من رجل الذي سمآه الله بعد اسم محمّد جعفر و قد قسم في كتابه بدم الحسين ]عليه السّلام[ بعد اني ما قصدت جوابه يوم نزوله لاني ما اطلع بمحاريب القوم على اصطلاحهم ولكن الآن لما قد طلاطم بحر القضاء بالإمضاء اريد جوابه بما علمني الله سبحانه و لو لم ينفعه لانه قد اراد الجواب بمحاريب الفلاسفة و اهل الجدال و اني ما قرئت عند احد تلك المحاريب الخشنة ولكني على حد وسعي و ضري و عجزي ما احب رد السائل و لو لم يسد فاقته و يجبر كسره بل اقول باذن الله بمثل هدیة النملة لسلیمان بل اقل ذلك و استغفر الله ربي عن التحديد بالكثير و لا حول الا به فاعلم يا ايها السائل لما كان ايام الحزن اجيبك وراء الحجبات عريانا ليحزن قلبك بمثل ما احزنتني في كتابك لانك ما اردت الا تجربتي فما كبر همك في تلقاء وجهي بینا انت انت و صرنا نحن نحن فباي حجة بين يدي الله اردت تجربتي اجيبك على القهر بالعدل ليكون آية لمن قبلك و من بعدك فيا اخي انصف بالحق فكيف

\*\*\*ص139\*\*\*

يليق بمثلي ان ادعو الناس من شرق الارض و غربها قبل اكمال الحجة و اتمام النعمة فهذا العمل لايصدر من ذي روح الا و قد علم بانه بنفسه يقاوم كل العباد او كان سفيها لايعرف شيئا قل لي قبل ان يخلقك الله ربك قال لك الست بربك او بعد خلقك؟ لاشّک انه بعد خلقك و كذلك الحكم في آيات قدرته فقبل ان يتم حجة محمد لم يامر باحد بالاعتراف بالحجه لنبوته مع ان الكل لو لم يعترفوا بنبوته لم يوحدوا و كذلك الحكم في حكم الولاية و نوابها فحين وجود الشيء قد خلق الله فيه آيات تصديق الحق و ظهوراتها فكيف تظن بمثلي قبل ان اتم حجة الله عليك كيف ادعوك بالاذعان و الايقان ان التجار لو لم يكن من عنده لدى احد مالا لم يحوله باعطاء شيء فكيف تظن بي اقل من حكم التجار و انا اريد التصديق قبل ان ارسل عندك شيئا حاش الظن بي قد اتممت حجتي باربعة كتاب و عشرة صحيفة لاهل الوسوسة و الشك و لاهل البصيرة بآية واحدة التي قد شهد ناظرها بالفطرة المحضة من دون اخذ و لا فكر و لاهل التحقيق بنفسي من دون بينة لاني كنت صادقا في كلماتي من قبل و الآن قد ادعيت

\*\*\*ص140\*\*\*

امرا كان وجوده ضرورية بديهية و اذا لم تشاهد خلافا كانت الدعوى ثابتة و الاصل خلافه و لقد اظهرت یقینی في ذلك الدعوى في المسجد الحرام برجل معروف كما فصلت في صحيفة الحرمين و ان ذلك فضل من لدي و الا ان الحجة لم يك ناقصة حتى تحتاج بشيء سواها قد فصلت كل ما يحتاج الخلق في كتاب محكم حتى لايكون لاحد في مسئلة عليّ سبيلا و اني قد جعلت الحجة شيئا التي كل الآيات مضمحلة و لو لم نات بشيء من علامات التي اراد الخلق مني بالفرض ان رسول الله لو لم يات بكتابه الذي هو فرقان اذا طلب منه التورية و الانجيل و ما قبلهما من الصحف فرض عليه بان يات به و ان لم يات فليس بحجة على الكل ولكن لما كان كتابه مهيمنا على كل الكتب ان لم يات بغيره ليس لاحد عليه حجة انظر عندك بحر من ا كسير الاحمر و جاء احد و يطلب منك ماة حجر و انت لم يكن عندك حتى مات به هل يقول احد انت عاجز ام لا و لاشك ان العاقل لم ينسب اليك العجز و لا الفقر و سافر معي الى ارض العلى ان كان احد يطلب من بقیه الله قول كلمة التوحيد مثل عيسى و انه يقول لا اله الا الله و لا شك ان تلك

\*\*\*ص141\*\*\*

الكلمة ليس مثل كلمة عيسى بل جاء ]عليه السّلام[ بكلمة كانت كلمة عيسى ]عليه السّلام[ عندها معدومة و ان الحجة لمن سئل بالغة مع انه ]عليه السّلام[ لم يات بمثل كلمة عيسى و لاتحجبک الاشارات فيما اردت لك باني لو لم اطلع بمحاريب القوم و لم نات بقواعدهم لم ينقص حجتي و لاعجز لي بذلك لاني قد اتيت باعظم من ذلك و هذا اعظم دليل بان الذي لم يقدر بالادنى قد جاء بالاعلى و ليس ذلك في حق عبد ممكنا الا من شاء الله و انك لو فتحت هذا الباب "ان الحجة لابد ان يات بكل شيء" يكذبك نفسك لان امامة ابراهيم الخليل لم يكن في الحجة بل فيه امامة هذه الامامة معدومة عندها و كذلك الحكم في امري قد جئت بعلم المعرفة بالله و اوليائه بعد ما لا اعلم من سبل القوم حرفا و ان كلمني لا اعلم محاريب القوم بمسامحة من الجلال و الا بكل العلوم اعلم و دليلها كانت معرفتي بالله و نقطة كل العلوم في يدي و دليلها تلك الصحايف التي ملئت شرق الارض و غربها فاذا تلجلجت بتلجلج تلك الكلمات فاعرف حكم ما سئلت من اجتماع الامر و النهي في شخص واحد بان الامر لم يزل امر و ان النهي لم يزل نهي و ان الحق لم يزل حق و ان الباطل

\*\*\*ص142\*\*\*

 لم يزل باطل و ان الشخص لم يزل واحد و ان امرالله ابدا لم يتغير و نهي الله لم يتبدل و ان في كل شان امرالله امر و نهي الله نهي انظر الى فرض صلوة الجمعة لم يزل تلك الصلوة فرض لاهلها و ان امرالله الواقعي هو امرالله الظاهري و ان القول بفرق تكليف الواقعي النفس الامري و الظاهري التشريعي سفسطة لاهلها و هذه الصلوة لم تزل لاهلها فرض فاذا نزلت في غير اهلها نهي و كذلك الحكم في كل جزئي و كلي من الاصول والفروع في كل شان و في كل حكم (و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا) فكلا ثم كلا و ان بسط هذه المسئلة في كتب الاصول يرجع بما ذكرت لك اذا خرجوا اهلها من كلمات الوقوف بآرائهم و استكبارات اهوائهم ليشهدن حق الواقع في هذه المسئلة قولي في كتابك و كفى به لمن استبصر و اهتدى الى الله سبيلا.

و انا ما اردت من دليل المجادلة على وحدة الواجب سبحانه فما كبر عصيانك و عظم تقصيرك ما عندي دليل لوحدة و لا عند احد من خلقه و من ادعى الدليل له فقد افترى عليه لانه سبحانه لايعرفه غيره و لايدل بذاته سواه

\*\*\*ص143\*\*\*

ان الدليل دليل لمن لايدل بذاته لذاته من دون دلاله غیره و ان الآیه آیه لمن یحکی بذاته لذاته من دون حكاية غيره فاستغفر الله ربك و اقرء كتابه و لايجادل في آيات الله الا الذين كفروا و انا ذا استغفر الله من قبلك عن مسئلتك انه جواد كريم.و اما ما سئلت من محاريب اهل الرسوم فاني بعزة ربي ما اعلم منها حرفا و ان سافرت الى ارضك ان اقرء عند اهلها معك و لاتزعم اني افرح في كتابك ولكني لافرح بعد ما كتبت لك الا الحق فكيف اجيبك الى نقطة تلك المحاريب الخشنة و ان الشمس قد انکشفت ان اردت ربما قرببا في اسمي و ان اردت ثلثا فثلثا في اسمي و من ورآئها برزخ الى يوم يبعثون. و ان بمثل كتابك لدي كتب كثيرة ما اجبت لاحد و لا اريد الا ما شاء الله بلغ سلامي الى من ارادني بحب رسول الله فاني احب لمن احبني ان يكون عنده بعضا من صحائف العدلة بكل كتاب الحسنية المفصله على كتب القوم بشان آيات القرآن فارغبوا في ثواب الله بماء الذهب و احسن خط جلي و ان في ذلك الكتاب فليتنافس المتنافسون و لاتقل في حقي كلمة البابية و لاتكن مثل الخوار مفتريا علي بعد

\*\*\*ص144\*\*\*

عجزه و عجز ابناء جنسه في آية واحدة قل فات بآية واحدة ان كنت من الكاذبين و لاتخف في اعلاء كلمة الحق من ابناء الجنس في البشرية و اني احد من تلامذة سيد المقدم بلغ معاشر شيعتنا ان لايعتقدوا في حقي دون العبودية فاني بعزة الله لا اعلم من الغيب حرفا و ما كان عندي علم كان و لايكون ابدا فكيف اذا علمت ارضی بما جرى القضاء في حقي بذلي و ظلم شيعتي عن يد الجبارين لاي شيء ما اخترت ارض المقدسة التي جمع خلق كثير لنصرتي لا وعزة ربي لااعلم مما نزل بي حرفا و اني عبد مؤمن بالله و آياته و كفى بذلك علي فخرا و كفى بالله شهيدا.و انا ذا ادعوك و من على الارض لدى المحاجة بتلك الكلمة ليسد السبيل من كل نفس عن المجادلة معی و هي اني الآن قد جعلت اربعة كتاب و عشره صحيفة موجودة حجتي من مولاي فمن اراد التقابل فرض عليه بان ياتي بكلها حتى الحرف بالحرف فاذا جائت بكلها اقوم معه و اقرء عليه شهرا او ما شئت آيات الله من لساني بديعة بدون فكر و لا تامل و انه

\*\*\*ص145\*\*\*

ان اقر بمثلي حتى الشان بالشان فحينئذ اباهل به ليمحو الله صور السجين من عند الرجل و يحق الحق في شانی بصور العليين الا يا اهل الارض ان استطعتم بذلك الامر فمثالكم مثال افلاطون الحكيم و الآخر فرض عليه بان يقر بعيسى و الا ففروا الى حجباتكم و اجلسوا مع نسائكم و لاتفضحوا انفسكم فان اليوم لايقدر ان يقوم معي احد و لمن اراد السؤال مني بالجدال فرض عليه اولا ان يظهر من عند نفسه ثلاثة امارة واضحة الاولى ان لايكون من اهل تلك الآية: (و جحدوا بها و استيقنتها بانفسهم ظلما) الثاني ان لايكون من اهل تلك الآية: (نشهد انك لرسول الله و الله يعلم انك لرسوله و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون) الثالثه ان لايكون من اهل تلك الآية: (يخادعون الله والذين آمنوا و ما يخدعون الا انفسهم و مايشعرون) فاذا حلف لا اعتقد بحلفه مثل قوله تعالى حكاية عن الذين قالوا و الله: (ان اردنا الا الحسنى) و نزل الله في حقهم: (و اولئك هم الكاذبون) و ان لم يقدر باتيان تلك الامارات لايحل عليه السؤال فمن اليوم يقدر باتیان تلک الامارات بذلك لا و الله قد سددت بعد تلك الحجتين بيني و بين الكل حرف السؤال بالسد

\*\*\*ص146\*\*\*

الاكبر من زبر الحديد فو ربي ان هذا السد ياجوج و ماجوج هذه الامة ،اعظم من سد ذي القرنين وكفى بالله و بمن فيه بعض روح الايمان شهيدا الا من يقدر بعد تلك الحجتين بالسؤال فانا حي مجيب فاسئلوا ما شئتم فان الله ربي حين اضطر بشيء يلهمني و انه لا اله الا هو لغني قدير .

يا ايها الملا لاتعجبوا من حكمي فان اول مؤمن بآيات الله بفضل الله و منه اولى من الناس و انه يكفي من قبلي لمن لايجد نفسي في الامر و لو كان مثله في العباد بالعلم لكثير ولكن الله قد اجیبه لسبقته فسوف يرفع الله المانع و انا بنفسي ادرس انشاء الله باصحابي فسبحانك اللهم يا الهي قرب ايام لقائك في حق عبادك فاني مؤمن بك و تائب اليك و اقول انت حسبي لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين و الحمد لله ربّ العالمين.

و لو اني في هذه الفقرة الشريفة من الدعا فررت عن التبيان لجواب العيان الى رجال البيان ولكن الامر لايختلف كل الشئون يكون تفسير تلك الفقرة و كل البطون رشح من هذه الطمطام العلية انظر الي فانظر عليّ من بواطن التورية فانها احرف الحجية في الظهور و تمام العمل في

\*\*\*ص147\*\*\*

 البطون لا اله الا الله روي عن امير المؤمنين انه قال: "اخترت من التورية اثني عشر آية فنقلتها الى العربية و انا انظر اليها في كل يوم ثلاث مرات: الاولى: يابن آدم لاتخافن سلطانا مادام سلطاني عليك باق و سلطاني عليك باق ابدا الثاني: لاتخافن فوت الرزق مادام خزانتي مملوة و خزانتي مملوة ابدا الثالثه: يابن آدم لا تانس باحد ما وجدتني و متى اردتني وجدتني بارا قریبا الرابعه: يابن آدم اني احبك فانت ايضا احبني الخامسه: يابن آدم لاتامن من قهري حتى تجوز الصراط السادسه: يابن آدم خلقت الاشياء كلها لاجلك و خلقتك لاجلي و انت تفر مني السابعه: يابن آدم خلقتك من تراب ثم من نطفة ثم من علقة و لم اعي بخلقك اعيیني رغیف اسوقه اليك الثامنه: يابن آدم اتغضب علي من اجل نفسك و لاتغضب على نفسك لاجلي التاسعه: يابن آدم عليك فريضتي و علي رزقك فان خالفتني في فريضتي فاني لااخالفك في رزقك العاشره: يابن آدم كل يريدك لاجله و انا اريدک لاجلك فلاتفر مني الحادیه العشر: يابن آدم لاتطالبني برزق غد الا اطالبك بعمل غدا الثانيه العشر: يابن آدم ان رضيت بما قسمت لك ارحت قلبك و بدنك

\*\*\*ص148\*\*\*

و انت محمود و ان لم ترض بما قسمت لك سلطت عليك الدنيا تركض فيها كركض الوحش في البرية و لاتنال الا ما قدرت لك و انت مذموم" سبحان الله و تعالى عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين.

**الباب الرابع و العشر**

**في حكم البرائة من اهل الكفر و العناد**

فيا ايها الناظر فانظر باليقين و دع سبيل التدقيق و رق الاشارات في التحقيق و الق ما في يمينك و الشمايل من سبحات الدقايق فان الاكوار قد كورت و الادوار قد دورت و المشية قد طرزت و الارادة قد ذوتت و القدر قد فصلت و القضاء قد اقضت و الامضاء قد امضى و الاجل قد كتبت و الكتاب قد سطرت فانا لله لايصح المعرفة الا باركان اربعة قل بعد تلك الكلمات من الدعاء: "اللهم عرفني باب حجتك فانك ان لم تعرفني باب حجتك ضللت عن ديني" سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر قد ظهر الاسم المكنون بطراز مستور على افق الظهور بنور الغيوب الا ياايهاالملا فاحفظوا امر الله فان الاول لايصلح الا بالآخر و ل تقطعوا عما امر الله ان يوصل به فاني عبد الله معترف بذنبي بين يدي الله و شاكر بنعمائه التي قد

\*\*\*ص149\*\*\*

 اختصني الله بها دون احد من العالمين فاعرفوا امرالله جهرة فان المعرفة لايصح الا بالبرائة من اعداء الله و من شك في حكم البرائة من اعداء الله فهو عدو بئس للظالمين بدلا اللهم اني اشهدك باني بريء من عمل الرابع قبل الاول و من الثاني قبل الثالث و من نسب اليّ و يُردّ كلماتي فاحكم اللهم بيننا و بينهم بالحق و انت خير الفاصلين اللهم انك لتعلم ان من ركن معرفة باوليائك هي كانت معرفة شيعتهم اللهم صل و سلم على الاقرب بالاقرب و على الابعد بالاقرب انك مستوي على عرش العطاء فانصر اللهم من نصرهم و اخذل اللهم من خذلهم و انت الكافي في حقهم سبحانك و تعاليت عما يصفون.

و لما كان الدهر انزلني و ان الناس ينظرون الى المعروف بالذكر اذكر في ذلك الباب شهداء لحقي في ذلك الامر فالاول منهم احمد الاحسائي رحمة الله عليه حيث قد سلم علي في حياته في سبيل الحج برجل تاجر من اهل اصفهان المعروف بجرفادقاني حيث قد اخبرني رجل من الاذكياء بعد ما كتب في اشارات كلامه و الثاني منهم كاظم و انه لو كان ميت ولكن حي عند ربه

\*\*\*ص150\*\*\*

قد كتب في شرح القصيدة و غيره ذكر ذلك الامر و كفى به لمن استظهر و اهتدى دليلا و الثالث و الرابع شاهدان بتصديق علمي و انهما معروفان بالعلم حيث قد كتب الشيخ و السيد في حقهما حكم الثناء و الاجتهاد و بالحقيقة انهما عضدان لهذا الفئة و كفى بشهادتهما في حقي على ذلك الامر شهيدا و سبحان الله ربّ العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين.

 قال رحمه الله في شرح القصيدة في اول خطبته: "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي طرز ديباج الكينونية بسر البينونية بطراز النقطة البارز عنها الهاء بالالف بلا اشباع و لا انشقاق و دارت باركانها على نفسها فبرزت ديباجة عنوان الازل فلاح عنها الطراز الاول باستنطاق الكاف بايتلاف و وفاق و تثنت فتكعبت و تذوتت فتم بها نظم الكلمة التي هي الاصل في اشتقاق فهي اثنتان فعززنا بثالث ثلاثة الاصل و اربعة الفرع فنسبت فكان مطلع قصائد ديوان الكون بظهور لا اله الا الله عند الانشاء و الاستنطاق فانتظمت و انتثرت و اختلفت و ائتلفت و اجتمعت و تفرقت و اجملت و تفصلت فملات بها الآفاق" و فيه

\*\*\*ص151\*\*\*

فی غير موضع امثال تلك الاشارات كثيرة كما عند ذكر: "قبة بلصيال" و غيره كقوله رحمة الله عليه عند شرح "قد سبحوا" الی آخر اشعار الى قوله رحمه الله "دقيقة انيقة مخفية الا عن العارفين الكاملين مطوية الا عن صدور المؤمنين" و هي ان القوم حملة السر و الحجاب و الاعلام لما وصوا الى باب، باب ذلك الجناب سبحوا اشارة الى ما قال علي بن محمد الهادي العسكري: "اذا صرت بالباب فقف و اشهد الشهادتين فان باب الله لا يعرف الا بذكر الله عنده فان ذكر الله عنده فهو الباب و الدليل و الجناب و السبيل و ان لم يذكر الله ولااسمه و لاصفة عنده فليس ذلك الباب باب الله و لا ذلك الجناب جنابه و فيه في آخره و البلبل المغرد على هذا الغصن هو الروح الملكوتية اللاهوتية الآية الكبرى اللسان القائل اني انا الله فلم يزل يغرد بلحن لاكيف له و لا اشارة بقوله تعالى: (قل هو الله احد الله الصمد لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد) و على الغصن الاول حامل الاسم الاعظم الاعظم الاعظم و الذكر الاجل الاعلى فيغرد بالذكر الجلي الذي هو الخفي الذي هو الاخفى بلا كيف و لا اشارة يا هو يا من هو الا هو" و الى هنا نختم الكلام ليكون ختامه مسكا

اما شهادة الشهادتین فهذه صورتها

 \*\*\*ص152\*\*\*

صورة كلمات ملا عبدالخالق ايده الله تعالى: "هو الله سبحانه السلام على ذكر الله الافخم للعرب و العجم و رحمة الله و بركاته: الحمد لله الذي فتح لباب الحطة بابا و جعله رفيعا منيعا و الشكر لله الذي وضح لذكره الاعظمذكرا و نصبه تاما سويا الصلوه و السلام على اول نوره نورالله فصيره سراجا منيرا ثم الصلوه و السلام على آله الذينهم آل الله حقا حقيقا و نهب هذا بأي لسان اشكر الله لتشرفي بخدمتك زمانا طويلا و بي بيان اعتذر اليك من غفلتي بحالک و احزنا كثيرا و باي خطاب اثني على الله حيث كتبت لي عبدا مطيعا فهنيئا لي ثم هنيئا بان اراني عین الله حول الباب مقيما فیا حبذا ثم حبذا بوعد لسان الله جنة العدن حتما مقضيا فيا ربي و الهي اسئلك الوصول الى خدمة سيدي و مولاي سريعا قريبا و احشرني في زمرته اعوانه و انصاره و اصحابه خالصا صفيا بحق الذكر الاعظم الذي جعله الله لنا شمسا مضيئا"

صورة ما كتبه ملا محمد علي القزويني البرغاني ايده الله تعالى:

بسم الله الرحمن الرحيم

"السلام من السلام و بالسلام الى السلام يعود السلام لا اله الا هو المعبود كل البرية اليه يرجعون ثم

\*\*\*ص153\*\*\*

السلام من حضرة الابداع الذكر القديم لاهل الاسلام و التسليم اجمعين و له الحمد لا اله الا هو حيث عرفنا بهم حكم الابداع بالاختراع و جعلنا من الذاكرين و له المنة لانعامه علينا بفتح المجرة لنزول الرحمة منهم لو لم تكن من المؤمنين لان الرب عزوجل : (لايغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم) و ما يفعل بعذابنا لو كنا بانعمه من الشاكرين اللهم ]اجعلنا[ من المقربين بتوحيدك لا اله الا هو و الخاشعين لآياتك و للرحمن عابدين و له ساجدين كما امرت بالسجود و اهل العليين اطاعوك و خلق السجين من امرك اعرضوا و عادوك و لك الشكر يا مشكور قد الهمتنا بمعرفة الشجرة و نارها و دهن المتعصر منها و حصول المصباح و امر الزجاجة و تمام الكلمة بدوران النقطة و جعلتنا من المسلمين و بعد قد بلغنا الرسول ما كان مامورا و سمعنا امره و قد كنا لالواحه من الناظرين و قد اكرمنا الله عزوجل عن ملاحظة الواح معرفة اركان التوحيد و تبين الرشد من الغي و انا انشاء الله لامره من المطيعين و مما اشتبه علينا من المتشابهات مسلما لامر ذكره العلي العظيم من المسلمين لعل الله انشاء لله تعالى يلهمنا معرفة سره بعد حين او قبل حين

\*\*\*ص154\*\*\*

و نرجوا من الرب العلي الكبير ان يقرب الفرج للمستضعفين بحق آل الله عليه و حقه على آل الله اجمعين فالصلاة و السلام من الرب تعالى على قصبة الياقوت الاربعة عشر من المعصومين و بعدهم على فقراء شيعتهم من المسلمين و محبيهم المحبين المنتظرين و لسائر الافئدة التي تهوى اليهم من المذروئين و المبروئین اللهم صل على محمد و آل محمد و صلى الله عليه و آله و عجل فرجهم بحقهم يا كريم"انتهی (این توقیع از سایت [www.oceanoflights.org](http://www.oceanoflights.org) دانلود و با سه نسخه جلد سبز 60 و پرینستون تصحیح و نواقص آن در حد امکان بر طرف شد)

ص ١٥٥\*\*\*\*\*\*

**بسم الله العلي المتكبر القاهر**

قد جاء امر فی حكم مستتر اقتربت الساعة و انشق القمر

ءالقی الذكر عليك بيننا ان انت الا نفس كذاب اشر

اذ جاء ذكر بالهدی والبينه الناس فروا كالجراد المنتشر

قال لهم يا قوم دينوا بالذي قد جئتكم من الكتاب و النذر

سيعلمون الامر حين امرنا بجعلهم مثل هشيم المحتضر

فهاكم حجة حق قاطع ميسّر للذكر فهل مدّكر

انا بلوناكم بناقة لنا ذی آية مبصرة لمن عبر

ما جائكم من ربكم خير لكم بقية الله امام منتظر

لاتظلموا انفسكم بظلمها فياخذنكم عذاب مستقر

نودوا من الرب العلی ويلكم فكيف ما كان عذابی ونذر

فبعثوا اشقاءهم بعقرها فعقروها مثل من كان كفر

قالوا لهم مستكبر استهزء ما جئتنا الا بسحر مستمر

فدم دم الرب بما قد اذنبوا فاخذهم اخذ عزيز مقتدر

فاصبحوا مطروحة علی الثري كانهم اعجاز نخل منقعر

ص ١٥٦\*\*\*\*\*\*

مَنّ عَلی اسم الله الرَّحيم ان تكتبنَّ هذا بعدد كلّشئ و لتبلغنّ الی من تستطع بشرط ان لاتشهد من حزن ولتكتبن الى آخره بان هذا قد استملكته فی الصاد فاعتبروا ان يا اولی الابصار

**الباب الثاني من الواحد السادّس والعشر فی السنة**

**فی معرفة اسمه المهزء**

 و له اربع مراتب

الاوّل فی الاوّل

بسم الله الاهزء الاهزء

الله لا اله الا هو الاهزء الاهزء قل الله اهزء فوق كل ذی اهزء لن يقدر ان يمتنع عن مليك سلطان اهزائه من احد لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بينهما انه كان هزاء هازء هزئيا سبحان الذی يسجد له من فی السموات و من فی الارض و ما بينهما قل كل له ساجدون و الحمد للّه الذی يسبح له من فی السموات و من فی الارض و ما بينهما قل كل له قانتون شهد الله انه لا اله الا هو له الملك و الملكوت ثم العز و الجبروت ثم القدرة و اللاهوت ثم القوة و الياقوت ثم السلطنة و الناسوت يحيی و يميت ثم يميت و يحيی و انه هو حى لايموت و ملك يا يزول و عدل لايجور و سلطان لايحول و فرد لايفوت عن قبضته من شئ

ص ١٥٧

لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بينهما يخلق ما يشاء بامره انه كان علی كلّ­شئ قديرا و تبارك الذی له ملك السموات و الارض و ما بينهما لا اله الا هوالعزيز المحبوب و تعالی الذي له ما فی السموات و الارض و ما بينهما لا اله الا هو المهيمن القيوم ، قل ان الله ليستهزئن بالذين لايدخلون فی البيان و ان يدخلون بحدود ما نزل فيه لايعملون قل ای استهزاء مثل هذا انتم يا كل الانسان تحسبون انكم لله تعبدون و ان الله ليستهز منكم بانكم غير الله تعبدون كانا نشاهدن اصحاب من يظهره الله ليستهزئن بالذين هم اوتوا البيان و ترونهم انهم فی منتهی تقويهم رضاء الله يريدون ، و احتجبوا عن الله الذی قد خلقهم و كيف رضائه و تحسبون انهم يحسنون ، قل كل ما يستهزء من يظهره الله ذلك ما يستهزء الله بكم ان يا كل الانسان عن استهزاء الله تتقون و من يستهزء مؤمنا او مومنة فيعصى­الله ربه و يلزمنه فی الحين ان يستغفرن الله ربه خمس و تسعين مرة و ان يستطعين ان ينفقن من الذهب تسعة عشر مثقالا و الا من فضه حدّا فی كتاب الله لعلكم انتم احدا لاتستهزؤن و لاتحزنون

ص ١٥٨\*\*\*\*\*\*

و من لم يستطع فيغفر عنه ان يستغفر الله ربّه و الله غفار رحيم ان يا كل الانسان كل ما نزل فی البيان حی سواء كان من نور او نار فلاتحسبن فيهما الموت و انتم باحيائهما تنظرون و ما لاتعلمون لاتكلفون مثل واحد الأول انتم لاتعرفونهم ولكن تستطيعون ان تعرفون الذين اتبعوهم و هم علی غير الله لايدلون و ان لاترون ابواب النار بانفسهم لترون مثلهم الذين يتجاوزون عن حدود الله فلاتجعلن ما نزل فی البيان ميتا قل انه حيوان بمثل انفسكم بل ان حيوتكم بما نزل فی البيان ان انتم قليلا ما تفكّرون قل انتم لاتعرفون نقطه الاولی و لا حي الاول ولكنكم انتم توقنون بانهم احياء فی خلق البيان ينظرون اليكم و يستشفعون لكم عند الله ان انتم مقاعدهم ترفعون باعلی ما انتم عليه مقتدرون ثم هنالك اذا تستطيعون بعز تحضرون قل ان مثل واحد البيان حی فی البيان ولكنكم انتم اياهم لاتعرفون ان تلعنهم ليسمعنّ انفسهم و هم به ليعذّبون قل ان يوم القيمة يظهر واحد النور و النار بمن يظهره الله يومئذ بما يظهر من عند الله و يقدر انتم لتقدرون

ص ١٥٩\*\*\*\*\*\*

قل كل ما نزل فی البيان من ذكر كل الامم فی خلق البيان ان انتم قليلا ما تتفكرون و كل ما قد نزل الله من ذكر النار اولئك الذين هم فی البيان يدعون النور و هم يوم القيمة بمن يظهره الله يخرجون و مثل ذلك كل ما نزل فی البيان من النور اولئك الذين يومنون بمن يظهره الله و هم يوم ظهوره لايشكون قل انما البيان حي حيوان يمسك الرضوان و النار كلتيهما به قائمون و كلتيهما كانوا به مؤمنين ولكن يوم القيمة بمن يظهره الله يفصل الله بينهما و تريكم كل خيراتكم بانها فی ادلاء الايمان ظاهرون و ترونكم كل لعناتكم فی الذين لايومنون بمن يظهره الله باطنون طوبی لمن يجعلن نفسه من اصحاب الرضوان و يؤمن بمن يظهره الله و يكونن من المومنين ذلك اثبات البيان ان انتم بالحق تشهدون و انما النار لمن يحتجب عمن يظهره الله و لو ارتقی فی التقوی الی افق الاعلی ذلك نفی البيان انتم بمن يظهره الله عن هؤلاء لتستعيذون ولكن الله قد ستر عليكم فی البيان فلا ترفعن ستر الله عليكم قبل يوم القيمة و انتم فی حجاب الستر تتنعمون ثم تتلذذون و لاتحسبن بانفسكم

ص ١٦٠\*\*\*\*\*\*

الا الرضوان فی ليلكم الی يوم القيمة فاذا يعرفكم من يظهره اللّه نفسه فاذا انتم بما يظهر من عنده تتعرفون ان يقل لمن لم يكن فی البيان اعلی منه نار انتم به تؤقنون فان هذا قول الله فی البيان ان انتم به مومنون و ان يقل لمن لم يكن فى البيان ادنی منه انه نور فلتمسكن به ثم لتوقنون فان هذا قول الله ان انتم به تومنون و قبل يوم القيمة لاتحزنن منكم احدا احدا ابدا و لاترفعن ستركم و لاتكشفن حجابكم و تسترون علی انفسكم مثل ما قد ستر الله عليكم فان فيكم من يظهره الله ثم حى الاول ثم ادلاء الله و انتم لاتعلمون و من يرد أحدٌ احدا فی البيان فليتعد من حدود الله وليلزمنه تسعة عشر مثقالا من ذلك حدّا من عند الله لعلكم انتم بعضكم بعضا لاتردون كذلك ليؤلفن الله بينكم وليجمعنكم علی الهدی والتقی فلتتقن الله ثم بعضكم بعضا لاتردون فان من يقل لا اله الا اللّه و انما البيان كتاب من عند الله انا كنا بما نزل فيه علی عليّ قبل محمّد لمؤمنين فاذا قد تقمص قمص البيان فلا تردوه و ان يتجاوز احد في حدود الله فلتقولون قد عصی الله ربّه و لاتحكمن عليه بان ذهب عن الدّين

ص ١٦١

فان ما يثبت به دينكم ما نزلناه فی تلك الآيه لعلكم انتم فی البيان لاتحزنون و بعضكم بعضا لاتردّون ان يا علماء البيان فلاتردون بعضكم بعضا فی مسائلكم فان الله ربكم قد انهاكم عن هذا نهيا شديدا ولتكلمن بالحياء ولتكتبن بالحيا و ان تشهدن علی احد فی الدرجة الادنی و ترون انفسكم فی الدرجة الاعلی انتم بكلمات حسنی ايّاه تجذبون فانكم انتم فی طول ليلكم فی حجاب الله و ستره لمعظمون ولكنكم فی اول يوم القيمه لمبتلون ان تخطئن فی مسائلكم و يشاءالله ان يعفو عنكم فلاينقص عن فضلكم من شئ فلتؤمنن بمن يظهره الله ليصلحن كل ما انتم تخطئون و ان لاتخطئن قدر حرف فی كلماتكم ثم يشاءالله ان يجعلنكم في النار و يبطلن كل اعمالكم لاتستطيعون ان تدبّرون ان تحتجبن قدر قول بلی عمن يظهره الله فقد اخطاتم فی كل مسائلكم خطاء كبيرا لان كل مسائلكم فرع ايمانكم بالله ربكم و باحتجابكم عمن يظهره الله يرفع عنكم ايمانكم فلتراقبن انفسكم بانكم انتم فی اجزاء دينكم لاتترقبون و عمن قد خلقكم و دينكم و مسائلكم تحتجبون كم من عباد فی الانجيل اتقوا من دينهم و ارتقوا فی

ص ١٦٢

مسائلهم و استرضوا لانفسهم فی معابدهم بان يطلعون رضاء عيسى فلما جائهم محمد رسول الله فاذا هم بأنفسهم قد احتجبوا عمن خلقهم و دينهم و دخلوا انفسهم النّار و الذين اتبعوهم بما هم بمحمد رسول الله لايؤمنون لو يشمّون ريحا من اوصياء عيسی به يتعاليون و يفتخرون ولكنهم لما وجدوا من هو خير عند الله من عيسی و يخلق مثل اوصياء عیسی بقوله قد حبسوه فی الجبل حتی نصره الله بعباد مؤمنين مثل ذلك فی البيان انتم تشهدون ولتراقبن انفسكم بانكم انتم فی البيان مثل هذا بمن يظهره الله لاتسلكون انتم لاتعرفوه و الا ابدا لاتكسبون فلتحتمن على انفسكم بان لاتحزنن احدا لعلكم تتربيون ثم تتسالمون بهذا يوم القيامة بمن يظهره الله غير سبل العز و الحب لاتسلكون فلتنظرن فی البيان فانا قد سددنا عليكم ابواب هلاكم يوم القيمة و فتحنا عليكم كل ابواب نجاتكم يوم القيمة لعلكم انتم بانفسكم و ما عندكم لاتفترون و تتمسكون بالله ثم بآياته ثم دين البدع تنصرون ان تريدون من يظهره الله لملك فملوك لايحصی فی الارض كيف لايغنيكم عن شيء من رضاء الله ان انتم قليلا ما تتفكرون و ان

ص ١٦٣

تريدون من يظهره الله لجند فذا جنود لايحصی فی الارض كيف لايغنيكم عن الله ثم رضائه ان انتم قليلا ما تتفكرون و ان تريدون من يظهره الله لخزائن الارض فالذينهم عندهم خزائن الارض فوق الارض لايحصی كيف لايغنيكم عن رضاء ربكم فلتستحيين قليلا ثم ما تتذكرون و ان تريدون من يظهره الله لغناء فاغنياء لايحصی فوق الارض كيف لايغنيكم عن الله ثم رضائه ان انتم قليلا ما تتفكرون و ان تريدون من يظهره الله بان يغنيكم فاذا اسباب غنائكم فی قبضتكم لم يكن عند الله الا آيات بينات ان انتم اياه تقصدون يثبت بها دينكم و يعلمكم رضائه ان انتم اياه تريدون و ان تريدون من يظهره الله ليؤتينكم من الذريات فاذا اسباب هذا فی يمينكم انتم من مفاتيحها تملكون و كل ما يريدون من يظهره الله لدون الله فی الارض عندكم فلا تشركون بالله ربكم شيء بان تريدون من يظهره الله بشيء غير نفسه ثم رضائه ان انتم تحبون ان تتوحدون ان اردتم من يظهره الله لغير الله كيف قدستم الله بالحق و انا ما وجدناكم فوق الارض لموحدين لو تحبن كل­شئ فاذا

ص ١٦٤

اسبابه فوق الارض الا ظهور من يظهره الله فانه بيد الله المهيمن القيوم اذا شاء الله يظهرنه كيف يشاء بآيات بينات انه لا اله الا هو المهيمن القيوم و ان تريدون من يظهره الله لميراث الانبيا كلهم اجمعين فما يبدع الله بايديكم فوق الارض اعلی مما كان عند الأنبياء من قبل فلتتعقلن امركم ثم بالحق تتفكرون كل ميراث الانبياء من اسباب ما عندهم اسباب التی يجمع عند من يظهره الله و ان يكن قلم ثم مداد ثم قرطاس انتم لاتنظرون بما تكوننّ الانبياء انبياء ولتنظرن الی ما ينسب اليهم فلتدقّن ابصاركم فان الانبياء ما خلقوا الا بما قد نزل الله عليهم من الآيات فاذا كل الآيات عند من يظهره الله فی آية واحدة ان انتم قليلا ما تتفكرون قل كل الانبياء و الاوصياء و الشهداء و المؤمنين فی البيان لم يكن فی غيره ان انتم تعلمون قد جعل الله دون البيان غير حق كيف يكون الانبياء و الاوصياء و الشهداء والمقربون فی غير الرضوان فلتتعقلن امركم ثم تتذكرون ذلك الی يوم من يظهره الله يومئذ كلهم الذين يؤمنون بمن يظهره الله و هم له ساجدون لو يشاء الله ليخلقن

ص ١٦٥

بامر من يظهره الله ما لايحصی من الانبياء و الاوصياء و الشهداء و المقربون ان انتم به مومنون و توقنون والله علی ذلك لمقتدر قدير ولكنكم لما تحتجبون يوم ظهوره لاينبغی لكم ان تتقمصون بتلك الاقماص العليا و الا امر الله اقرب من كلّ­شيء ان انتم من عند من يظهره الله تطلبون لا فی هواء خيالكم بانكم انتم شيئا لاتدركون لو تدعون الله فی كل عمركم لاتسمعون نداء الله و لاستجابون ظاهرا فی الكتاب ولكنكم ان تدعون يوم من يظهره الله و تبلغون دعويكم الی من يظهره الله ليجيبنكم اقرب من لمح البصر بآيات بينات و انتم بها توقنون بان هذا كلام الله المهيمن القيوم كل من علی الارض يدعون الله ربهم فی كل حين و قبل حين و بعد حين و ما يستجيبن دعاء واحد منهم لما لايبلغون دعويهم الی نقطه الاولی اقرب من لمح البصر ما يجيب الله ليسمعون قل ان الله لم يزل حي يسمع كل من يدعوه ولكن عرش الذی ينبغی ان يجيبن من عنده لم يكن الا من يظهره الله و قبل يوم القيامه انتم لاتسمعون و ان الله ليطولّن ليلكم ليجعلنكم فی نار البعد

ص ١٦٦

ليخلصون انفسكم ليوم القرب ولكنكم يوم القرب ابعد من الليل تظهرون تتبعون كل من يوصلنكم الی شئ من اهوائكم و لاتتبعون رسول الله فيكم بان يوصيكم الی الله ربكم ثم رضائه بعد ما انكم انتم كلكم اجمعون فی كل عمركم يحب الله ثم رضائه تتضرعون كذلك يريكم الله كذبكم لعلكم فی قيامة الاخري تتذكرون ثم لتصدقون قل فلا تقولون فی كل يوم الف نفس يتولد ثم يميت فانكم انتم لاتستطيعون ان تحصون قدر كل من يخلقه نطفته من عند من يظهره الله يبدئون و كل من يقبض روحه الی من يظهره الله يرجعون هذا بدئكم من الله و عودكم اليه ان انتم قليلا ما تتذكرون قل كل­شئ يقولون انا من عند الله بمن يظهره الله لمبدئون ثم كل­شئ ليقولون انا الی الله بمن يظهره الله لمعيدون. انتهی